

پسین

دوره جدید | شماره ۱۸ | آذر و دی ۱۳۹۶

«تجربه» همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق

پیام تسلیت جمعی از ایرانیان خارج از کشور به مناسبت درگذشت آقای احمد زاده

سرسخن ۱۸

انگیزه های جنبش های قومی - هویتی و تجربه اقلیم کردستان

«کردستان» را انکار نکنیم

تلخ و شیرین های یک رفراندوم

سرنوشت کردهای عراق پس از شکست «رفراندوم»

پایان موقت استقلال خواهی در عراق و درس گیری اشتباه از آن

نکاتی پیرامون مفاهیم ملیت، اقلیت، خودمختاری

تحولات اقلیم کردستان عراق و دستاورد نارنجی آن

رفراندوم اقلیم چه «تجربه» ای برای کردها دارد؟

رفراندومی که آرزوها را بر باد داد!

فدرالیسم یا استقلال قومی و تبعات آن

چرا استقلال اقلیم کردستان شکست خورد؟

آستانه (تازه های ادبیات فارسی)

آشتی ملی، عفو عمومی و حق خواهری

برای کردها (میهنهای)

بهروز بیات

طاها پارسا

محمدعلی توفیقی

بهروز جهانزاد

حبیب حسینی فرد

علی شاکری زند

رضا شیرازی

رضا علیحانی

علی کشتگر

همایون مهمنش

مهدی نوربخش

شمسک اصفهانی

محسن روانی



صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۴..... پیام تسلیت جمعی از ایرانیان خارج از کشور به مناسبت درگذشت آقای احمدزاده
- ۵..... انگیزه های جنبش های قومی - هویتی و تجربه اقلیم کردستان (بهر روز بیات)
- ۹..... «کردستان» را انکار نکنیم (طاها پارسا)
- ۱۰..... تلخ و شیرین های یک فراندوم (محمدعلی توفیقی)
- ۱۲..... سرنوشت کردهای عراق پس از شکست «فراندوم» (بهر روز جهانزاد)
- ۱۶..... پایان موقت استقلال خواهی در عراق و درس گیری اشتباه از آن (حبیب حسینی فر)
- ۱۸..... نکاتی پیرامون مفاهیم ملیت، اقلیت، خودمختاری (علی شاکری زند)
- ۳۲..... تحولات اقلیم کردستان عراق و دستاوردهای تاریخی آن (رضا شیرازی)
- ۳۵..... فراندوم اقلیم چه «تجربه» ای برای کردها دارد؟ (رضا علیجانی)
- ۳۸..... فراندومی که آرزوها را بر باد داد! (علی کشتگر)
- ۴۰..... فدرالیسم یا استقلال قومی و تبعات آن (همایون مهمنش)
- ۴۲..... چرا استقلال اقلیم کردستان شکست خورد؟ (مهدی نوربخش)
- ۴۵..... آستانه هجدهم (تازه های ادبیات فارسی) (شمعانه اصفهانی)
- ۵۱..... آشتی ملی، عفو عمومی و حق خواهری برای کردها (محسن رنانی)

مسخن

هر چند بارها از سوی رئیس دولت اقلیم مسئله برگزاری همه پرسی برای استقلال کردستان اعلام شده بود، اما از مرحله نهایی شدن و اجرای این تصمیم (همراه با رای مثبت فراوان ساکنان اقلیم)، تا شکست این طرح؛ سیر حوادث چنان سریع بود که مایه شگفتی شد. هر چند بسیاری از نیروهای منطقه ای و جهانی از قبل مخالفت شان را با اجرای همه پرسی اعلام کرده بودند و این تصمیم مخالفانی جدی نیز در داخل اقلیم داشت. به هر روی دولت اقلیم برخی امتیازات قبلی اش را نیز در پی این شکست از دست داد. هر چند هنوز هم سیر آینده اقلیم کردستان عراق و بسیاری از مسائل پیرامون خودمختاری آن در پرده ای از ابهام است و تبعات درونی این شکست در مردمان کرد ساکن اقلیم ناروشن و ناپیداست و بدین ترتیب حکایت همچنان باقی است...

شورای دبیران نشریه میهن به علت اهمیت این رخداد و نیز از جمله، حساسیت و جنبه نمادینی که برای هم میهنان کرد ما داشت، تصمیم گرفت این رخداد را به عنوان یک «تجربه» به بحث بگذارد: «تجربه» همه پرسی اقلیم کردستان.

میهن سعی کرد بدون هر گونه ارزش گذاری به تحلیل این تجربه از زوایای مختلف بپردازد و به مثابه «نباشت» یک تجربه با خوانندگان به اشتراک بگذارد. از همین روی از صاحبان گرایشات مختلف تقاضای دریافت مقاله و تحلیل ها و مواضع شان را داشتیم. برخی بدین دعوت پاسخ دادند و بعضی نیز تحلیل و تجربه شان را به اشتراک جمعی نگذاشتند.

موضوع این پرونده اما، از مسائلی است که اختلاف نظر در باره آن کم نیست. حتی بین کسانی که در بسیاری از موارد دیگر سیاسی و راهبردی همسویی های زیادی دارند. در هر حال ما علاقه مند به انعکاس و انتشار همه نقطه نظرات بودیم و هستیم. چرا که باب بحث و گفتگو و ارزیابی و نقد همه مقالات و مطالب این شماره همچنان باز است و در شماره های آتی نیز می توانیم دیدگاه های دیگر دوستان را منعکس کنیم.

«تجربه» اقلیم کردستان عراق موضوعی باز و تجربه ای است برای همه؛ نه تنها مردمان کرد کردستان عراق بلکه برای همه کردها و از جمله کردهای هم میهن ما و نیز برای همه فعالان سیاسی که ایده و آرمانی را دنبال می کنند.

پیامدهای همه پرسی کردستان عراق برای ساکنان اقلیم و دیگر کردهای منطقه و به طور عام کل منطقه پیرامون می تواند سالها ادامه پیدا کند. پیشینه و مقدمات این رخداد و نیز پیامدهای بعدی این رخداد علاوه بر فعالان سیاسی و مدنی؛ برای جامعه شناسان و روانشناسان و ... نیز می تواند منبع و بستری برای تحلیل و کاوش کنش های جمعی و روابط و مناسبات بین انسانی و فراز و نشیب های آن و تبعات مثبت و منفی لحظه ای و زمان دار و دراز مدت آن باشد.

امید که با مجموعه متنوعی از نظرات که هریک از زاویه خاص خود و بعضا با دانش و تجاربی که در این زمینه دارند، پرونده ماندگاری در این حوزه فراهم کرده باشیم.

از همه کسانی که برای شکل گیری این پرونده با ما همکاری کردند و مسئولانه به تحلیل و جمع بندی این تجربه و به اشتراک گذاری همگانی آن پرداختند، سپاسگزاریم و دست همه آنان و دیگر عزیزان را برای همکاری در پرونده های دیگر می فشاریم.

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

پیام تسلیت جمعی از ایرانیان خارج از کشور به مناسبت درگذشت آقای احمدزاده



داندند. او فضایل این جریانات را یکجا در خود داشت و بی گزافه حلقه وصل همه آنان بود. درگذشت این رادمرد جنبش ملی را، که نماد پایداری، نیک خواهی و مدارا بود، به همزمان، دوستان و خویشاوندان احمدزاده بویژه به فرزند وفادار و همزمش دکتر مستوره احمدزاده تسلیت می گوئیم.

*این بیانیه توسط جمع کثیری از ایرانیان خارج از کشور با گرایشات مختلف فکری و سیاسی امضا شده است.

نه مشقت زندان های طولانی و نه مصیبت اعدام فرزندان دلبندهش، مسعود، مجید و مجتبی، هیچ کدام دراراده خرابی این انسان بزرگ که زندگیش حماسه بود تاثیری بازدارنده بر جای نگذاشت.

در تاریخ معاصر ایران انگشت شمارند کسانی که همچون احمدزاده تحسین و احترام همه جریانات چپ، جنبش ملی و دموکراسی خواهی را به خود جلب کنند. همه این گرایش ها از چپ و نیروهای جبهه ملی گرفته تا گروههای طیف نواندیشی دینی، طاهر احمدزاده را به خود نزدیک و از خود می دانستند و می

زندگیش حماسه بود طاهر آقا!
بزرگمرد جنبش ملی ایران، طاهر احمدزاده پس از هفتاد سال پیکار و تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر چشم از جهان فرو بست.

طاهر احمدزاده، همراه با نهضت ملی دکتر مصدق زندگی سیاسی پرفراز و نشیب خود را آغاز کرد و در طول بیش از هفتاد سال فعالیت سیاسی در هر دو نظام پادشاهی و جمهوری اسلامی، رنج زندان، شکنجه و اعدام فرزندان را به عشق اهداف والایی که برگزیده بود تحمل کرد.

انگیزه های جنبش های قومی - هویتی و تجربه اقلیم کردستان

بهرروز بیات



پیشگفتار: مایلم این موضوع را خاطر نشان کنم که نوشته پیش رو و مقاله ای دیگر که به بهانه فراندوم کردستان نوشته ام از جایگاه یک تحلیلگر است و چندان پیوندی با علائق شخصی ام ندارد. اگر در جهانی آرمانی می زیستیم که می شد بدون هیچگونه نزاعی با همسایگان، کردستان به عنوان کشوری مستقل شکل می گرفت، چندان مشکلی در کار نمی دیدم، هرچند که آن را در لحظه کنونی همپوش با روند جهانی شدن که پدیده ای در مجموع و در تحلیل نهائی نیکوست، نمی دانستم. اما از آزمون های تاریخی آموخته ایم که موج ناسیونالیستی ای که بدنبال حق حاکمیت طلبی اتنیکی به راه می افتد دیگر ناسیونالیسم های پیرامون خود را نیز برمی انگیزد و برخورد اینان منجر به جنگ ، خونریزی و ویرانی می شود. از این روی حتی اگر

کشوری بر مبنای ستمی تاریخی تاسیس شده اما به درجه ای از تعادل رسیده باشد بهتر آن است که به یاری اصلاحات اثرات ستم را از میان برداشت نه با اقدامی افراطی به تلافی ستمی که دهه ها پیش رفته است، تعادل موجود را بر هم زد، به امید رفع ستمی که حتی ممکن است به تاریخ پیوسته باشد.

در این نوشته که پس از شکست دو پروژه فراندوم جدائی طلبی در کردستان و کاتالونیا نگاشته می شود نخست اندکی ژرف تر به ارتباط درونی این پدیده ها و پیامد هائی که در صورت پیروزی «احتمالی» و شکست «رخداده» متصور است، می پردازم.

وجه مشترک این رخدادها در سه کشور نامبرده هویت طلبی و استناد به «حق تعیین سرنوشت مردم» مندرج در منشور سازمان ملل است: در بریتانیا و کاتالونیا ادعای بازگشت حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی و در کردستان دست یافتن بدان.

اکنون به نظر می آید که ایده «حق حاکمیت مردم» با برداشتی جدائی طلبانه (گاه با رنگ همخوانی-قومی به سان کردستان و کاتالونیا یا گاه دولت-ملتی مانند جنبش خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا موسوم به برکسیت)، سر بلند کرده باشد.

دو قرائت از «حق تعیین سرنوشت» در منشور سازمان ملل آمده است که «مردم»

حق تعیین سرنوشت خود را دارند. این عبارت که تدقیق و کنکرتیزه و عینی نشده است در اندرون بافت های تاریخی مختلف معنا های گوناگون می یابد:

در یک قرائت می توان آن را به عنوان حق دمکراتیک مردم در بهره مندی از حقوق شهروندی برای اداره جامعه و مشارکت در روند های سیاسی واحد سیاسی ای که در آن سکونت دارند تلقی کرد بدون اینکه رنگ، نژاد، مذهب، فرهنگ ، جنسیت و زبان و اصولا دیگر بودن این حق را ضایع کند.

در استنباطی دیگر می توان از این عبارت حق گروه های قومی، «خونی»، زبانی و فرهنگی یا اقتصادی و... را استنتاج کرد که خود را «مردم» بنامند و دولت های خود را تشکیل دهند بی توجه به اینکه آیا مشارکت دمکراتیک شهروندان در اداره واحد سیاسی شان تامین شده باشد یا نه. نتیجه اینکه در موارد نخست تنها جای تبعیض گران عوض خواهد شد و در مورد دوم یعنی انگیزه اقتصادی از جامعه همبستگی زدایی می شود.

داشتن حق تعیین سرنوشت «مردم» که ترجمه سیاسی اش حق دخالت در تعیین حاکمیت است در آغاز که هنوز کشور های مستعمره وجود داشتند در وهله نخست معطوف به استعمارزدائی از این سرزمین ها بود. این امر از دو جهت در گستره جهانی مطرح و مقبول بود: یکی ادامه روند سازماندهی دولت-ملت ها که پیش از آن در اروپا آزموده و به اوج باروری خود رسیده بود به مثابه مدل مطلوب این دوران و دیگری اینکه حفظ رژیم های استعماری به علت بیداری ساکنین این سرزمین ها و از جمله با توجه به رقابت جهانی میان دو بلوک شرق و غرب کاری بس مشکل می نمود.

آن زمان موضوع آزادی از انقیاد استعمار به حکومت دمکراتیک ارجحیت داشت آن هم در شرایطی که بیشترین کشورهای جهان دارای حکومت های غیردمکرات بودند.

اما امروزه پس از گذشتن از موج سوم دمکراسی در جهان با قطعیت می توان ادعا کرد که حق تعیین سرنوشت «مردم» نه از طریق تشکیل حکومت های قومی بر پایه احیانا «همخوانی» بلکه از راه شرکت آزادانه و دمکراتیک «مردم» در اداره همه جانبه امور کشور خود برآورده می شود.

اکنون که دیگر کشور های مستعمره وجود ندارند آیا هنوز برداشت از عبارت «حق تعیین سرنوشت» همانی می باشد که بیش از ۶۰ سال پیش بوده است؟

زمینه اقتصادی رنسانس هویت طلبی

در اینکه سرمایه برای کاربرد و بازتولید خود حد و مرزی خودانگیخته نمی شناسد جای تردیدی نیست. آنچه او را تا کنون مقید می کرده است همانا محدودیت های تکنولوژیکی به ویژه ترابری از یکسو و چارجوب های سیاسی دولت-ملت ها از دیگر سو بوده است. به عبارت دیگر روند جهانی شدن با سرمایه و بازار از دیر باز در هم تنیده بوده است. اما در یک چهارم پایانی قرن بیستم رشد و گسترش برق آسای تکنولوژی اطلاعات و به همراه آن دیگر فناوری ها، از جمله ترابری، راه را برای جهانی شدن به معنی مدرن متداول امروزی اش

هموار کرده است.

موتور محرکه این روند گرایش سرمایه به افزایش کاربرد و باز تولید خود است که منجر به تقسیم کار جهانی شده است، یعنی سرمایه به جایی جاری شده است که کاربردش بیشتر و بازتولیدش تندتر انجام پذیرد. از این روی بازار جهانی سرمایه، بازار جهانی کالا و کم و بیش بازار جهانی کار مرزهای دولت-ملت ها را در نوردیده اند. هر چند که این روند در مجموع به سود جهان بوده است اما از یکسو مزدبگیران کشورهای پیشرفته غربی را در رقابت با کشورهای با میزان دستمزد پایین قرار داده است و از دیگر سو به سبب فرادستی ایدئولوژی قاعده زدائی نئولیبرالی این عدم تناسب را تشدید کرده است. نتیجه اینکه روند جهانی شدن در میدان عمل دچار اوجاجاتی شده است. این کزراهی ها بهانه ای موثر و بعضا به حق، برای زیان دیده گان از این روند و رنسانس هویت طلبان گوناگون از نژادپرست تا دیگرستیز بوجود آورده است.

فرادستی این سیاست به موازات قاعده زدائی و تخفیف نامتناسب نقش دولت به از میان رفتن همبستگی انسانی، اجتماعی و ملی نیز انجامیده است. در سایه چنین همبستگی زدائی است که در درون دولت-ملت ها نخست شکاف میان فقر و ثروت به شیوه ای روزافزون افزایش یافته است و دوم بخش های ثروتمند تر پاره ای از کشورهای گرایش به جدائی پیدا کرده اند زیرا تمایلی به "تقسیم ثروت" با بخش های فقیر کشور ندارند.

بازتاب این رفتار را می توان در برکسیت، کاتالونیا و کردستان آشکارا دید.

در کردستان دولت بارزانی سوار بر پیشینه گرایش های تاریخی کردها در هویت طلبی "همخوانه" و تمایل به استقلال به یاری این توهم که با در دست داشتن مناطقی که در بجنوبه جنگ با داعش تسخیر کرده اند به ثروتی هنگفت دست یافته اند که بهتر است برای قوم خود نگهدارند، در شیپور فراندوم جدائی دمیدند. درست مانند کاتالونیا که هم بنا به سابقه تاریخی و هم به این علت که بخش ثروتمندتری از اسپانیاست سهم خود را در هزینه های کشور عادلانه نمی داند یا به عبارت دیگر پایبند همبستگی ملی نیست. در بریتانیا نیز با دروغ پردازی نخبگان طرفداران برکسیت بر ضد کارگران اروپای شرقی ساکن بریتانیا و پرداخت های دروغ نجومی این کشور به صندوق مشترک اتحادیه اروپا جدائی این کشور را از اتحادیه اروپا رقم زدند. جدایی ای بر مبنای همبستگی زدائی و با پیامدهائی بسیار غیر قابل پیشبینی.

نقش دولت-ملت ها، جهانی شدن و عصیان شهروندان

اکنون دولت - ملت ها که کاربرد اصلی شان اداره جامعه در درون و به سوی بیرون به کمک اهرم های تنظیمی و هدایتی بود در پی گسترش ارتباطات جهانی و پدیده همزادش جهانی شدن بخش در خور توجهی از کاربرد خود را از دست داده اند. با توجه به اینکه بازار سرمایه، کالا و تا حدودی کار، مرزهای ملی را کم اهمیت کرده اند، گرایش جهانی به سوی کوتاه کردن و نهایتاً از میان بردن دیوار های جدائی میان دولت-ملت هاست. طبیعی است که بخش های به لحاظ مادی خسران دیده و به لحاظ فرهنگی کندتر در تطابق با حرکت شتابان جهانی شدن لگام گسیخته، به عصیان روی آورند. این عصیان متاسفانه از سوی جریانات راست افراطی اروپائی و آمریکایی کانالیزه شده اند. سوء استفاده از این عصیان را می

توان به مثابه کوشش های واپسین دولت-ملت ها برای حفظ فرادستی تاریخی خود انگاشت. به نظر می آید که از زاویه نگاه هویت جویان و نژاد پرستان دشمنی ناسیونالیسم با جهانی شدن جایگزین خصم تاریخی ناسیونالیسم با انترناسیونالیسم شده باشد.

فراموش نکنیم که دریافت ساده از حق "مردم" برای تعیین سرنوشت و به کاربردن آن می تواند همه کشور های جهان را متلاشی کند و هر گروهی از مردم این حق را با انگیزه ای دیگر برای خود قائل شوند. بخشی به سبب "همخوانی"، همزبانی و هم فرهنگی و بخش دیگر به علت اختلاف فقر و ثروت، یعنی بخش های دارا در کشور نخواهند ثروت خود را با بخش های فقیر "تقسیم" کنند.

هویت طلبی در برابر بازار جهانی کار

موضوعی دیگر که قرائت هویت طلبانه از حق تعیین سرنوشت را در عدم همپوشی با وضعیت کنونی جهان به نمایش می گذارد این است که در دهکده جهانی که حد و مرز برای حرکت انسان ها از این سوی به آن سوی جهان و مهاجرت از کشوری به کشور دیگر به طور فزاینده ای کاهش یافته است، تفسیری قوم محور از حق حاکمیت ملی منشا جدال و آشوب خواهد بود. برای مثال معنایش این است که گروه های قومی مهاجر پس از مدتی خود را "مردم" بنامند و با استناد به منشور سازمان ملل و حق تعیین سرنوشت داعیه استقلال یا افلا حق ویژه سردهند. اگر "مردم" بودن بر پایه ای به جز حقوق برابر شهروندی در درون یک رژیم دموکراتیک استنباط شود، آن گاه است که نبرد

مدرن آن که همانا شرکت دموکراتیک و برابر در روند های سیاسی در اداره سرزمین شان است محروم اند. البته پیشینه جدائی طلبی و تشکیل کشوری کرد زبان در کردستان نسبت به امر جهانی شدن به معنای امروزی، بیشتر است. کرد زبانان از صد سال پیش از تقسیمات سرزمینی خودسرانه از سوی استعمارگران انگلیسی و فرانسوی که سرنوشت آنان را به دست زمامداران گوناگون و غالباً خودکامه منطقه ای سپرد، دستخوش ستم مضاعف بوده اند: سیاسی و فرهنگی. تمایل تاریخی کرد ها به ویژه در عراق برای داشتن حق حاکمیت ملی در آغاز انگیزه هائی داشت که بر مبنای اعتراض به ستم مضاعف سیاسی و فرهنگی و زندگی تحت اقلیت دیکتاتورها استوار بود. اما از سال های آغازین دهه نود میلادی و پس از حمله آمریکا برای آزاد ساختن کویت و ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز اقلیم کردستان چنین وضعیتی اساساً دگرگون شد. هم اکنون اقلیم کردستان دارای بیشترین حقوق خود مختاری است که می تواند در چارچوب یک کشور فدرال دست یافتنی باشد. آنچه که هنوز در کردستان به درجات بالایی غایب است همانا حق تعیین سرنوشت شهروندان متجلی در شرکت آزادانه شان در اداره امور اقلیم است که به علت ترکیب هنوز هم قبیله ای اقلیم-علیرغم شرایط مناسب جهانی - تاکنون تحقق نیافته است.

برای مثال، یکی از نشانه های بارز یک کشور واحد (چه مرکزی و چه فدرال) انحصار قوه قهریه در دست دولت مرکزی است. اقلیم کردستان با داشتن نیروی

از آزمون های تاریخی آموخته ایم که موج ناسیونالیستی ای که بدنبال حق

حاکمیت طلبی انتیکی به راه می افتد دیگر ناسیونالیسم های پیرامون خود را نیز برمی انگیزد و بر خورد اینان منجر به جنگ، خونریزی و ویرانی می شود. از این روی حتی اگر کشوری بر مبنای ستمی تاریخی تاسیس شده اما به درجه ای از تعادل رسیده باشد بهتر آن است که به یاری اصلاحات اثرات ستم را از میان برداشت نه با اقدامی افراطی به تلافی ستمی که دهه ها پیش رفته است، تعادل موجود را بر هم زد، به امید رفع ستمی که حتی ممکن است به تاریخ پیوسته باشد.

نظامی موسوم به پیشمرگه و اجازه کنترل مرزهای زمینی و هوائی در چارچوب دولت مرکزی عراق از این قاعده نیز مستثنی شده بود.

پرسش این است که چرا با این همه امتیازات دولت بارزانی ها همراه با بخشی از نخبگان کرد دست به چنین ریسک مخاطره آمیزی زده اند؟

پیامدهای احتمالی جدا شدن اقلیم کردستان از عراق

۱- اگر از اختلافات قانونی مانند تفسیر قانون اساسی عراق که در آن فراندوم جدائی پیش بینی نشده است و بسیاری مشکلات قانونی دیگر که می توان انگاشت، بگذریم بلافاصله مناقشه میان اقلیم کردستان و دولت مرکزی عراق بر سر سرزمین هائی که هر دو طرف مدعی مالکیت اش هستند مانند کرکوک با ذخیره های نفت اش آغاز خواهد شد که پتانسیل آن را دارد که به درگیری مسلحانه بیانجامد.

حال تصور کنیم که در منطقه پراشوب خاورمیانه آشوب دیگری افزوده شود.

این امکان متاسفانه و در عین حال خوشبختانه خیلی زودتر از آنچه انتظار می رفت به واقعیت

"مردم"ها در درون کشورها آغاز می گردد که نتیجه ای جز آشوب دربر نخواهد داشت. هم اکنون نژادپرستان و بیگانه ستیزان اروپائی و امریکائی با این استدلال در حال وحشت پراکنی بر ضد مهاجرین هستند.

چنین گرایشی به امتیزه کردن بخش های یک سرزمین و در تحلیل نهائی ناکارآمد کردن آن می انجامد. حائز اهمیت است که هیچ مجموعه انسانی چه در دوران پیشا دولت-ملت، چه در دوران دولت-ملت ها و چه در جامعه جهانی شده بدون همبستگی اعضایش نمی تواند پایدار بماند. به جرات می توان گفت که یکی از علل مقاومت و مخالفت بخشی از شهروندان کشور های جهان با روند جهانی شدن می تواند در این نهفته باشد که در اثر مدل نئولیبرالی چیره بر این روند، همبستگی جهانی به عنوان جایگزین همبستگی ملی مغفول مانده است.

انگیزه جدائی طلبی و تضادش با وضع موجود این امر که کردها در چهار کشور مختلف پراکنده و از حق تعیین سرنوشت خود محروم اند در خود واقعیتی نهفته دارد منتها دیگر ساکنین این کشور ها هم به سان کردها از حق تعیین سرنوشت به معنی



پیوست، متاسفانه؛ به این علت که هرگونه مبادرت به برخورد قهرآمیز نظامی و مسلحانه باید مذموم بماند و خوشبختانه؛ بدان خاطر که پیش از اینکه وضع وخیم شده و به جنگ تمام عیار کشیده شود عجاتنا بدون خونریزی فیصله یافت.

به یاری کشور های خارج از منطقه از مخصصه خود ساخته گریخت، توهمی بیش نخواهد بود. بیشتر می توان انتظار داشت که دخالت کشور های خارج از این محدوده نه تنها به حل مسئله کمک نکند بلکه خود باعث شدیدتر شدن تناقضات، درگیری ها ، دشمنی

در سرنوشت خود بهره مند شوند. زیرا که می دانیم که کم و بیش در هیچ یک از کشور های درگیر مردم چه به معنی عام و چه خاص، آن "مردم" ی نیستند که به حق تعیین سرنوشت خود رسیده باشند.

آزمون اتحادیه اروپا برای از میان رفتن بسیاری از مرزهای میان دولت-ملت ها همراه با تضمین صلح و شکوفائی اقتصادی می تواند سرمشق خوبی برای همه جهان به ویژه خاورمیانه آشوب زده باشد.

خطر نشان می کشد که حدود ۵۰سال پیش در تیرول جنوبی که آلمانی زبان است اما به لحاظ سیاسی بخشی از ایتالیا محسوب می شود درگیری هائی در جریان بود که برای پیوستن به اتریش حتی فعالیت های تروریستی رخ می داد و بمب گذاری می شد. نزدیک شدن کشور های اروپا به یکدیگر و سپس پیوستن اتریش به اتحادیه اروپا عملا این مناقشه را از معنا انداخت. اکنون هر شهروند اتریش می تواند در ایتالیا یا در تیرول جنوبی زندگی و کار کند و برعکس. معنی این واقعه این است که برای رفع مشکلات و تمایلات و ناملایمات اتنیکی الزاما نیاید به جدایی پناه برد.

نقش بی همتای کردها

اگر قرار باشد که کشورهای متصل به کردستان مسیری مسالمت آمیز برای همکاری همه جانبه و رفع تبعیضات اتنیکی طی کنند نقش بی همتای کردها به عنوان حلقه زنجیر پیوند دادن این چند کشور می تواند، در صورت بهره گیری سازنده از آن، برای گسترش ارتباطات سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی برجسته شود. وابستگی متقابل به یکدیگر ، ادغام اقتصادی و نزدیکی سیاسی و فرهنگی به هم سرنوشت شدن ساکنین کشور های نامبرده کمک می کند.

این درست نسخه مقابل طرح جدائی است که ممکن است هدف این فراندوم بوده باشد. طرحی که بی شباهت به مورد یوگسلاوی نیست. به یاد آوریم که جریانات قومی و ناسیونالیستی در بخش های مختلف فدراسیون یوگسلاوی در دورانی که پس از فروپاشی بلوک شرقی در سراسر اروپا نوید باز بودن راه به سوی دموکراسی بر سر زبان ها بود، به جای بهره گرفتن از وضع موجود، با تنگ نظری قوم گرایانه مسیر گسستن مسلحانه را برگزیدند. وقتی که قدرت در دست تفنگچیان افتاد پیامدش کشتار و نسل کشی هائی شد که معرف همگان است: پیرامون صد هزار جانباخته و ویرانی بخش های کلانی از کشور.

طنز تاریخ در این نهفته است که همین جمهوری های ناشی از فروپاشیدن یوگسلاوی در یوزه گی پیوستن به اتحادیه اروپا را می کنند که نتیجه اش فروریختن دیوار هائی خواهد بود که با قربانی کردن شهروندان خود برپا ساخته اند.

علل شکست پروژه استقلال اقلیم کردستان

همانگونه که پیشبینی می شد بیم آن می رفت که چنین اقدامی دیر یا زود شوربختانه با واکنش قهرآمیز دیگر دولت-ملت های ذینفع بیانجامد. با اشغال کرکوک از جانب نیرو های دولت مرکزی عراق که خوشبختانه با برخورد و تلفات و ویرانی همراه نبود، این پیشبینی بسیار زودتر از آنچه انتظار می رفت به واقعیت پیوست و به احتمال قوی زود هنگامی آن از ویرانی و خونریزی ممانعت به عمل آورد.

فزون براین قابل پیشبینی بود که در فقدان روابط دموکراتیک در درون اقلیم عمل فراندوم بر مبنای توافق عمومی احزاب سیاسی و نخبگان صورت نگرفته باشد بلکه سیادت طلبی مسعود بارزانی هم با هدف

در منشور سازمان ملل آمده است که «مردم» حق تعیین سرنوشت خود را دارند. این عبارت درون بافت های تاریخی مختلف معنا های گوناگون می یابد:

در یک قرائت می توان آن را به عنوان حق دموکراتیک مردم در بهره مندی از حقوق شهروندی برای اداره جامعه و مشارکت در روند های سیاسی واحد سیاسی ای که در آن سکونت دارند تلقی کرد بدون اینکه رنگ، نژاد، مذهب، فرهنگ ، جنسیت و زبان این حق را ضایع کند.

در استنباطی دیگر می توان از این عبارت حق گروه های قومی، «خونی»، زبانی و فرهنگی یا اقتصادی و... را استنتاج کرد که خود را «مردم» بنامند و دولت های خود را تشکیل دهند بی توجه به اینکه آیا مشارکت دموکراتیک شهروندان در اداره واحد سیاسی شان تامین شده باشد یا نه.

ها و ویرانی ها شود. تجربه باز پس گرفتن کرکوک از سوی دولت مرکزی عراق که با سکوت همه کشورهای احتمالا دولت بارزانی به پشتیبانی شان دل بسته بود اتفاق افتاد، به طور واقعی نشان از متوهم بودن این دولت داشت. ۵- از تجربه تاریخی آموخته ایم که دولت-ملت ها خوب یا بد در برابر نقض تمامیت ارضی شان حساسیت شدید دارند و در برابر آن واکنشی سخت نشان می دهند که به احتمال زیاد شکل نظامی به خود می گیرد. نشانه هائی از این رفتار خشن هم اکنون به شیوه پیشگیریانه در کشورهای عراق، ترکیه و ایران قابل مشاهده است.

بستن مرزهای زمینی و هوائی به روی اقلیم کردستان و برگزاری مانور های نظامی در پیرامون اقلیم کردستان نشانه کوچکی بود که انتظار می رفت.

نتایج ماندن اقلیم کردستان در چارچوب عراق و گسترش همکاری با همسایگان

براین باورم که کرد زبانان در ترکیه، سوریه و ایران مورد تبعیض زبانی و مذهبی بوده و هستند. باید مسیری برگزیده شود که این بی عدالتی ها با یاری و همراهی با دیگر مردمان این سرزمین از میان برداشته شوند. بدیهی است که کردهای این کشورها زبان مادری شان را به طرز بیابنده بیاموزند و به لحاظ مذهبی ، فرهنگی و اقتصادی دستخوش هیچگونه تبعیضی نباشند.

رهیافت بهینه

پرسش این است که کدام رهیافت برای رسیدن به این هدف به سود کردها و دیگر ساکنین این سرزمین هاست؟

به نظر من دوران جهانی شدن با ایده برافراستن دیوار های بلندتر میان کشورها سازگاری ندارد؛ هر چند کسی مانند دونالد ترامپ، خوشبختانه تا کنون بدون کامیابی، می خواهد چنین کند. کوشش در خاورمیانه به ویژه میان چهار کشور عراق، ترکیه، ایران، سوریه و اقلیم کردستان شایسته است بر این سو متمرکز باشد که نخست با دموکراتیک کردن این کشورها شهروندان از حقوق شهروندی برای دخالت

۲- آقای مسعود بارزانی در مصاحبه اخیرش با بی بی سی فارسی بر استقلال اقلیم کردستان تاکید می کند و در همین حال از دیگر مرزهایی که پس از جنگ جهانی اول مصنوعا ترسیم شده و سرزمین های کرد نشین را از یکدیگر جدا کرده، نام می برد. جالب است که ایشان در این ارتباط مرز های ایران در کردستان را نیز، علیرغم واقعیت تاریخی، در زمره این مرز گذاری تلقی می کند و در واقع همه این مرزها را به طور تلویحی در معرض بازبینی قرار می دهد. تصور کنید دامنه آتش ناسیونالیسمی که در پی استقلال اقلیم کردستان برا فروخته می شود، حتی مستقل از اراده آقای بارزانی، به کجاها سرایت خواهد کرد.

۳- به عبارت دیگر به واقعیت پیوستن "حق تعیین سرنوشت" به شیوه قرن ۱۹ و تا سه چهارم قرن ۲۰ منوط به متلاشی کردن چهار کشور عراق، سوریه، ترکیه و ایران خواهد بود تا یک کشور واحد یکپارچه قومی به نام کردستان با همه پیامد هائی که بدنبال خواهد داشت، تاسیس شود. معنی این دگرگونی چند دهه جنگ و ویرانی در منطقه آشوب زده خاورمیانه خواهد بود. فزون براین آنچه به احتمال قوی برای مردم کرد تحقق خواهد یافت حق تعیین سرنوشت به معنای امروزی آن است که همانا دست یافتن به حقوق مساوی شهروندی و حق مشارکت دموکراتیک در سیاست برای اداره مطلوب کشور است. هنگامی که جنگی در بگیرد بدیهی است که قدرت با تفنگ بدستان است و آن چنان که تجربه نشان داده است تفنگ بدستان به آسانی قدرتی را که تفنگ به آن ها تفویض کرده است از کف خواهند داد. در نتیجه در همه کشورهای درگیر نیز حرکت به سوی دموکراسی و حقوق شهروندی باز خواهد ایستاد.

۴- اقلیم کردستان که به لحاظ جغرافیائی و سیاسی به طور همه جانبه در محاصره کشورهای متخاصم قرار خواهد داشت، شانس توسعه و پیشرفت را از دست می دهد. به عبارت دیگر شهروندان اقلیم کردستان نه به لحاظ سیاسی به حق تعیین سرنوشت دست خواهند یافت و نه به مزایای توسعه اقتصادی و بهبود شرایط زندگی نائل خواهند شد. این وسوسه هم که می توان



ثابت شدن نامش در تاریخ و هم تحکیم فرادستی اش در زمان حال. از این روی مشاهده کردیم که هنگام جدی شدن و به وخامت گراییدن اوضاع، در جبهه احزاب اقلیم شکاف افتاد و منجر به از دست رفتن کرکوک بدون درگیری شد.

ساختار قبیله ای و دولت غیردمکراتیک بارزانی ها صرفا برای ثبت در تاریخ و استحکام پایه سیادت خود در اقلیم کردستان به فراندوم و موضوع استقلال روی آورده بود.

این امر منشاء عدم انسجام و توافق درونی میان نیروهای سیاسی کرد بود. از جمله اتحاد میهنی که با نیروی نظامی اش کنترل کرکوک را به عهده داشت با پس کشیدن نیروهایش از این دیار عملا پایه مادی طرح کردستان مستقل که بارزانی در سر پرورنده بود را از معنی تهی کرد.

انتظار پشتیبانی جهانی از طرح استقلال کردستان نیز توهمی بیش نبود. اصولا اگر یک اقلیم کردستان مستقل علیرغم در محاصره بودن اش از هر سو، شناسی می داشت همانا مستلزم یک پشتیبانی مصمم و احیانا مسلح از جانب جهان و به ویژه کشورهای نیرومندی هم چون ایالات متحده آمریکا می بود. اما نشانه ای گواه بر این امر موجود نبود.

اثرات شکست پروژه استقلال در اقلیم کردستان

در مجموع می توان گفت این شکست موقعیت اقلیم کردستان را در برابر همسایگان تضعیف کرده است.

دولت مرکزی عراق که تا پیش از فراندوم و بازپس گرفتن کرکوک در موضعی ضعیف قرار داشت اکنون معلوم نیست تا چه اندازه در قبال خودمختاری اقلیم کردستان انعطاف به خرج دهد. البته امید این نیز می رود که علاقه آن آنچه که گذشته است درس بگیرد و از منتفی شدن استقلال اقلیم و گریختن از خطری که در صورت پیروزی و اوج گرفتن ناسیونالیسم ها می توانست برای عراق، ترکیه، سوریه و ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه پر آشوب به وجود آید پند بیاموزد و در مسیر تفاهم و سازش گام بردارد. چیزی که شوربختانه در منطقه خاورمیانه از بدیهیات نیست.

یک اثر دیگر ایجاد سرخوردگی در میان شهروندان اقلیم کردستان و فراتر از آن کردهایی در کشورهای همسایه است که درست یا نادرست به استقلال کردستان دل بسته بودند. پیامد های این سرخورده گی در روانشناسی جمعی جامعه را مشکل بتوان دقیقا ارزیابی کرد. و به همین گونه است تقویت احساس بیگانگی میان دیگر شهروندان عراق که در هر دو حال برای همزیستی آینده مشوقی نخواهند داشت.

تا پیش از فراندوم روابط بازرگانی گسترده ای میان اقلیم کردستان و ایران و ترکیه در جریان بوده است. تا چه حد اقدام دولت بارزانی در دوران فراندوم و اقدامات صورت گرفته متعاقب آن به گسست روابط بازرگانی منجر شود، هنوز روشن نیست. اما آنچه که می توان با اطمینان ادعا کرد این است که عدم اعتماد و محاسبه پذیری سمی مهلک برای روابط بازرگانی هستند.

البته شکست پروژه استقلال را می توان به مثابه آغاز تحولی مثبت در اقلیم کردستان انتظار داشت. استفای مسعود بارزانی می تواند برای نخبگان قوم فرصتی را فراهم کند که اقلیم را به سوی دمکراتیزه کردن برانند. بدیهی است که رفتار کشورهای همسایه و دولت مرکزی عراق نیز در این میان نقش بسزائی در

این که تحول چه سمت و سوئی به خود بگیرد، خواهد داشت.

اثرات فراندوم و شکست آن بر ایران

همانگونه که در سطور بالا بیان شد فراندوم و احیانا استقلال اقلیم کردستان این پتانسیل را داشت که در منطقه از جمله ایران نیز بذر جدال، جدائی و دشمنی بکارد. اما اینکه این بذر بتواند آبیاری شود و جوانه زند منوط به رفتار دولت ایران است. از این روی برای احتراز از آغشتن در این بحران راست آن باشد که:

۱- علیرغم اینکه راه فراندوم و پیامد احتمالی اش

بزرگ باعث مغفول ماندن همه بخش های حاشیه ای ایران، مستقل از قومیت شان، شده است. بازتاب روانی این امر در میان شهروندانی که به لحاظ فرهنگی و مذهبی در معرض تبعیض هستند طبیعتا و بطور احساسی تلقی تبعیض اقتصادی به مثابه تبعیض ویژه مذهبی و قومی است. از این روی می توان با تمرکز زدائی و توزیع مولد و عادلانه منابع در کشور از اوج گرفتن احساس مغبونیت مضاعف جلوگیری کرد.

۴- با رعایت این امر که کردهای ایران نسبت به همزبان های شان در آن سوی مرز احساس نزدیکی

دوران جهانی شدن با ایده برافراشتن دیوار های بلندتر میان کشورها

سازگاری ندارد؛ هر چند کسی مانند دونالد ترامپ، خوشبختانه تا کنون بدون کامیابی، می خواهد چنین کند. کوشش در خاورمیانه به ویژه میان چهار کشور عراق، ترکیه، ایران، سوریه و اقلیم کردستان شایسته است بر این سو متمرکز باشد که نخست با دمکراتیک کردن این کشورها شهروندان از حقوق شهروندی برای دخالت در سرنوشت خود بهره مند شوند. آزمون اتحادیه اروپا برای از میان رفتن بسیاری از مرزهای میان دولت-ملت ها همراه با تضمین صلح و شکوفائی اقتصادی می تواند سرمشق خوبی برای همه جهان به ویژه خاورمیانه آشوب زده باشد.

دارند، مصلحت و حس همبستگی با هم میهنان کرد ایجاب می کند که دولت ایران در قبال اختلافات و رخدادهای آن سوی مرز از جانبداری خودداری کند. سزاوار نیست کاری کرد که شیعیان و کردهای عراق به جان یکدیگر بیفتند.

سخن واپسین

ممکن است ادعا شود که رهیافت مورد نظر من ایده آلی و آرمان گرایانه است که در آینده نزدیک عملی نیست. این درست است که در شرایط کنونی که در خاورمیانه آشوبی فراگیر در جریان است تصور چنین امری مشکل باشد. اما مگر در اروپای سال های ۳۰ میلادی قابل تصور بود که بر ویرانه های دو جنگ خانمانسوز و با ده ها سال دشمنی ظاهرا آشتی ناپذیر و چندین جنگ میان آلمان و فرانسه اروپای واحدی به محوریت این دو دشمن دیرینه بوجود آید که متضمن صلحی پاینده و شکوفائی اقتصادی به سود همه باشد. وانگهی از کسانی که این رهیافت را آرمانی و غیر عملی می انگارند باید پرسید که در ارتباط با امکان استقلال اقلیم کردستان و پیامد های مترتب بر آن کدامین راه بهتر است: چند دهه تن دادن به جنگ و ویرانی یا چند دهه صبر همراه با کوشش در راه دمکراسی و تحقق حق تعیین سرنوشت (به معنای وسیع آن) و مدلی همچون اتحادیه اروپا در کشورهای مورد نظر را به جان خریدن؟

با عطف نظر به آنچه در سطور بالا بیان شد بر این باورم که فراندوم اقلیم کردستان برای استقلال هر چند که ظاهری زیبا داشت، نمی توانست پیام آور آینده ای بهتر برای ساکنین هیچ یک از کشورهای ذینفع باشد.

بهر روز بیات

۲۹ آبان ۱۳۹۶ برابر با ۲۰ اکتبر ۲۰۱۷

این مقاله ترکیبی است از بخشی از مقاله ای که پیش از شکست پروژه استقلال نوشته ام و ملاحظاتی پس از این واقعه

با روح و واقعیت زمانه همپوشی ندارد اما این امر نباید الزاما مخرب و فاجعه بار تلقی شود. آنچه آن را چنین می کند رفتار دولتمردان کشور های درگیر است. اگر این دولتمردان با آن برخوردی احساسی، عوام فریبانه، سود جویانه لحظه ای نکنند و به جای آن با دوراندیشی به موضوع بنگرند، می توانند تهدید را تبدیل به فرصت کنند. ایران می توانست یک کردستان مستقل بسان جمهوری آذربایجان به مثابه همسایه ای مفید برای کشور داشته باشد.

البته از مفروضات چنین رفتاری وجود اعتماد به نفس است. رژیم می که همه جهان را دشمن و خود را در محاصره آن ها و شهروندان خویش را عامل نفوذی شان می پندارد، مشکل بتواند با چنین نگاهی واقع بینانه به رخداد ها بنگرد. با این وجود وظیفه کسانی که به سرنوشت ایران و همسایگانش علاقه مند اند ایجاب می کند که یاد آور شوند که ایران نباید با یکسوتگری آتش بیار معرکه شود.

۲- اساسی ترین درسی که جمهوری اسلامی به ویژه ایران آینده می تواند از آزمون فراندوم کردستان بگیرد این است که در میان دو گزینه و دو قرائت نامبرده از حق تعیین سرنوشت، آنی را تقویت کنند که شهروندان از هر قوم، بوم، دین و مسلکی به میانجی حق دخالت آزادانه و دمکراتیک در همه سطوح اداره کشور، خود را صاحب چنین حقی احساس کنند. غلبه وصل بر فصل و همگرایی بر واگرایی تنها در چنین صورتی مقبولیت عام می یابد.

برآورده کردن چنین درخواستی از سوی جمهوری اسلامی که در واقع نافی وجود سراپا تبعیض اش است، بعید به نظر می رسد. اما این امکان قابل تصور است که اقلا در میان مدت تبعیضات مضاعفی را که معطوف به این دسته از شهروندان ایران است از میان بردارد. در گام نخست حق آموزش زبان مادری و امکان انجام فرائض مذهبی را برای گروه های قومی و مذهبی ایران فراهم و تضمین کند.

۳- صرف منابع مالی کشور در مرکز و شهرهای

«گردستان» را انکار نکنیم

طاها پارسا



فامیلی قبلی صدا می‌زدیم و او مرتب نام و «هویت» جدیدش را یادآوری می‌کرد. به تدریج کار به جایی رسید که متوجه شدیم از این‌که با فامیلی قبلی فراخوانده شود، رنجیده می‌شود. خلاف آمد عادت سخت بود، ولی برای آن‌که اسباب رنجش او نباشیم و خدای ناکرده کار به «جدایی» نکشد، بسیار احتیاط می‌کردیم و حتی اگر گاهی سهواً فامیلی قدیمی او را به کار می‌بردیم، پوزش می‌خواستیم.

مدتی دیگر گذاشت. به صرف «آب‌گوشت» میهمان یکی از دوستان مشترک شدیم. میان میهمانان بحثی درگرفت که آیا ترک‌زبانان ایران «آذری» هستند یا «ترک»؟ در آن جمع، دوستانی حضور داشتند که بنا به اطلاعات تاریخی خود، بر این باور بودند که آذری‌های ساکن ایران به اشتباه خود را ترک می‌خوانند و چنان‌چه کسی آن‌ها را آذری بخواند، ممکن است رنجیده شوند. همان دوست جامعه‌شناس نیز حضور داشت و از زمره کسانی بود که این رنجش را غیر منطقی می‌دانست و حتی به دلایلی آن را نادیده می‌گرفت و انکار می‌کرد. کار به جایی رسید که نگارنده، که در بحث مشارکتی جدی نداشت، به خطا افتاد و از او پرسید «پس شما چرا وقتی با فامیلی قبلی‌تان صدای تان می‌زنند، رنجیده می‌شوید؟». این سوال آن دوست را به سکوت واداشت؛ سکوتی که به زعم من نشانه‌ای از تامل نداشت بلکه علامت یک رنجیدگی خاطر بود.

«سیزده بدر»، «کرد»، «کشور»، «گردستان»، «آب‌گوشت»، «اسم فامیلی»، «آذری»، «ترک»، «موطن» و بسیاری از مولفه‌های ریز و درشت هویتی، در اساس خود، فاقد بار معرفتی‌اند و حامل هیچ «رزشی» نیستند. اعتبار و ارزش این مولفه‌های هویتی، به اثری است که در زندگی انسان می‌گذارند و به خدمتی

در حالی که در جستجوی محلی مناسبی برای برگزاری مراسم «سیزده بدر» بودیم، یکی از همراهان که دانش‌آموخته جامعه‌شناسی یکی از دانشگاه‌های اروپایی بود، خاطرهای را از تعلق خاطر کردها به تشکیل کشور مستقل گردستان بازگو می‌کرد. در کلاس درس، دانشجویی هنگام معرفی خود، گفته بود که از «گردستان» آمده، و این دوست و همراه ما، برای آن‌که مدعی او را به ساده‌ترین و علمی‌ترین شکل ممکن ابطال کند، نقشه بزرگی را که به کلاس درس آویخته نشانه رفته و از او خواسته بود که «کشور» گردستان را روی نقشه نشان دهد.

همراه ما، معتقد بود که او تنها خواسته است با برخوردی علمی و البته با رویکردی جامعه‌شناسانه نشان دهد که مدعی آن دانشجوی گرد نادرست است، اما همین کار سبب شده که آن دانشجو تا پایان دوره تحصیلات، ارتباطش را با او قطع کند و در مواردی با او دشمنی ورزد.

چند سال بعد، همین دوست جامعه‌شناس، به علتی کاملاً شخصی و خصوصی، «نام خانوادگی» خود را تغییر داد و «تابعیت» کشور دیگری را گرفت. ما، بنا به عادت، مدت‌ها پس از تغییر نام خانوادگی، او را با همان نسبت

«انکار» به چیزی جز خشونت

نمی‌انجامد و تاریخ بشر گواه است که بزرگ‌ترین خون‌ها و کشتارهای بشری محصول این انکارها و رقابت‌های هویتی است. «دشمنی کردن» با آدم‌ها بسی سهل‌تر از «انکار» آن‌هاست. زیبایی و اعتبار جهان به حضور و وجود انسان‌هاست و «انکار» مرحله‌ی فراتر و خشن‌تر و دهشتناک‌تر از عداوت و دشمنی است.

است که به نگهداری و انتقال معرفت‌ها و احساس‌های بشری می‌کنند. هر جا که این مولفه‌های هویتی به ابزاری علیه انسان‌ها تبدیل شوند و یا از خدمت خود به مولفه‌های اصیل دیگر فارغ شوند، کارآمدی و کارایی خود را از دست می‌دهند و لاجرم اگر متحول نشوند، دورانداختنی‌اند.

دانشجوی کردی که به جای هویت ترکیه‌ای/ایرانی/عراقی و یا سوری، خود را «گردستانی» می‌خواند، دست‌کم در یک جا دریافته است که این هویت فعلی به او به مثابه یک انسان، خدمت بیشتری می‌کند و آن هویت قبلی در جایی اسباب زحمت او شده است. «نام خانوادگی» مولفه‌ای معرفت‌ساز است و حامل نسب و چه بسا بسیاری از مولفه‌های ژنتیکی و فامیلی فرد و معرف بخشی از تاریخچه زندگی او و فرزندانش است اما هنگامی که فرد به داشتن آن آزرده است و یا به هر دلیلی شخصی، نداشتن آن و تبدیلیش را ترجیح می‌دهد، انکار آن تنها به آزرده‌گی‌اش ختم می‌شود.

نمونه‌ها در این‌باره فراوان‌اند. حتی بسیاری از ادیان فعلی اگر فارغ از مولفه‌های هویتی دیده شوند و نشانه‌هایشان را از آن‌ها بگیریم، چیزی اگر از آن‌ها باقی بماند، لابد یکی است.

اشتباه نشود! بنا نیست مولفه‌های هویتی و آثار

تلخ و شیرین های یک فراندوم

محمدعلی توفیقی



منزلت برابر و توسعه اقتصادی بوده است، در عراق از سال ۱۹۹۲ منجر به تشکیل اقلیم خودمختار کردستان شد. پس از سقوط صدام و تغییر قانون اساسی عراق، استقلال نسبی کردها در قالب سیستم فدرال به رسمیت شناخته شد اما در طول چهارده سال

یکی از مهم ترین مشخصات دنیای جدید افزایش سرعت است. لازم نیست برای درک مقیاس افزایش سرعت به گذشته های خیلی دور بازگشت و امروز را با شرایط سده های گذشته محک زد کافی است به پشت سر خودمان و تنها چندسالی عقبتر نگاهی بیندازیم تا متوجه شویم که تغییر سرعت چگونه همه شئون زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است. جالب اینجاست که سرعت افزوده تغییرات تنها محدود به تکنولوژی و دنیای ارتباطات نیست بلکه تحولات منطقه ای و تغییر توازن قوا را هم درگیر خود کرده است مثال واضح همین برگزاری فراندوم استقلال کردستان عراق است که سرعت آن سرگیجه آور بود! رویای استقلال کردستان و تشکیل دولت مستقل کردی مخرج مشترک و آرزوی دیرینه اکثریت کردها در پانصدسال گذشته بوده است. کلیت سرزمین کردستان از زمان امپراتوری ماد تا سال ۱۵۱۴ میلادی یکی از ایالات ایران بود. پس از جنگ چالدران که بین نیروهای شاه اسماعیل اول صفوی و سلطان سلیم اول عثمانی در سال ۱۵۱۴ میلادی رخ داد بر اثر شکست ایران، بخشی از سرزمین کردستان از آن جدا شد و نصیب عثمانی گردید از پایان جنگ جهانی اول و نابودی امپراتوری عثمانی بخش جدا شده سرزمین کردستان از ایران، در نقشه جغرافیای امروزی سه کشور ترکیه، عراق، و سوریه قرار گرفته است.

فضای رسانه ای مطرح بود. درحالی که از اوایل سال میلادی جدید این گزینه به سرعت تبدیل به جو غالب شد و حتی جنبه پروپاگاندا نیز پیدا کرد. اما اوج آن زمانی بود که مسعود بارزانی رئیس منطقه خودگردان کردستان عراق ۲۵ سپتامبر را به عنوان روز برگزاری فراندوم اعلام نمود. پس از آن بود که واکنش های وسیع منطقه ای و جهانی پیرامون این موضوع پدید آمد.

گرچه تشکیل کردستان مستقل رویای بخش بزرگی از کردهاست اما در مقطع فعلی خانواده بارزانی و در راس آنها آقای مسعود بارزانی صحنه گردان اصلی برگزاری همه پرسی استقلال کردستان عراق بودند. آقای بارزانی در حالی به برگزاری فراندوم در مقطع فعلی اصرار و پافشاری داشت که مخالفت های شدید منطقه ای (در راس آن ایران و ترکیه) و بین المللی از آمریکا و اروپا گرفته تا سازمان ملل فضای سنگینی را بر برگزاری و پذیرش نتیجه آن تحمیل کرده بود و از بد حادثه تنها حامی خارجی این فراندوم اسرائیلی شد که خود بخشی از نگرانی های منطقه ای آن را تشدید می کرد.

به همین دلیل برگزاری فراندوم در مقطع فعلی حتی در داخل کردستان عراق دارای مخالفان جدی بود اما هژمونی استقلال طلبی و فوران احساسات فروخورده سالیان دور و دراز، همه مخالفت ها را به محاق برد.

گذشته روابط دولت محلی کردستان با دولت مرکزی عراق همراه با چالش و از فراز و نشیب های فراوانی برخوردار بوده است که مهمترین آنها مربوط به قضیه کرکوک و سهم هفده درصدی کردها از بودجه عمومی است که به ادعای گردانندگان اقلیم هرگز از سوی دولت مردان عراق جدی گرفته نشده است.

تا زمانی که جلال طالبانی در جایگاه ریاست جمهوری عراق قرار داشت علیرغم تشریفاتی و سمبلیک بودن این پست بدلیل سابقه مبارزاتی و نفوذ گسترده او در همه طرف های درگیر، رابطه کردها با دولت مرکزی کجدار و مریز تداوم داشت اما از سال ۲۰۱۲ که بیماری مام جلال عملا او را از صحنه سیاست دور کرد این رابطه به شدت مخدوش شد و سیاست های فرقه گرایانه نوری مالکی همانگونه که از یکطرف منجر به تشکل یابی داعش می شد از سوی دیگر نیروی گریز از مرکز در کردستان عراق را افزایش می داد. در عین حال کاهش اقتدار دولت مرکزی به دلیل جنگ داخلی با القاعده و داعش و هدیه باور نکردنی الحاق کرکوک و برخی مناطق مورد مناقشه دیگر به اقلیم کردستان در تکمیل پروسه حرکت به سمت استقلال مؤثر بود.

علیرغم اینکه کردها در مذاکره با دولت مرکزی همواره گزینه جدایی را به عنوان یک کارت برنده روی میز داشتند اما این موضوع کمتر در افکار عمومی و

از آن پس و با شکل گیری دولت - ملت ها، در نتیجه ناقص و عقیم ماندن این فرآیند و برخوردهای تبعیض آمیز حکومت های محل سکونت کردها، نادیده گرفته شدن هویت آنها و تمایل ذاتی کردها برای پیوستگی، «جنبش ملی کرد» در این چهار کشور البته با شدت و ابعاد متفاوت، همواره وجود داشته است. به گونه ای که می توان آن را یکی از قدیمی ترین جنبش های خاورمیانه دانست. این حرکت ها که عمدتاً با هدف تشکیل و یا مشارکت در قدرت سیاسی، کسب

عقب نشینی بدون مقاومت کردها و استعفای مسعود بارزانی و سپردن امور به ساز و کارهای قانونی اقلیم خود نشان از بلوغ سیاسی کردها و روی آوردن آنها به دیپلماسی دارد و همین نکته، امید به فردهای بهتر را فزونی می بخشد. گرچه فراز و نشیب های این فراندوم از سرعت بالایی برخوردار بود اما همین مؤلفه ممکن است به سرعت و در آینده ای نه چندان دور شرایط را به نفع رویای دیرینه کردها تغییر دهد. زیرا منطقه ما دیری است که عرصه تحقق غیرممکن ها شده است.

کردستان نمود. بسته شدن گذرگاههای مرز، تعلیق پروازهای بین المللی و داخلی و از همه آنها مهمتر پیشروی ارتش عراق به سوی کرکوک و سایر مناطقی که خارج از توافق به اقلیم ضمیمه شده بود، همه و همه از اوج گیری تنش و احتمال مشتعل شدن یک جنگ خانمانسوز دیگر در منطقه پراالتهاب خاورمیانه حکایت می کرد.

کردها که اینک برای چندمین بار در یکصد سال گذشته طعم تلخ تنهایی و بی توجهی قدرت های بزرگ منطقه ای و جهانی را نسبت به سرنوشت شان می چشیدند دو راه بیشتر پیش روی خود نمی دیدند: یا بازگشت به کوهستان های سر به فلک کشیده کردستان که همواره یار و پشتیبان آنها در روزهای جنگ و مبارزه طولانی بوده است و یا ماندن در جمهوری نیمه جان فدرال عراق که در سایه دخالت های فرقه گرایانه ایران تنها اسمی از دموکراسی را با خود یدک می کشد.

تعلیق نتیجه فراندوم و پذیرش رأی دادگاه قانون اساسی عراق توسط کردها که بر غیرقانونی بودن برگزاری فراندوم صحه گذاشته بود نشان از انتخاب راه دوم که خود غلبه عقل گرایی بر احساسات بود را نشان می دهد.

واقعیت آن است که کردهای عراق هیچ وجه مشترکی با سایر مردم آن کشور ندارند؛ نه از جهت مذهبی و نه از بُعد قومی و نژادی. در عین حال حافظه تاریخی مشترکی هم با این سرزمین ندارند و تا قبل از سقوط صدام جز جنگ و رنج و ستم و کشتار هیچ نصیبی نداشته اند. در طول دوران جدید هم که از خودمختاری برخوردار بودند همه تلاش خود را نمودند تا براساس قانون اساسی و مشارکت در ساختار حقیقی، از سهم مناسبی در قدرت، منزلت و ثروت برخوردار شوند؛ اما متأسفانه تا این لحظه به دلایل مختلف از جمله کارشکنی های دولت عراق و نگاه مذهبی حاکم بر آن چنین امری اتفاق نیفتاده است. بنابراین هیچ الزام و انگیزه ای برای باقی ماندن همیشگی آنها در کشور جعلی مانند عراق وجود ندارد.

اما نکته اینجاست که الزامات دنیای جدید و شرایط فعلی کردها نشان می دهد که راه استقلال از مسیر جنگ و خونریزی قابل تحقق نیست و این همان نکته شیرین این فراندوم است. زیرا عقب نشینی بدون مقاومت کردها از مناطق مورد مناقشه و استعفای مسعود بارزانی و سپردن امور به ساز و کارهای قانونی اقلیم خود نشان از رشد و بلوغ سیاسی کردها و روی آوردن آنها به دیپلماسی دارد و همین نکته، امید به فردهای بهتر را فزونی می بخشد.

گرچه فراز و نشیب های این فراندوم از سرعت بالایی برخوردار بود اما همین مؤلفه ممکن است به سرعت و در آینده ای نه چندان دور شرایط را به نفع رویای دیرینه کردها تغییر دهد. زیرا منطقه ما دیری است که عرصه تحقق غیرممکن ها شده است.

نداشت بلکه با موانع بیشمار داخلی نیز مواجه بود. اما موج شادی و شغف کردها در سراسر منطقه از نتیجه قابل پیش بینی فراندوم زیاد هم طول نکشید. زیرا از فردای برگزاری، مخالفت های عملی ایران و ترکیه در همراهی با دولت مرکزی عراق که تا آن زمان شعار و تهدید پنداشته می شد جنبه عملی یافت و مشکلات عدیده ای را گریبانگیر منطقه اقلیم

در چنین حال و هوایی بود که دیدگاه مخالفان کرد همه پرسى که عمده تا به مخالفت های حداکثری خارجی و آماده نبودن فضا و احتمال قربانی شدن رویای مقدس استقلال استناد می کردند جدی گرفته نشد و برچسب از پیش آماده و بسیار مستعمل در میان کردها یعنی واژه خیانت بود که از در و دیوار نثار آنان شد. در حالی که خطای محاسبه به خصوص در مورد حمایت کشورهای خارجی از فراندوم که در شرایط فشار شدید منطقه ای یک ضرورت غیرقابل انکار به حساب می آمد کاملاً واضح و آشکار بود.

در همین فضای شدیداً هیجانی و ساده انگارانه اما و اگرهای مشروعیت ریاست مسعود بارزانی در اقلیم، تعطیلی پارلمان، فساد گسترده اداری و اقتصادی، غیبت سیاست ورزی مدرن و فقدان مناسبات دموکراتیک، مافیای خانوادگی و ساختار به شدت عشیره ای و فراهم نبودن زیرساختهای اقتصادی، کم اهمیت تلقی شد و فراندوم درست در زمانی برگزار شد که به جرات می توان گفت که نه تنها هیچ حمایت خارجی را به همراه



سرنوشت کردهای عراق پس از شکست «رفراندوم»

بهروز جهانزاد



پس از تحویل پنجاه درصد از مناطق تحت کنترل کردها در سحرگاه روز ۱۶ اکتبر، هر روز شاهد حوادث سیاسی- نظامی تازه‌ای در منطقه هستیم. حوادثی که تنها ناشی از شکست رفراندوم ۲۵ سپتامبر نیستند و ریشه در تاریخ ملت کرد در عراق و منطقه دارند. اما این بار کردها پس از ۲۶ سال در تصرف داشتن کردستان عراق و دهها میلیارد دلار در آمد نفتی، چرا پیش‌بینی‌های لازم را نکردند؟ این سئوالی است که ذهن همه کردها را به خود مشغول کرده است. آیا انتظارات کردهای خارج از کردستان عراق از توان آنچه حکومت اقلیم می‌نامیدیم واقعی بوده است؟ آیا همه کردها درک واحدی از «مسئله ملی» دارند؟ و بالاخره واقعیت ما کردها در این منطقه از جهان چیست؟ آیا «ناسیونالیسم» پاسخ مناسبی برای نیازهای ما (پیشرفت در همه زمینه‌ها، حقوق شهروندی مساوی، تامین امنیت، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی) است؟

آقای بارزانی انتظار داشته‌اند که نیروهای آمریکایی با ارتش عراق وارد جنگ شوند و به نوعی وظیفه‌آفرینی مرزبانی کردستان را به عهده گیرند. ساده‌اندیشی تا این حد را چطور می‌شود تصور کرد. ایشان خبر ندارند که آمریکایی‌ها در هر کاری سود و زیان خود را در نظر می‌گیرند. کردها از هم پیمان بودن با آمریکایی‌ها فعلاً به جایی نرسیده‌اند جز بکارگیری نیروهای کرد در جنگ‌ها (در سوریه و عراق) بعنوان نیروهای زمینی و حفظ توازن قوا در منطقه و در جهت منافع استراتژیک آمریکا.

آقای مسعود بارزانی در فردای حمله هوادارانش به پارلمان، از طریق تلویزیون در مورد آنچه بر سر رفراندوم آمد و کناره‌گیری خودش سخنانی ایراد کرد. من به چند نکته از سخنان وی می‌پردازم. ایشان گفتند که ما همه تلاش‌های خود را برای کنار آمدن با دولت مرکزی عراق بکار بردیم و نتیجه نگرفتیم و دولت عراق در هر حال نقشه حمله نظامی را داشته است.

به نظر من برای هر کسی که حداقل شناختی از تاریخچه کردستان داشته باشد جای شکی نیست که دولت مرکزی عراق چنین نقشه‌ای داشته باشد. سئوالی که آقای بارزانی باید بدان پاسخ می‌دادند، که ندادند، ندیدن واقعیت‌های کردستان، مخالفت‌های بین المللی و بالاخص تهدیدهای عراق، ایران و ترکیه، بود و نیز دلخوش کردن به حمایت‌های کسانی که هیچ مسئولیتی در حکومت‌های غربی ندارند، از جمله آقای هانری لیوی (فیلسوف یهودی) فرانسوی، برنارد کوشنر (بازنشسته) فرانسوی و حساب باز کردن روی قدرت و نفوذ اسرائیل بر آمریکا. آقای بارزانی نمی‌خواهد این خطاها را قبول کند و شکست نتیجه رفراندوم را در دو عامل دیگر می‌داند: ۱- سکوت آمریکا در رابطه با کرکوک و ۲- خیانت کسانی که کرکوک را تحویل دادند.

من در نوشته‌های قبلی‌ام به تاریخچه علل شکست‌های ما کردها و عدم درس‌گیری از آن شکست‌ها پرداخته‌ام. در این مطلب تلاشم بر این خواهد بود تا ضمن طرح سئوالات دیگر به خطراتی که امروز کردها و بخصوص کردهای کردستان عراق و سپس سوریه را تهدید می‌کند بپردازم.

واقعیت‌های امروز کردهای عراق

در طی هفته‌های اخیر اتفاقات متعددی را پس از به تعلیق در آمدن نتایج رفراندوم در عراق و کردستان عراق شاهد بودیم. با توجه به این اتفاقات آینده نزدیک را می‌شود پیش‌بینی کرد.

استعفای آقای مسعود بارزانی — این استعفا که زیر فشار آمریکا، عراق، ایران و ترکیه صورت گرفت، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آقای بارزانی با نوشتن نامه‌ای به پارلمان کردستان، ضمن اعلام استعفا، بخشی از قدرت خود را به برادرزاده و داماد خود، نت شیروان نخست‌وزیر وقت کردستان و دولت وی، واگذار کرد. پارلمان اقلیم ظاهراً پس از دو سال در دو نوبت دستور آقای بارزانی باز شده است. یک بار برای رای‌گیری در رابطه با رفراندوم ۱۵ اکتبر، و این بار

من لازم می‌دانم اینجا بطور مختصر ساختار سیاسی - نظامی حکومت اقلیم کردستان را توضیح دهم تا ببینیم معنای واقعی پیشمرگه مانند آقای بارزانی و استغفای وی چیست. همان طور که در نوشته‌های قبلی توضیح داده ام کردستان عراق از سال ۲۰۰۳ و با سقوط صدام به دو قسمت و تحت کنترل طالبانی‌ها و بارزانی‌ها تقسیم شد و تقسیم قدرت پنجاه - پنجاه بین این دو نیرو آغاز گردید. از آن پس مقام نخست وزیری دورهای شد.

نزدیکی بیشتر با ایران رو آورده اند. آقای بارزانی هنوز متوجه نشده است که کردستان در محاصره چهار کشور بزرگ منطقه قرار دارد و دشمنی با این چهار کشور مسلمان بالاخص ایران نتیجه‌ای جز جنگ، ویرانی و آوارگی برای کردها نخواهد داشت. تحریک سپاه پاسداران و جمهوری اسلامی ایران در زمانی از طرف آقای بارزانی صورت می‌گیرد که آمریکا به غیر از کردها یکی دیگر از بازندگان جنگ در این منطقه است. استفاده از تشدید اختلافات بین ایران و

و نیروهای ارتش عراق چاره‌ای ندارند و تاخیر در این انتقال به نفع کردها نیست. نت شیروان در سخنان هفته پیش خود از بغداد خواست که توافقی صورت بگیرد که نسل‌های آینده هم آن را رعایت کنند. اما امروز همه چیز تغییر کرده است و زمان زیادی برای بارزانی‌ها برای شروع مذاکرات باقی نمانده است.

دولت مرکزی عراق با داشتن حمایت بین المللی و بویژه حمایت دو کشور مهم ایران و ترکیه در رسیدن به خواسته‌هایش با کمترین هزینه و به سرعت به محاصره کامل اقتصادی کردستان ادامه خواهد داد تا اینکه خود مردم کردستان را به جان بارزانی‌ها ببنداند و شاید از این راه با کمک طالبانی‌ها به آرزو و هدف بزرگتر حذف بارزانی‌ها از صحنه سیاست کردستان برسد. عدم توضیح این شکست به مردم و نبود اتحاد و توافق بین نیروهای سیاسی کرد زمینه را برای زیاده خواهی‌های دولت مرکزی عراق و ایران و ترکیه بیشتر کرده است. سیاست حذفی سیاسی است که امروز متأسفانه همه نیروهای کرد بدنبالش هستند و هر یک برای حذف دیگری دست به هر کاری می‌زنند. جلال طالبانی در زمان حیاتش به عنوان رئیس جمهور عراق در تقویت دخالت‌های ایران در حکومت عراق نقش بزرگی ایفا کرد. مسئولیت وی در پیدایش داعش و سیاست‌های مخرب دولت‌های زیر نظرش قابل ذکر است. از سوی دیگر، نقش وی و همسرش خانم هیرو و فرزندان و برادرزاده‌هایش در بوجود آوردن وضعیت موجود غیر قابل انکار است. فساد، نقض حقوق بشر، قتل‌های سیاسی، ترور روزنامه نگاران، غارت منابع مالی، همه و همه، تحت نظر ایشان در مناطق تحت کنترل خانواده وی صورت گرفته است. نقش همسر و فرزندان وی در تحویل نیمی از کردستان ظرف ۳ ساعت از سیاست‌های حذفی و یکه تازی آنها نشات می‌گیرد. این تصویری است نگران کننده ولی واقعی از کردستان عراق. همه خطاها را فقط آقای بارزانی مرتکب نشده است. همه نیروهای سیاسی کردستان در بوجود آوردن وضعیت موجود کم و بیش شریک هستند. نبود روابط سازنده و متقابل مابین نیروهای سیاسی، رقابت‌های سیاسی - اقتصادی، و عدم شفافیت در همه زمینه‌های سیاسی - اقتصادی طی ۲۶ سال گذشته بی‌اعتمادی را دو چندان کرده است. نادیده گرفتن نقش سایر خلق‌ها در عراق و بی‌توجهی به منافع آنها، و از سوی دیگر نادیده گرفتن نقش ایران

آقای بارزانی انتظار داشته‌اند که نیروهای آمریکایی با ارتش عراق وارد جنگ شوند و به نوعی وظیفه مرزبانی کردستان را به عهده گیرند. ساده اندیشی تا این حد را چطور می‌شود تصور کرد. ایشان خبر ندارند که آمریکایی‌ها در هر کاری سود و زیان خود را در نظر می‌گیرند. کردها از هم پیمان بودن با آمریکایی‌ها فعلاً به جایی نرسیده‌اند جز بکارگیری نیروهای کرد در جنگ‌ها (در سوریه و عراق) بعنوان نیروهای زمینی و حفظ توازن قوا در منطقه و در جهت منافع استراتژیک آمریکا.

رهبری کردستان به بارزانی‌ها و ریاست جمهور با توافق طرفین به طالبانی‌ها داده شد. سایر دستگاه‌های دولتی نیز به همین میزان پنجاه - پنجاه تقسیم شد...

ایده پارلمان درست کردن و انتخابات پارلمانی برای طالبانی‌ها و بارزانی‌ها فقط جنبه تجمل و تظاهر داشته و فکر نمی‌کنم هیچیک از این دو نیرو از نتایج این کپی‌برداری از غرب خوشحال باشند. به هر حال این پارلمان سودی سریع تبدیل به مرکز اعتراضات شد و غیر از ضرر خیلی حاصل این دو نیرو نشد.

از طرف دیگر طالبانی‌ها در مناطق تحت کنترلشان دارای لشکرهای نظامی خود هستند و در رأس هر گروه نظامی یکی از فرزندان، برادرزاده یا نزدیکان خانواده جلال طالبانی قرار دارند و نیروی منظم و تحت فرماندهی فرد خاصی وجود ندارد. اگر هم وجود داشته باشد مانند وزیر پیشمرگه صوری است.

همین وضعیت در منطقه بارزانی‌ها وجود دارد. منصور بارزانی پسر آقای مسعود بارزانی لشکر خودش را دارد. شیروان، برادرزاده آقای مسعود بارزانی لشکر خود را دارد. روان، پسر ادیس بارزانی و برادر نت شیروان، لشکر خود را دارد و...

پس این که آقای بارزانی به عنوان پیشمرگ باقی می‌ماند چه معنایی می‌تواند داشته باشد جز این که به عنوان رهبر عشیره بارزانی در رأس نیروهای پیشمرگ می‌ماند و هر تصمیمی بدون توافق وی غیر ممکن است.

سیاست‌های جدید آقای مسعود بارزانی چیست؟

از فردای تحویل نیمی از مناطق کرد به نیروهای دولتی و حشد الشعبی، آقای بارزانی و دو تلویزیون کانال ۲۴ که مالک آن مسعود بارزانی فرزند آقای بارزانی (وزیر اطلاعات و امنیت) و تلویزیون روداو که صاحب آن نت شیروان (نخست وزیر) می‌باشند، تبلیغات شدیدی را علیه نقش جمهوری اسلامی به رهبری قاسم سلیمانی آغاز کردند. آقای بارزانی در نطقی با اشاره به سخنان ترامپ در رابطه با تروریست خواندن سپاه پاسداران، از او انتقاد کرد که چرا در کردستان عراق جلو این نیروها را نمی‌گیرد؟ در حالی که سیاست ترساندن آمریکایی‌ها از حضور سپاه پاسداران و حشد الشعبی توسط تمامی رسانه‌های بارزانی‌ها به شدت ادامه دارد، طالبانی‌ها و جریان تغییر به سیاست

آمریکا نفعی به سود مردم کردستان ندارد به جز اینکه یک بار دیگر کردها به بازی خطرناک دیگری وارد شوند که هزینه آن بسیار سنگین تر از همیشه خواهد بود.

دعواهای امروز و فردای کردها با دولت مرکزی عراق

رعایت قانون اساسی؛ این دعوا به دوران به قدرت رسیدن قاسم در سال ۱۹۵۸ بر می‌گردد و تا کنون با سر کار آمدن هر حکومتی، یکی از اختلافات اصلی بین کردها و حکومت عراق بر سر مفاد و رعایت قانون اساسی از جانب طرفین بوده است.

در قانون اساسی ۱۹۵۸ در ماده ۳ برای اولین بار آمده است: عرب‌ها و کردها شریک هستند و قانون اساسی حقوق آنها را در چارچوب کشور عراق تضمین می‌کند. حتی در این قانون اساسی احترام به حقوق ملی (خلق‌های کوچک) هم در نظر گرفته شده بود. در این رابطه حکومت قاسم دست به اقدامات مفیدی هم زد. از جمله آزادی فعالیت حزب دموکرات کردستان در سراسر کشور که باعث شد امکانات زیادی در وزارت فرهنگ برای سازماندهی امور آموزش و پرورش در اختیار کردها قرار گیرد. تدریس در مناطق کردنشین به زبان کردی هم در نظر گرفته شد.

ترکیه و ایران به اشکال مختلف بر دولت قاسم فشار آوردند تا از دادن خودمختاری به کردها چشم‌پوشد. از درون حکومت نیز مخالفت‌ها شروع شد. دولت مرکزی و قاسم هنوز یک سال از تعهداتشان به کردها نگذشته بود که راه ترور و پیگرد کردها را جایگزین مسیر دموکراتیک و به اجرا گذاشتن قانون اساسی کردند.

این دعواها تا ۲۰۰۳ و سقوط صدام با همه حکومت‌های بر سر کار آمده وجود داشته است و هم اکنون هم ادامه دارد. واقعیت این است که در طی ۱۲ سال گذشته نه دولت مرکزی عراق قادر به رعایت قانون اساسی بوده و نه حکومت اقلیم آن را مراعات را کرده است. در سیستم فدرالی و قانون اساسی که خود کردها در تنظیم آن نقش مهمی داشته‌اند، اموری مانند کنترل بر مرزهای عراق، تحت کنترل گرفتن نیروهای پیشمرگ توسط دولت مرکزی، بستن معاهدات نفتی، کنترل فرودگاه‌ها، کنترل بر ادارات اسناد و اوقاف، سیستم قضایی، زندان‌ها و موارد بسیار دیگر، ذکر شده است. در نتیجه کردها در انتقال این امور به دولت

وابستگی اقتصادی، وابستگی سیاسی را بدنبال خواهد داشت و نیروهای کرد در چهار گوشه کردستان باید بیاد داشته باشند که آمریکایی‌ها مانند روس‌ها و انگلیس‌ها از منطقه می‌روند اما بقیه خلق‌ها ماندگار هستند. برای ادامه زندگی در صلح نیاز به همزیستی و همبستگی با سایر خلق‌ها ضروری است، نه به دامن زدن به اختلافات قومی-مذهبی.

و ترکیه، هر تحولی را در کردستان عراق امری غیر ممکن می‌سازد. هیچ یک از نیروهای سیاسی کرد به این واقعیات توجه نکرده‌اند.

تأثیر سیاست‌های نیروهای کرد بر اقدامات دولت‌های مرکزی

به درخواست ایران و فرانسه در سال ۱۹۹۱ شورای امنیت سازمان ملل منطقه کردستان عراق را به روی هواپیماهای عراقی ممنوع اعلام کرد و در حالی که عراق زیر بمباران روزمره آمریکا و انگلیس قرار داشت و تحریم‌های سنگینی، از جمله تحریم‌های دارویی و غذایی، علیه مردم عراق به اجرا در آمد، دو نیروی مسلح کرد عراقی، بارزانی‌ها و طالبانی‌ها با کمک نیروهای سپاه و ارتش جمهوری اسلامی به پیشروی خود در تصرف شهرها و روستاهای کردستان ادامه می‌دادند.

در زمستان سال ۱۹۹۲ ارتش عراق یورش بی‌رحمانه دیگری را علیه کردها آغاز کرد که به آواره شدن صدها هزار نفر به کوه‌های ایران و ترکیه منجر شد. در آن زمان من به همراه سازمان فرانسوی حمایت مردمی و با بردن چند کانتینر مایحتاج به این مناطق سفر کردم. با دیدن بچه‌های تنها در زیر چادرها و سرمای کوه‌های کردستان ترکیه سئوالات بسیاری ذهنم را درگیر کرد. از جمله: چرا این مردم باید آواره شوند؟ چرا آوارگی با تاریخ ما کردها عجین شده است؟ با دیدن هلیکوپترهای آمریکایی که کیسه‌های برنج پایین می‌انداختند، از خود می‌پرسیدم که آیا برای این ابر قدرت، چنین حادثه‌ای قابل پیش بینی نبود و اگر بود چرا پیشگیری نکرد؟ و آیا این حادثه آخرین حادثه تلخ و غمگین ما کردها خواهد بود؟

همزمان با پخش مواد غذایی به گفتگو با مردم سرگرم بودم و مثلاً از ده‌ها نفر آدم‌های عادی یا سیاسی کرد آواره می‌پرسیدم: چرا خانه و کاشانه‌تان را گذاشتید و در این هوای سرد به کوه‌ها پناه آورده اید؟ همه با تجربه تلخ بمباران شیمیایی حلبچه در سال ۱۹۸۸ صحبت می‌کردند و می‌گفتند که این حادثه دوباره ممکن است برای آنها اتفاق بیفتد.

در این سفر هشت نفر از نمایندگان پارلمان کرد هم همراه شدند که با آنها نیز در مورد مسائل کردستان گفتگو می‌کردم. ضمن یکی از این گفتگوها، سئوالاتی از طرف یکی از نمایندگان کرد ترکیه مطرح شد که خودش هم جواش را آماده داشت. وی می‌گفت صدام حسین با دست زدن به این جنایات علیه کردها، قصد انتقام از بارزانی‌ها و طالبانی‌ها را دارد که نیروهای نظامی ایران را با خود به داخل خاک عراق آورده‌اند.

این حقیقتی است اجتناب‌ناپذیر که هر نیروی سیاسی باید بدون ترس و واژه به عکس‌العمل‌های حکومت‌های خشن و دیکتاتور بیش از پیش بیاندیشند. چرا که صدام حسین پس از استفاده از سلاح شیمیایی در سال ۱۹۸۸ در حلبچه و کشتار بیش از ۵۰۰ هزار نفر، تا سال ۲۰۰۳ یعنی ۱۵ سال بعد، در حکومت باقی ماند، دست به کشتارهای دیگری هم زد، و جامعه بین‌المللی قادر به کنار گذاشتن چنین جنایت‌کاری نشد. پس نیروهای سیاسی کرد انتظارانشان را از جامعه بین‌المللی باید در حد واقعیت‌ها پایین بیاورند و دچار توهم نسبت به آن نشوند.

ما خود در ایران شاهد نقش نیروهای سیاسی و سیاست‌های آنها و نتایج و عواقب جبران‌ناپذیر و مخرب آنها هم در کردستان و هم در مورد سایر نیروهای سیاسی از همان فردای انقلاب بوده‌ایم. اگر حزب دموکرات کردستان روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، یک روز پس از انقلاب، به پادگان مه‌باد حمله نمی‌کرد، و اگر سایر نیروها در سنجند درست یک ماه پس از انقلاب به دفتر صفدری نماینده خمینی و پادگان

سنجد حمله نمی‌کردند، اگر حمله به بانک‌ها صورت نمی‌گرفت و مصادره دارایی بانک‌ها که با آن باید حقوق کارمندان کرد را می‌دادند صورت نمی‌گرفت، آیا جنگی آغاز می‌شد؟ و اگر آغاز می‌شد کی و چگونه و توسط کدام طرف آغاز می‌شد؟

من در ماهیت افکار ارتجاعی و قرون وسطایی خمینی در رأس جمهوری اسلامی و برنامه‌هایش هیچ شکی نداشتیم و ندارم، ما سیاست‌های همه نیروهای سیاسی کرد، سازمان چریک‌های فدایی خلق، و سپس مجاهدین خلق تأثیر بسزایی در رادیکالیزه شدن رژیم جمهوری اسلامی و تضعیف شخصیت‌ها و نیروهای مانند آیت الله طالقانی، دولت لیبالی‌ها (بازرگان) و منتظری داشت. سیاست‌های خشن ما موجب رشد هر چه بیشتر مسلمانان افراطی شد. ما امروز نیازمندیم با وجدانی بیدار و صادقانه مسئولیت کارهای خود را در همه زمینه‌ها به عهده بگیریم. پذیرش مسئولیت از طرف ما به معنی امتیاز دادن به رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نیست و نخواهد بود، بلکه درس‌گیری از خطاها و انتقال تجاربمان به نسل‌های

درگیری‌های جدیدی را آغاز خواهد کرد و خشونت‌های بکار گرفته در ترکیه را در ایران هم بکار خواهد گرفت. پ-ک-ک. هم اکنون تنها جریان در کردستان ترکیه است که در مرزهای بین ایران و عراق در کردستان توان نظامی و لجستیکی مهمی را داراست. نیروهای هوادار این جریان در کردستان ایران بسیار بیشتر و سازمان یافته‌تر از سازمان‌های سیاسی کردستان ایران هستند. این جریان بیش از بیست سال است که دنبال کسب هژمونی بر سایر نیروهای کرد در چهار کشور کردنشین بوده است. در حال حاضر به جز در عراق که فقط در منطقه شنگال حضور دارد، در سه کشور دیگر اولین و مهم‌ترین نیروی سیاسی-نظامی محسوب می‌شود.

نیروهای پ-ک-ک. بوسیله شاخه سوریه حزب دموکراتیک تبدیل به سربازان آمریکایی شده‌اند و در مناطقی که به دست آورده‌اند با قاچاق نفت و گمرکات و تحویل گرفتن سلاح از آمریکا قصد دخالت‌های نظامی-سیاسی بیشتر در چهار کشور منطقه دارند. این گروه نیز مانند بارزانی‌ها متوجه خواهند شد که در

سیاست حذفی سیاستی است که امروز متأسفانه همه نیروهای کرد بدنبالش هستند و هر یک برای حذف دیگری دست به هر کاری می‌زنند. جلال طالبانی در زمان حیاتش به عنوان رئیس جمهور عراق در تقویت دخالت‌های ایران در حکومت عراق نقش بزرگی ایفا کرد. این تصویری است نگران کننده ولی واقعی از کردستان عراق. همه خطاها را فقط آقای بارزانی مرتکب نشده است. همه نیروهای سیاسی کردستان در بوجود آوردن وضعیت موجود کم و بیش شریک هستند.

این بازی خطرناک بازنده خواهند بود و آمریکاییان تنها به دلیل نیازهای امروز خود از آنها استفاده می‌کنند، که ربطی به پذیرش خواست پ-ک-ک و سایر نیروهای سیاسی کرد (داشتن کشوری مستقل) ندارد.

ما کردها در صد سال گذشته در چهار گوشه کردستان شاهد جنبش‌های مسلحانه زیادی بوده‌ایم و در آینده هم متأسفانه خواهیم بود. آیا وقت آن نرسیده است که نیروهای سیاسی کرد در چهار کشور عراق، سوریه، ایران و ترکیه علل این همه شکست را بررسی و نقد کنند و به جای تکرار جمله بژی کورد و کوردستان، واقعیت‌ها را بپذیرند و مسیر تازه و کم‌خطرتری در پیش گیرند تا مردم کرد در همبستگی و همزیستی با همسایگان هزاران ساله خود به آرزوی داشتن نان، آب، کار، مسکن، امنیت، آزادی و عدالت اجتماعی دست یابند؟ اگر نیروهای سیاسی کرد واقعیت‌های جهان امروز را بپذیرند، و به جای تکیه بر حمایت نیروهای بیگانه و دشمن با دموکراسی و آزادی، به مردم کرد تکیه کنند و در کنار طبقات و اقشار مختلف مردم برای بهبود وضعیت روزمره و آینده آنها تلاش کنند، نیازی به توسل به اسلحه و جنگ و خونریزی نخواهد بود. مردم کرد در چهار گوشه کردستان هیچ وقت به جنگ رای ندادند.

مردم کرد همچنین به علت عدم برخورداری از آزادی‌های سیاسی و عقب ماندگی‌های متعدد هیچ وقت در جریان اهداف برنامه‌ای نیروهایی که به اسم آنها صحبت می‌کنند، قرار نگرفته‌اند. مردم کرد حتی در همین همه پرسی اخیر در کردستان عراق، کمترین امکانی برای انتخاب بین آری یا نه نداشتند. نه نیروهای بارزانی و طالبانی و نه سایر نیروها

آینده است که می‌تواند به پیشرفت جامعه ایران و بهبود وضعیت مردم و به مبارزه با رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی کمک کند.

امروز در ترکیه نیز ما از یک طرف با دیکتاتوری آقای اردوغان طرف هستیم و از طرف دیگر با جریان پ.ک.ک. در درگیری‌های این جریان با ارتش ترکیه ظرف سی سال گذشته بیش از ۴۰۰۰۰ هزار نفر جانشان را از دست داده‌اند. بمب گذاری، جنگ شهری، جنگ در روستاها، حمله به کامیون‌های پلیس، ژاندارمری و نظامیان در ترکیه در دستور کار روزانه این جریان است. از تابستان سال ۲۰۱۵ تا کنون با شروع جنگ توسط پ.ک.ک، نیروهای ارتش ترکیه هزاران خانه را در روستاها و شهرهای کردستان ویران کرده‌اند، صدها هزار نفر آواره گشته و هزاران نفر دستگیر و زندانی شده‌اند. عکس‌العمل دولت ترکیه در مقابل عملیات نظامی پ-ک-ک. فقط به کردستان محدود نشد و باعث دستگیری اعضای سایر نیروهای غیر مسلح نیز شد. با کودتای نافرجام اخیر نیز فضای سیاسی ترکیه برای همه نیروهای سیاسی آزادی‌خواه غیر قابل تحمل شده است.

پ-ک-ک. با احساس خلأ ناشی از انفعال نیروهای کردستان ایران در ۲۵ سال گذشته شاخه‌ای هم در کردستان ایران تاسیس کرده است بنام پژاک. اگر تا قبل از فروردین در کردستان عراق پیمان میان ایران و پ.ک.ک. برای جلوگیری از ورود پیشمرگان کرد ایران عملی بود، بدنبال این فراندوم و نشست‌های بین رهبران و فرماندهان سه کشور عراق، ایران و ترکیه، ماه عسل بین ایران و پ.ک.ک. فعلاً بسر رسیده است و بزودی این نیرو در کردستان ایران هم

گذاشته شدن این نیروها که همه به روی هم اسلحه کشیده‌اند و چشم دیدن همدیگر را ندارند، همراه با اضافه کردن یک نیروی طرفدار شریعت، فقط شرط عربستان سعودی بوده است و بس. این نیروها در طی ۲۵ سال گذشته با فاصله گرفتن از توده‌های مردم کرد و گرفتار شدن در انفعال، امروز برای دوباره به میدان آمدن به حکومت‌هایی آویزان شده‌اند که با سیاست‌هایشان عراق، سوریه و یمن را گرفتار کرده‌اند.

ایران پس از فراندوم کردها

واقعیت امروز منطقه این است که ایران، بر خلاف نظر تحلیلگران سیاسی آمریکایی و غربی، یک روزه به این موفقیت دست نیافته است. من در نوشته‌های قبلی به سابقه تاریخی تدارک مداخله سیاسی - نظامی ایران از همان اوایل انقلاب پرداخته‌ام. امروز این تدارکات برنامه‌ریزی شده در منطقه (عراق، سوریه و یمن) بر همه آشکار است. ایران در ۴۰ سال گذشته از خلاهای ایجاد شده در اثر سیاست‌های غلط آمریکا و سران این کشورها و انفعال دیگر همسایگان حادتر استفاده را برای نفوذ اطلاعاتی، سیاسی - نظامی کرده است و پس گرفتن این تصرفات کار ساده‌ای برای آمریکایی‌ها نیست و نخواهد بود. اگر قاسم سلیمانی می‌تواند ظرف ۳ ساعت دو طرح را روی میز بگذارد و طرح دوم را نیز بدون دخالت مستقیم دولت مرکزی عراق در عمل اجرا کند، این نشانه نفوذ و قدرت ایران در کل عراق است. قاسم سلیمانی در ابتدا این طرح را در نظر داشته که روز ۱۵ اکتبر در شهر دکان مسعود بارزانی را دستگیر کند و شبانه با کمک نیروهای طالبانی و حشد الشعبی از سه طرف به اربیل حمله و کار حکومت اقلیم را یکسره کنند. اما به دلایلی که روشن نیست، طرح دیگری با توافق خانواده طالبانی به اجرا در می‌آید که نتایجش را دیدیم.

آقای سلیمانی از ضعف‌های نیروهای پراکنده پیشمرگ و نداشتن فرمانده واحد به خوبی آگاه است. سلیمانی همیشه مهمان بارزانی‌ها و طالبانی‌ها بوده است و خوب می‌داند که اگر نیروهای تحت نظر او نبودند در حمله داعش به اربیل در تابستان ۲۰۱۴ شهر به تصرف داعش درآمده بود. ۶۰۰ نفر داعشی شهری را که ۵۰۰۰۰ پیشمرگ داشت تصرف می‌کردند. در همان زمان در شهر یزیدی نشین شنگال ۷۰۰۰ پیشمرگ بارزانی و طالبانی با نزدیک شدن چند صد نفر داعشی بدون جنگ مردم را تنها گذاشتند و فرار کردند. از جمله عواقب تصرف این شهر به اسارت گرفتن هزاران دختر و زن یزیدی و قتل عام عده زیادی از مردان یزیدی بود.

در چنین شرایطی شرط بندی آمریکایی‌ها بر روی کردها برای مهار امری است ناممکن؛ هر چند که آمریکا به غیر از کردها نیروی دیگری در عراق ندارد. که به آنها تکیه کند.

نگرانی دیگر آمریکا در کردستان عراق و کل عراق نزدیک شدن ایران و نیروهای هم پیمان ایران به مرزهای اسرائیل است که آمریکا و اسرائیل برای آن راه حلی پیدا نکرده‌اند. امروز بیم آمریکایی‌ها و ارتش عراق بلندی‌های شنگال است و این همان منطقه‌ای است که صدام حسین از آنجا بطرف اسرائیل چند موشک پرتاب کرد. آمریکایی‌ها سخت نگران افتادن این منطقه به دست ایرانیان هستند.

نتیجه گیری

پس از جنگ جهانی دوم و شکست جمهوری مهاباد در سال ۱۹۴۷ و شکست ملا مصطفی با ادامه در صفحه ۱۷

تازه برای برون رفت از انفعال سازمان‌های‌شان بسرشان زد. آن‌ها در نامه‌ای از آمریکا خواستند که منطقه کردستان ایران را پرواز ممنوع کند. آنها با تصور امکان درگیری بین آمریکا و ایران بر سر مسئله هسته‌ای، قصد داشتند از آب گل آلود ماهی بگیرند و با کپی برداری از اقلیم کردستان عراق، منطقه تحت حکومت خود را بوجود بیاورند. آنها علاوه بر تماس‌های غیر رسمی، در پی تماس‌های رسمی هم بودند. خواب و خیال این دو جریان این بار عملی نشد. تا اینکه دولت ترامپ به سر کار آمد و تهدیدها علیه ایران از نو آغاز شد و از سوی دیگر شکست عربستان و هم پیمانانش در سوریه قطعی شد. عربستان نیز بدنبال باز کردن جبهه‌های تازه با همکاری اسرائیل علیه ایران دست به کار شد. قراردادی بین نمایندگی حزب دموکرات با نمایندگان عربستان سعودی در هتل دیوان اربیل توسط وزیر اطلاعات اربیل، فرزندان آقای مسعود بارزانی، به مناسبت های مختلف گذاشته شد و زمینه‌های تشکیل جبهه کردستانی و کمک‌های عربستان نیز مورد بحث قرار گرفت.

از ۶ سازمان کردی که در این جبهه متحد شده‌اند یکی سازمان خبات اسلامی است که جریانی کاملا ارتجاعی و طرفدار اجرای شریعت اسلامی است. جریانی دیگری که در این جبهه حضورش بیشتر مورد سؤال است، سازمان کردستانی حزب کمونیست است. چهار جریان دیگر دو شاخه کومله و دو شاخه حزب دموکرات هستند.

قبل از هر چیز برای من که در کردستان با این احزاب آشنایی دارم این سؤال پیش می‌آید که دو شاخه حزب دموکرات که هیچ اختلاف نظری با هم ندارند چرا به جای متحد شدن در یک حزب، در یک جبهه دست به دست هم می‌دهند؟ همین سؤال در مورد دو جناح کومله نیز مطرح است.

کمک گرفتن از آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی برای تغییر رژیم چه معنائی دارد؟ این جریانات که ده‌ها بار در برنامه‌ها و نوشته‌هایشان مدعی شده‌اند که نماینده مردم هستند، چرا با تکیه به اعتراضات کارگران، بیکاران، معلمان و زحمتکشان بدنبال هدف خود (سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی) نمی‌روند و چرا همراهی با دشمنان ایران را پیش گرفته‌اند. کنار

الترنانتیوی در مقابل رای آری به مردم ارائه ندادند و هیچ آمادگی برای مقابله با عواقب شکست فراندوم پیش بینی نکرده بودند. نه هدف از فراندوم به مردم توضیح داده شده بود و نه عواقب آن. در نتیجه همه حاکمان بر سر کار ماندند و مردم اسیر و افسرده عواقب فراندوم شدند. بنا براین سطح پایین آگاهی سیاسی کردها، زمینه کافی و لازم را برای نیروهای سیاسی کرد هموار کرده است که مسئولیت خطاهای سیاسی خود را نپذیرند و به اسم مردم همان خطاها را هر چند بار که بخواهند تکرار کنند.

نیروهای سیاسی کرد باید بپذیرند که واقعیات جهان امروز امری است که خارج از توانایی ماست و باید با این واقعیات زندگی را ادامه بدهند. پاسخ به سئوالات نیروهای سیاسی کرد چهار کشور را ملزم خواهد کرد تا شاید از حوادث دردناک دیگر جلوگیری بعمل آید. برخی از این سئوالات: آیا ما کردها نباید به زیان‌های جنگ فکر کنیم؟ تعداد نیروهای پیشمرگ جان باخته در صد سال گذشته چقدر است؟ تعداد آوارگان جنگ چقدر است؟ تعداد مردان و زنان زندانی کرد چقدر است؟ از نظر اقتصادی چه بلایه‌ای بر سر کردها و مناطق کردنشین آمده است؟ تعداد مهاجران و پناهندگان به خارج از منطقه چقدر هستند؟ آیا مقصر همه جنگ‌ها و شکست‌ها، فقط دیگران هستند؟ اختلافات و جنگ‌های خونین بین نیروهای سیاسی کرد در عراق و ایران بر سر چیست؟ وابستگی مالی و نظامی به حکومت‌های بیگانه، همسایگان و دیگر کشورها چه سودی برای کردها داشته است؟ امکانات واقعی کردها برای دسترسی به خواست‌هایشان چه بوده و چیست؟

تحلیل از موضع گیری‌های سیاسی نیروهای کرد در رابطه با تغییر و تحولات امروز در منطقه از اهمیت خاصی برخوردار است.

نیروهای سیاسی کرد ایران

در نوشته‌های قبلی خود به تشکیل جبهه ملی کرد در کردستان ایران و نقش اقلیم کردستان در هماهنگی آن پرداخته‌ام. در اینجا مختصراً به وضعیت این نیروها و مواضع کلی آنها در قبال بحران در منطقه می‌پردازم. پس از تشکیل جلسات و دیدارهای دو جانبه بین حزب دموکرات کردستان ایران و آقای مهدی فکری

اگر حزب دموکرات کردستان یک روز پس از انقلاب، به پادگان مهاباد حمله نمی‌کرد، و اگر سایر نیروها در سنج‌درست یک ماه پس از انقلاب به دفتر صفدری نماینده خمینی و پادگان سنج‌درست حمله نمی‌کردند، اگر حمله به بانک‌ها صورت نمی‌گرفت و مصادره دارایی بانک‌ها که با آن باید حقوق کارمندان کرد را می‌دادند صورت نمی‌گرفت، آیا جنگی آغاز می‌شد؟ و اگر آغاز می‌شد کی و چگونه و توسط کدام طرف آغاز می‌شد؟ من در ماهیت افکار ارتجاعی و قرون وسطایی خمینی هیچ شکی ندارم، اما سیاست‌های نیروهای سیاسی کرد، سازمان چریک‌های فدایی خلق، و سپس مجاهدین خلق تاثیر بسزائی در رادیکالیزه شدن جمهوری اسلامی و تضعیف شخصیت‌ها و نیروهایی مانند آیت الله طالقانی، دولت لیبرال‌ها (بازرگان) و منتظری داشت. ما امروز نیازمندیم صادقانه مسئولیت کارهای خود را به عهده بگیریم. پذیرش مسئولیت از طرف ما به معنی امتیاز دادن به رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نیست، بلکه انتقال تجاربمان به نسل‌های آینده است.

پایان موقت استقلال خواهی در عراق و درس گیری اشتباه از آن

حبیب حسینی فر



با گردن نهادن دولت اقلیم کردستان به حکم دادگاه عالی عراق پرونده استقلال خواهی در این منطقه تا اطلاع ثانوی بسته می ماند. شکست این دور از استقلال خواهی ریشه در محاسبات اشتباه داخلی و بین المللی رهبری اقلیم داشت. درس گیری اشتباه از این تجربه می تواند کشورهایی مانند ایران و ترکیه را به کژراهه سوق دهد.

با تمکین اقلیم کردستان به تفسیر دادگاه عالی فدرال عراق از ماده یک قانون اساسی این کشور عملاً نتیجه همه پرسی استقلال در کردستان عراق بی اعتبار اعلام شد.

دادگاه عالی فدرال عراق در نشست ۱۵ آبان خود، حکمی را مبنی بر تفسیر ماده یک قانون اساسی صادر کرد که اعلام نمود که هیچ گونه ماده ای در قانون اساسی عراق که به اقوام عراقی اجازه دهد از بغداد جدا شوند، وجود ندارد.

واقعیت این است که در بریتانیا و کانادا هم قانونی وجود ندارد که به بخش های مختلف این کشور اجازه جدایی بدهد، منتهی دولت های این کشورها با درکی معین از «حق تعیین سرنوشت» و خوانشی ویژه از قوانین و نیز با اولویت دادن به حقوق فردی و اجتماعی همه پرسی جدایی در اسکاتلند و کبک را مجاز اعلام کردند. همین انعطاف دولت مرکزی نیز در شکست جدایی خواهان بی تاثیر نبود. در ماه های اخیر اما دولت های مرکزی عراق و اسپانیا راه دیگری رفتند و از همان ابتدا رفراندوم جدایی در کردستان و کاتالونیا را غیرقانونی اعلام کردند.

واقعیت های میدانی پس از رفراندوم در کردستان عراق، جبهه گیری سخت تهران و آنکارا و بغداد در برابر نتیجه همه پرسی و به میدان آمدن پای نیروهای نظامی و امنیتی برای ملغی کردن این نتیجه عملاً دولت اقلیم را به جایی رساند که در بنیانه خود بنویسد به حکم دادگاه عالی احترام می گذارد و امیدوار است این رویکرد زمینه آغاز گفتگوهای شامل و فراگیر میان بغداد و اربیل را فراهم کند. گفتگوهایی که به حل و فصل اختلافات موجود و اجرای کامل قانون اساسی منجر شود.

کرد که داعش از بخش بزرگی از مناطقی که از سال ۱۳۹۳ در اختیار خود گرفته بود از جمله با حملاتی که کردها در آن سهم عمده ای داشتند به عقب رانده شده بود. تصور رهبری یادشده این بود عراق پس از حمله داعش و به رغم عقب رانده شدن آن، موجودیتی شکننده تر از آن دارد که دوام بیاورد و نیز تصور می کردند که غرب با همه پرسی استقلال به مثابه پاداشی به کردها برای مقابله ای که با داعش کرده اند، کنار خواهد آمد.

در عین حال این بیم هم در رهبری کردستان وجود داشت که دولت مرکزی با فارغ شدن از مقابله با داعش در پی پس گرفتن مناطقی از کردها برآید که از سال ۱۳۹۳ و در جریان هرج و مرج ناشی از شکست ارتش عراق در برابر داعش به تصرف خود درآورده اند. به این ترتیب کردها توانسته بودند ۴۰ درصد دیگر بر اراضی تحت کنترل خود بیفزایند و به خصوص بر منطقه چند قومی کرکوک و بر منابع نفتی آن سلطه ای کم سابقه پیدا کنند. همین منابع نفتی که می توانست منبع درآمدی برای «کردستان مستقل» باشد و ترس از این که ارتش عراق در صدد بازپس گیری آنها برآید هم، انگیزه ای قوی برای حرکت به سوی همه پرسی شد.

شرط بندی اشتباه روی رویکرد متحدان
استقلال خواهی البته در میان کردها سابقه ای

این اعلام عملاً به معنای بسته شدن پرونده دور جدیدی از تلاش برای استقلال بخشی از منطقه کردستان تلقی می شود. به این ترتیب همه پرسی ای که قرار بود به استقلال کردستان عراق بیانجامد، عملاً باعث شد که بخشی از امتیازات و اختیاراتی که این منطقه در طول ۲۰ سال گذشته به دست آورد و در بسیاری از زمینه ها آن را از بغداد مستقل می کرد هم از بین برود. حالا تعلیق و ابهام و صلحی شکننده در منطقه شاخص وضعیت است.

استعفای مسعود بارزانی، رئیس پیشین اقلیم کردستان که سلسله جنابان برگزاری همه پرسی استقلال بود عملاً بارزترین نماد شکست این اقدام به حساب می آید.

محاسباتی که نادرست بودند

گرچه در حال حاضر آینده و ترکیب دولت اقلیم و برگزاری انتخابات محلی محور بحث ها و کشاکش نیروهای کرد در منطقه اقلیم است، ولی علت یابی شکستی که همه پرسی به دنبال داشت، چشم انداز مناسبات آتی میان اقلیم و بغداد و سرنوشت رویای کردستانی مستقل که هنوز کم و بیش در میان بخش هایی از کردهای منطقه خریدار دارد هم بخشی از بحث و فحص هاست.

بارزانی و حزب دموکرات کردستان او عمدتاً شکست را ناشی از خیانت گروه های دیگر کرد می دانند که در کرکوک مقاومت نکردند و با تبانی زمام امور این مناطق را به نیروهای دولت مرکزی واگذاشتند. ولی این سخن ساده تر از آن است که بتواند پیچیدگی شکست کردهای عراق در خیز اخیر را برای استقلال را توضیح دهد.

رهبری اقلیم در شرایطی بحث همه پرسی را مطرح

بسته شدن پرونده استقلال خواهی در کردستان عراق البته به معنای پایان این ایده و تمایل نیست. تثبیت دوباره مرزهای سایکس-پیکو همچنان قطعی نیست. هنوز هم چشم انداز موجودیت عراق و سوریه در مرزهای کنونی شان در هاله‌ای از ابهام است و رقابتی سخت و فشرده میان قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای شکل‌دادن به معادلات قدرت در این دو کشور در جریان است، با چشم‌اندازی مبهم و نامتعیین. ایران و ترکیه هم از این شرایط کاملاً مصون نیستند و گرچه در حال حاضر در عراق و سوریه از کنگرگان اصلی صحنه سیاسی و نظامی این دو کشور به شمار می‌روند، ولی اگر نکوشند که در این کشورها ساختارهایی متوازن و مبتنی بر رعایت حقوق اقلیت‌ها و معطوف به رعایت ویژگی‌ها و مطالبات قومی شکل بدهند، و در عین حال در درون خویش نیز سیاستی مبتنی بر رعایت اعمال این حقوق را در پیش بگیرند، تشدید تنش‌ها و نوسان‌های قومی و اقلیتی خود آنها را نیز در امان نخواهد گذاشت.

پایان موقت استقلال خواهی در کردستان نباید به درس‌های اشتباه راه ببرد که گویا صرف تکیه بر اهرم نظامی و امنیتی حلال مشکل اقلیت‌ها در این کشورها و کشورهای همسایه است.

ادامه از صفحه ۱۵

۱۷۰۰۰۰ پیش‌مرگ و شکست اخیر شبه دولت کردی در کردستان عراق، بعید است که کردها بار دیگر به دنبال فدرالیسم قومی و منطقه ای یا خودمختاری و استقلال بروند یا به خشونت متوسل شوند. مسیری که کردها در صد سال گذشته رفته‌اند بسیار پر هزینه بوده است. راه حل مقابله با تبعیض و ستم در جدایی و مرز کشیدن با دیگر خلق‌ها نیست و نخواهد بود. تنها راه تلاش برای به قدرت رساندن حکومت‌های دموکراتیک است که حقوق شهروندی را به تساوی برای همه مردم، مستقل از قومیت و مذهب، محترم بشمارد. حکومتی غیرمتمرکز که همه خلق‌ها و پیروان ادیان مختلف در آن نقش داشته باشند. اگر چنین حکومتی بر سر کار آید دیگر خبری از تبعیض و ستم نخواهد بود و دلیلی هم برای دادن حق ویژه (خودمختاری) به خلقی وجود نخواهد داشت. در یک حکومت دموکراتیک خلق‌های دیگر نیز نمی‌توانند حق ویژه‌ای برای خود قائل باشند. کردها با سایر خلق‌های ترک، عرب، فارس، هزاران سال زندگی کرده‌اند و در آینده هم زندگی خواهند کرد.

وابستگی اقتصادی، وابستگی سیاسی را بدنبال خواهد داشت و نیروهای کرد در چهار گوشه کردستان باید بیاد داشته باشند که آمریکایی‌ها مانند روس‌ها و انگلیس‌ها از منطقه می‌روند اما بقیه خلق‌ها ماندگار هستند. برای ادامه زندگی در صلح نیاز به همزیستی و همبستگی با سایر خلق‌ها ضروری است، نه به دامن زدن به اختلافات قومی - مذهبی.

در خاتمه لازم می‌دانم از همه طرفداران آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران بخواهم ضمن دفاع از تمامیت ارضی ایران، به دخالت‌های سیاسی - نظامی همه کشورها، از جمله ایران، در منطقه اعتراض نمایند.

بهرروز جهانزاد

۱۰ اکتبر ۲۰۱۷

کردها و سنی‌ها در این دولت به عنوان مانعی در برابر گسترش بی‌محابای حضور ایران در عراق گزینه‌ای جدی تر تلقی می‌شود. ضمن آن که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها ملاحظه تاثیر استقلال کردستان عراق بر ترکیه به عنوان عضو قدرتمند ناتو را هم دارند. آمریکا به دلیل اتحاد و همکاری با کردهای سوریه نیز روابطی مشکل‌دار با آنکارا پیدا کرده و واگرایی‌هایی مناسبات دو کشور را تهدید می‌کند. در چنین شرایطی حمایت از استقلال کردستان عراق می‌توانست بیش از پیش در مناسبات ترکیه با غرب مشکل‌ساز و تنش‌زا شود و کل معادلات قدرت و صفت‌بندی‌ها در آن منطقه را مشمول تغییرات مبهم بیشتری کند.

گرچه به خصوص پس از «بهار عربی» و بحرانی شدن وضعیت سوریه و عراق مرزهای این دو کشور حالتی شناور پیدا کرده‌اند و معادلات قدرت در آنها هم همچنان مبهم و با علامت سؤال بزرگی روبرو است، ولی هر گونه رسمیت‌دادن به این وضعیت شناور، از جمله با تغییر مرزها، عملاً می‌تواند همچون مهره‌های دومینو عمل کند و صرفاً به این یا آن گوشه خاورمیانه محدود نماند، آن هم در منطقه‌ای که مرز مناطق قومی و ملی چندان روشن نیست و دولت‌های منطقه نیز به دلیل مشکلات قومی خویش و واگرایی‌هایی که در آنها حاکم است با هرگونه تغییر مرز در دوردست‌ترها هم روی خوش نشان نمی‌دهند. اقلیم اما بی‌اعتنا به این واقعیات، هشدارهای و مواضع منفی واشنگتن و بروکسل را ظاهری تلقی

تاریخی داشت و از زمان جنگ جهانی اول که مرزهای خاورمیانه در توافقی پنهانی میان لندن و پاریس (قرارداد سایکس-پیکو) یا در قرارداد لوزان شکل گرفت و کردها در بخش‌های مختلف حوزه حیات خود مغبون ماندند، در میان آنها بی‌خبریدار نبود.

کردهای عراق پیش از سقوط صدام حسین هم وضعیتی شبه‌مستقل داشتند. در قانون اساسی سال ۲۰۰۵ که با شراکت خود آنها تدوین شد حقوق گسترده‌ای به دست آوردند و فکر استقلال را که در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی حمایت نمی‌شد به کناری گذاشتند. به خصوص قول و قرارهای دولت آمریکا در حمایت از اجرای قانون اساسی جدید، کردها را به ماندن در چارچوب عراق پایبند می‌کرد. آمریکایی‌ها اما در دوران اوباما از عراق رفتند و عرصه سیاسی عراق بیش از حضور ایران متأثر شد، ضروری که عمدتاً در حمایت از رویکردهای کسانی مانند نوری المالکی تجلی یافت و با توجه به رقابت‌های منطقه‌ای و یارگیری‌ها در عراق لزوماً به تشدید انسجام و وحدت ملی این جامعه و ایجاد پیوندهای محکم‌تر میان دولت مرکزی و بخش‌های سنی و کرد آن کمک نکرد.

پیش‌روی داعش و سلطه آن بر بخش‌هایی از عراق در سال ۱۳۹۳ که نشانه‌ای از تشدید این واگرایی هم بود دوباره آمریکایی‌ها را به عراق بازگرداند و کردها به عنوان متحد آنها مجدداً نقشی مهم در

در بریتانیا و کانادا هم قانونی وجود ندارد که به بخش‌های مختلف این کشور اجازه جدایی بدهد، منتهی دولت‌های این کشورها با درکی معین از «حق تعیین سرنوشت» و نیز با اولویت دادن به حقوق فردی و اجتماعی؛ همه‌پرسی جدایی در اسکاتلند و کبک را مجاز اعلام کردند. همین انعطاف دولت مرکزی نیز در شکست جدایی خواهان بی‌تاثیر نبود. در ماه‌های اخیر اما دولت‌های مرکزی عراق و اسپانیا راه دیگری رفتند و از همان ابتدا رفراendum جدایی در کردستان و کاتالونیا را غیرقانونی اعلام کردند.

می‌کرد و تصور این بود که آنها در برابر عمل انجام شده سیاست واقعی خود که همانا حمایت از همه‌پرسی است را رو خواهند کرد. محاسبه‌ای که عملاً اشتباه از کار درآمد.

البته ضعف مشروعیت دولت اقلیم و خیز مسعود بارزانی برای استفاده از همه‌پرسی استقلال برای تقویت مشروعیت خویش و ثبت نام خود به عنوان «پدر استقلال کردستان» هم انگیزه کوچکی در به جریان‌انداختن همه‌پرسی نبود. منتهی مشروعیت دموکراتیک این همه‌پرسی از همان ابتدا زیر سؤال بود، چرا که تصمیم آن در روندی غیردموکراتیک گرفته شده بود.

در چنین شرایطی قابل انتظار بود که با اولین دشواری‌ها انسجام ظاهری کردها در مورد همه‌پرسی ترک بردارد و طایفه‌گرایی و منطقه‌گرایی که همچنان در کردستان عملکرد دارد تاثیرات واگرایانه خود را نشان دهد. این گونه بود که تبانی‌ها و یارگیری‌ها و صفت‌بندی‌های جدیدی در جریان فشار و حرکت نظامی دولت مرکزی عراق شکل گرفت و شکست همه‌پرسی سریع‌تر از آن چه تصور می‌شد رقم خورد. **درسی که می‌تواند اشتباه باشد**

صحنه سیاسی و نظامی منطقه پیدا کردند. ولی پس پشت ذهن رهبری کردستان این نگرانی وجود داشت که آمریکایی‌ها بعید است که بعد از سرکوب داعش دوباره از عراق نروند، پس تا آنها به عنوانی متحدی قوی حضور دارند بهتر است که کار همه‌پرسی استقلال تمام شود، به خصوص که محافل سیاسی قدرتمندی هم در آمریکا و اسرائیل از این استقلال حمایت می‌کنند. این فکر هم قوت داشت که در صورت مقابله نظامی دولت مرکزی بغداد و متحدان آن در تهران و آنکارا با نتیجه همه‌پرسی، حضور نیروهای آمریکایی احتمالاً مانع این امر خواهد شد.

واقعیاتی که نادیده گرفته شدند

در چنین شرایطی بود که رهبری کردستان عراق هشدار واشنگتن و اتحادیه اروپا در باره ریسک‌آمیز بودن رفراendum را جدی نگرفت و به خصوص به عدم تعمیم این همه‌پرسی به مناطق مورد مناقشه‌ای که در سال‌های اخیر به دست کردها افتاده بود هم توجهی نکرد.

برای واشنگتن تجزیه عراق در حال حاضر و تقویت باز هم بیشتر نقش ایران در دولت مرکزی آن لزوماً گزینه مطلوبی نیست، بلکه تکیه بر اهرم حضور

نکاتی پیرامون مفاهیم ملیت، اقلیت، خودمختاری

علی شاکری زند



موضوع عمده‌ی روش و مفاهیم

آنچه در بسیاری از کشورهای جهان گاه به‌حق و گاه به‌خطا طلب استقلال یا طلب خودمختاری نامیده می‌شود در هر جا و در هر زمان دارای ماهیت بکلی متفاوتی است که در هر مورد از منشاء متفاوت آن سرچشمه می‌گیرد. تقلید چشم‌بسته، یا فقدان اندیشه‌ی انتقادی، به‌ویژه در کشورهای دنیای سوم، و حتی در میان بخش مهمی از رسانه‌های سراسر جهان سبب شده که در تقریباً همه‌ی موارد در این زمینه به‌مدد مفاهیم کلیشه‌مانند و واژگان عاریتی یکسانی، که هر یک از دیگری رونویس کرده و فارغ از هرگونه نقادی آنها، در مورد جدیدی به‌کار بسته، سخن گفته‌شود بدون کمترین توجه به معنا و منشاء تاریخی و اجتماعی آنها و به نتایج زیانباری که کاربرد نیاندیشیده‌ی مفاهیم وام‌گرفته از دیگران می‌تواند در گمراهی اذهان و سرنوشت یک کشور به‌بار آورد (۱). کسانی که به چنین اقتباس‌هایی دست‌می‌یازند در بهترین حالت، یعنی حتی آنجا که غرضی در انگیزه‌ی آنان وجود ندارد، از این نکته‌ی عمده‌ی معرفت‌شناختی غافل‌اند که، به‌عکس علوم طبیعی که روش‌ها و احکام آنها در همه‌ی موارد مشابه طبیعت معتبر است (۲)، در علوم انسانی و در مسائل سیاسی که روش استقرار در آنها بیش از روش استنتاج به‌کار می‌رود در هر مورد خاص باید اعتبار مفاهیمی که در زمینه‌های متفاوت و برای مورد تاریخی، اجتماعی یا سیاسی دیگری ابداع شده‌اند از نو مورد بررسی انتقادی قرار گیرند. تفاوت‌های عمده در روابط اجتماعی، رسوم و فرهنگ‌ها که رشته‌ی مردم‌شناسی به بررسی و شناخت آنها اختصاص دارد، بهترین شاهد این واقعیت است، که تخصیص این شعبه از جامعه‌شناسی به آن را موجب شده‌است. اگر در علوم طبیعی استفاده از یک مفهوم غلط معمولاً در نتیجه‌ی نگاه انتقادی دیگر پژوهشگران و آزمایش‌های مختلف بسیار زود کنار گذاشته می‌شود مفاهیم ساختگی علوم انسانی گاه بسیار جان‌سخت‌اند و تنها پس از فاجعه‌های بزرگ تاریخی متروک می‌شوند.

مفهوم نژاد آریایی که هیچگونه پایه‌ی علمی استواری نداشت (۳) از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم

مورد استفاده‌ی نژادپرستان غربی قرار گرفت، در سایه‌ی قریحه‌ی نویسنده‌ی فرانسوی برجسته‌ای چون لوکنت دو گوپینو و بویژه فیلسوف و مورخ نامداری چون ارنست ژان و بسیاری دیگر از فرهیختگان غربی در جهان رواج یافت و ضمن فراهم‌آوردن پشتوانه‌ی ظاهراً علمی برای نظریات استعماری، تا پیدایش نازیسم که نظریه‌ی برتری «نژاد ژرمنی» و یهودی‌ستیزی خود را بر اساس آن توجیه می‌کرد،

و تا به‌راه‌افتادن جنگ جهانی دوم، ادامه یافت و چنان که می‌دانیم سبب فجایعی بی‌سابقه در تاریخ جهان شد.

مثال دیگری که یادآوری آن در اینجا می‌تواند سودمند باشد مفهوم ملت یهود است. می‌دانیم که چندین میلیون پیروان آیین یهود در سراسر جهان پراکنده هستند. از آنجا که در آموزش‌های دینی آنان همواره از سرزمینی سخن‌رفته‌بود که میهن آباء و اجدادی آنان نامیده شده‌بود، بازگشت به این ارض موعود برای بسیاری از آنان به‌صورت یک آرزوی بزرگ تخیلی درآمده بود. اما از سوی دیگر به علت آزاری که پیروان این آیین دینی در روسیه و برخی دیگر از کشورهای اروپایی متحمل می‌شدند در این بخش از جهان آن آرزو رفته‌رفته در میان برخی از متفکران آنان به‌حالت یک طرح عملی درآمد، و در قرن نوزدهم، یکی از آنان، تئودور هرتزل، نویسنده و روزنامه‌نگار برجسته‌ی اتریشی، با نوشته‌ها و فعالیت‌های خود به آن صورت یک برنامه‌ی سیاسی بخشید. از سختی‌های زندگی پیروان آیین یهود در بخش‌هایی از اروپا گذشته، تصور وجود ملتی با هویت‌ملی یهود نتیجه‌ی یک پیشداوری بود که هیچ پایه‌ی علمی نداشت؛ به‌ویژه در جهانی که در آن شمار حکومت‌های ملی هنوز بسیار ناچیز بود (۴). در حقیقت همه‌ی پیروان

آیین یهود در جهان خود نیز به وجود چنین قوم یا ملتی باور نداشتند و به‌جرات می‌توان گفت که سخن از قومی به‌نام قوم یهود، با ویژگی‌های یک قوم یا ملیت عیناً مانند آنچه درباره‌ی نژاد آریایی گفتیم، چیزی جز یک ایدئولوژی نبود (۵).

شناخت این مثال‌ها به ما می‌آموزد که داده‌های نظری را که پیش از واریسی نقادانه، کلیشه‌هایی بیش نخواهند بود، نپذیریم.

به‌کار بردن مفاهیمی چون ملیت برای بخش‌هایی از هم‌میهنان ایرانی ما که دارای زبان‌های مادری دیگری جز زبان فارسی هستند از همین پیشداوری‌های وارداتی بود و هست که در زمان ترویج آنها، به‌ویژه و نخستین‌بار از طرف ارگان‌های تبلیغاتی وسیع حزب توده و دستگاه‌های ایدئولوژیک شوروی سابق، از سوی بخشی از هموطنان خالی‌الذهن و خوش‌باور ما، عیناً مانند برتری «نژاد ژرمنی» برای نژادپرستان نازی، به‌سادگی و همچون حقایق بدیهی پذیرفته‌شد.

این خوش‌باوران که از سابقه‌ی تاریخی-جغرافیایی این مفاهیم بالکل بی‌خبر بودند البته نمی‌دانستند که در امپراتوری جدیدالتأسیس روسیه‌ی تزاری که سوسیال‌دموکرات‌های آن اینگونه مفاهیم را خود از سوسیال‌دموکرات‌های غرب و مرکز اروپا، خاصه امپراتوری چندملیتی اتریش - مجارستان، اقتباس کرده بودند، درباره‌ی اقوام بی‌شماری به‌کار می‌بردند که

حکومت بزرگ و تازه‌نفس استعماری روس در دو - سه قرنیه که از تأسیس آن می‌گذشت به‌زیر سلطه‌ی خود درآورده بود. بر طبق آمار ۱۸۹۷ جمعیت امپراتوری روسیه که بالغ بر ۱۲۸ میلیون تن بود از ۱۰۰ قومیت

آن از نزدیک به سه‌هزار سال پیش در بنیادکردن و نگهداری این کشور فعالانه سهمیم و شریک بوده‌اند، بگونه‌ای که، خواه آنان که از دوران باستان در این سرزمین زیسته‌بودند و خواه آن بخش‌های کوچکتری

به‌کاربردن مفاهیمی چون «ملیت» برای بخش‌هایی از هم‌میهنان ایرانی ما که دارای زبان‌های مادری دیگری جز زبان فارسی هستند از همین پیشداوری‌های وارداتی بود و هست که در زمان ترویج آنها، به‌ویژه و نخستین‌بار از طرف ارگان‌های تبلیغاتی وسیع حزب توده و دستگاه‌های ایدئولوژیک شوروی سابق، از سوی بخشی از هموطنان خالی‌الذهن و خوش‌باور ما، به‌سادگی و همچون حقایق بدیهی پذیرفته‌شد.

مختلف تشکیل می‌شد. علت این امر پیچیده‌نبود. این امپراتوری که در این تاریخ از تأسیس آن در شروع سلطنت پتر کبیر در سال ۱۷۲۱ تنها ۱۷۰ سال می‌گذشت توانسته بود در اندکی بیش از یک قرن نیم، افزون بر شاهزاده‌نشین‌هایی که در زمان ایوان مخوف، در نیمه‌ی دوم قرن هفدهم، به‌ضرب کشتارهای بیرحمانه در شاهزاده‌نشین مسکو ادغام شده‌بودند (۶)، همه‌ی سرزمین‌های شرق مسکو، از سیبری (تا اقیانوس آرام در ۱۶۴۰)، تا بخش مهمی از آسیای مرکزی و استان‌های ایرانی قفقاز و خراسان شمالی را نیز، با همه‌ی مردمان و اقوام و فرهنگ‌ها و ویژگی‌های بسیار متفاوت آنها، به‌سرعت و با نیروی سرنیزه‌ی کازاک‌ها (که در ایران قزاقان نامیده‌می‌شوند) به متصرفات خود ضمیمه‌سازد. در واقع در این دوران روس‌ها که چندان زمانی نبود خود را از سلطه‌ی طولانی امپراتوری‌های مغول و تاتار آزادساخته‌بودند، پس از چند قرن تحمل این سیادت و درگیری‌های دور و دراز با آن، همه‌ی عادات و رسوم جنگی، کشورگشایانه و «حکومتی» آنان را فراگرفته با همان خشونت به‌کار می‌بردند (۷). و این وضعی بود که با وجود اصلاحات پتر کبیر و آنچه در دوران کاترین بزرگ از فرهنگ غرب اقتباس شد، بهبود چندان نیافت. بگونه‌ای که لنین هم که در دوران مهاجرتش در غرب به عقب‌ماندگی مردم روسیه بسیار حساس‌تر شده‌بود، در بسیاری از نوشته‌های این دوران خود لحنی بدبینانه درباره‌ی هموطنان خویش به‌کار می‌برد و حتی گاه این بدبینی خود را با به‌کاربردن صفت تاتار درباره‌ی مردم روسیه نشان می‌دهد (۸). با چنین تنوع قومی و فرهنگی مردمانی که بیش از نیمی از آنها کوچکترین سختی فرهنگی و روحی با یکدیگر و خاصه با حکام روس خود نداشتند، پیداست که پیروی سوسیال دموکرات‌های روس از هم‌مسلمانان غربی خود در زمینه‌ی مسائل مربوط به اقوام دست‌نشانده‌ی امپراتوری، که آنجا هم با تطبیق نظریات آنها با اوضاع و شرایط خاص روسیه همراه بود، اگر صمیمانه پیش می‌رفت، بسیار بجا و خردمندانه می‌بود.

اما در میان ملت باستانی ایران که زاینده‌ی قرون اخیر نبود و اکثریت بزرگ مردمان آن خویشتاوندان چندین هزارساله‌ی یکدیگر بودند و با هم پیوندهای ژرف و استوار تاریخی و فرهنگی داشتند و دارند، از آنچه تنوع و به‌عبارت درست‌تر، بیگانگی کامل با یکدیگر، که در میان اقوام و ملل امپراتوری جوان و تازه‌نفس روسیه تزاری وجود داشت، کمترین اثری دیده‌می‌شد. زیرا مردمان نواحی مختلف ایران هیچیک از بیرون این کشور بدان منضم نشده‌بودند و همگی

که در طول هزار و پانصدساله‌ی گذشته در نتیجه‌ی حوادث گوناگون به این سرزمین آمده و در کنار ساکنان دیرین آن در ایران سکنی کرده‌بودند چنان ایرانی‌شده‌بودند که تا پیش از ورود و رواج مصنوعی کلیشه‌های نامربوط درباره‌ی قومیت و ملیت هیچگاه در آنان سودای جداسری دیده‌نشده‌بود؛ سهل است، حتی آن از هم‌گسیختگی‌های سیاسی نیز که به‌دنبال ایلغار اقوام متجاوز بیگانه به آنان تحمیل شده‌بود هربار در سایه‌ی کوشش‌ها و مبارزات چندین نسل از مردم همه‌ی مناطق، و با تأسیس حکومت مرکزی جدیدی به وحدتی نوین، که گویای یگانگی هویت و فرهنگ آنان بود، انجامید. این فرآیند که با مخالفت قدرت خارجی حاکم، مانند دوران‌های خلافت اموی و عباسی، روبه‌رو بود گاه بدین علت با تأسیس حکومت‌های منطقه‌ای آغاز می‌شد، اما همواره به سوی تشکیل یک قدرت سیاسی سراسری سیر می‌کرد، و چندان تکرار می‌شد تا به نتیجه برسد، چنان که در دوران صفوی رسید. این وحدت، که جز در مورد ایتالیا به عنوان وارث تمدن رم باستان که نزدیک به دو هزار و پانصد سال سابقه دارد، چین که وحدت آن نیز به حدود بیست و سه قرن می‌رسد، و یونان که، جز در دوران سلطه‌ی فیلیپ دوم مقدونی و پسرش اسکندر، هیچگاه دارای حکومت واحد نبوده، اما امپراتوری رومی بیزانس حول فرهنگ باستانی آن ساخته‌شده‌بود، سابقه‌ی دیگری در جهان ندارد.

اینجا ما تمدن‌های کهن پیشاکلمبایی قاره‌ی آمریکا را کنار می‌گذاریم. در اروپا، به استثنای ایتالیا با سوابق رومی فرهنگ و تمدن آن، بیشتر کشور - ملت‌ها دارای سابقه‌ی تاریخی که از پنج قرن تجاوز کند نیستند. در این مورد تنها در کشورهای فرانسه و انگلستان قدرت سیاسی سابقه‌ای که به حدود هزار سال برسد دارند. سلطنت مرکزی انگلستان با فتح جزیره‌ی انگلستان به‌دست ویلیام فاتح در سال ۱۰۶۶ م. پایه‌گذاری شد. سلطنت فرانسه نیز با آنکه در سال ۴۸۱ م. به دست کلویس تأسیس شده‌بود، اما تا اواخر نیمه‌ی اول هزاره‌ی دوم م. هیچگاه نه وسعتی قابل قیاس با امروز را داشت نه به قوام و وحدت ثابتی رسید، بگونه‌ای که بر روی هم می‌توان قدمت آن را حداکثر در حدود هزار سال دانست. پیدایش دیگر کشورهای اروپایی به‌مثابه‌ی یک قدرت سیاسی، از اسپانیا گرفته تا آلمان و ممالک شمال اروپا و اسکندیناوی اکثر سوابقی کمابیش در حدود پنج قرن دارند. زبان فرانسه که روزگاری زبان علم و فلسفه و مهم‌ترین زبان بین‌المللی و زبان دیپلماسی بود و اینک نیز در بیش از پنجاه کشور بدان تکلم می‌شود، از سال ۱۵۳۹ م.، آن هم از

طریق یک فرمان قانونی فرانسوای یکم پادشاه فرانسه، به زبان اداری و قضایی تبدیل گردید و نخستین کتاب اساسی دستور آن در سال ۱۶۶۰ نوشته‌شد. با اینهمه فهم زبان فرانسه‌ی آن روزگار، چه از جهت املاء و چه از جهت واژگان برای فرانسه‌زبانان کنونی، اگر در دوران آموزش خود با آن آشنا نشده‌باشند، دشوار است.

زبان روسی در سده‌های نخست هزاره‌ی دوم م. مرکب از ده‌ها زبان عامیانه‌ی محلی بود که گویشگران آنها یکدیگر را نمی‌فهمیدند و شکل مشترک و عالمانه‌ی آن نوعی اسلاوی (اسلاونی قدیم کلیسا) متعلق به کلیسای ارتودوکس و متعلق به روحانیت بود، که تا دوران پتر کبیر تنها زبان ادبی روسی بود و استفاده از آن به‌تدریج به مسائل دینی و مراسم مذهبی محدود شده بود. پیش از پتر کبیر رفته‌رفته زبانی که به‌تدریج قواعد منظم‌تری می‌یافت و به زبان روزمره‌ی منطقه‌ی مسکو نزدیک‌تر بود ظهور کرد و نخستین کتاب دستور آن در سال ۱۷۴۰ نوشته شد. واژگان آن نیز با اقتباس از واژگان لهستانی و از طریق آن از واژگان زبان‌های اروپای باختری دگرگونی وسیعی یافت. در دوران پتر کبیر و اصلاحات او زبان روسی، با افزایش واژگان علمی و فنی بسیاری که از زبان‌های غربی عصر روشنایی وام گرفت غنا و توان بیشتری یافت. زبان ادبی کنونی روسی از پایان قرن هجدهم به بعد با کارهای دانشمندان، نویسندگان و شاعران بزرگی که در آثار پوشکین و لرمانتوف به اوج کمال رسید به‌وجود آمد و در قرن نوزدهم با ظهور رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان بزرگی گسترش یافت. با اینهمه گفته‌می‌شود که تا قرن نوزدهم هنوز دستور زبان روسی دچار آشفتگی‌هایی بوده که نمونه‌های آن را مترجمان داستایفسکی در آثار او دیده‌اند (۹). در تبدیل اقوام روسی به ملت روسیه کیش مسیحی در شکل مذهب ارتودوکس که در قرن نهم م. در دوران حکومت کوتاه‌مدت کیف، از بیزانس گرفته شده بود، نقشی اساسی داشت.

به وارونه‌ی کشورها و زبان‌هایی که نگاهی سریع به تاریخ تکوین آنها افکنیم، چنان که بالاتر اشاره شد هویت و فرهنگ ایرانی دارای گذشته‌ای بسیار دراز بوده و هست. نخستین کتاب دستور زبان عربی، با عنوان الکتاب، در قرن دوم هجری - قرن نهم میلادی - به‌همت سیبویه دانشمند ایرانی، زاده‌ی بیضای فارس، نوشته شد. پیش از او استاد دانشمندش خلیل‌ابن احمد فراهیدی که او را از دوده‌ی ایرانیان یمن می‌دانند که در دوران انوشیروان بدان سرزمین گسیل شده بودند، خط عربی را که تا آن زمان بسیار ناخوانا و دشوار بود با افزودن نشانه‌هایی از نوع اعراب اصلاح و قابل‌استفاده ساخته بود.

فارسی که از همان دوره‌ی ساسانی چندین فرهنگ لغت داشته (۱۰) و زبان دانشمندان ایرانی صرف و نحو عربی آن دوران چون سیبویه و کسایی، و نیز، به احتمال زیاد فراهیدی نیز، بود. به‌سبب گذشته‌ی طولانی این زبان که حامل یک تمدن وسیع و بزرگ بود، در پی تکلم مردمان بسیار بدان در سرزمین‌هایی وسیع و در درازنای سده‌های طولانی، ناچار بسیاری از دشواری‌های دوران عتیق خود را از دست داده‌بود. تحولات ژرف در ساخت نحوی و خوش‌هنگ شدن آواشناسی آن، که از این راه حاصل شده بود، ویژگی‌های ناسودمند و دست‌وپاگیر اشکال باستانی آن (۱۱) را برافکنده و قواعد دستوری آن را، در سنجش با زبانهایی که به شکلی عتیق مانده‌بودند، به نهایت سادگی رسانده بود. چنین بود که این دانشمندان

به دلیل سابقه برخورداری زبان خود از قواعدی روشن و مدون، و ساده‌تر از دیگر زبان‌ها، می‌توانستند به‌سرعتی شگفت‌انگیز زبان هنوز نارسای فاتحانی را که بر کشورشان تسلط یافته بودند بهتر از خود آنان آموخته، به اصلاح آن و تدوین قواعدش بپردازند. بی‌دلیل نبود که به‌رغم سلطه تدریجی عربی چون زبان دیوانی از پایان قرن یکم هجری، و کاربرد تدریجی آن در نوشته‌های علمی و نظری که می‌بایست از سوی مرکز یا مراکز قدرت پشتیبانی می‌شد، از همان سده‌های نخستین شاعران پارسی‌گوی بزرگی چون رودکی، سنایی، فرخی، منوچهری، اسدی، دقیقی، ناصر خسرو، و فردوسی شاهکارهایی آفریدند که توان، رسایی و شیوایی بی‌مانند این زبان را در تاریخ ادب و زبان‌های جهان جاودانه ثبت کرد. سخن این شاعران، از همان زمان و از چند قرن پیش از عمر خیام، عطار، مولوی، سعدی و حافظ، آینه‌ی گویای فرهنگ و جهان‌بینی ژرف و دیرین ایرانی و نگاه ویژه‌ی او به هستی، انسان، سرنوشت، کیهان، زیبایی‌های طبیعت، شادی‌ها و دردهای زندگانی، زشتی‌های جهان و باورها و تردیدهای مشترک مردمان این سرزمین بود. این پیوندهای ژرف و استوار بود که به‌رغم تفاوت شرایط زندگی، اختلافات طبقاتی و ضربات حوادثی مرگبار، همچنان بنیاد احساس یگانگی آنان را می‌ساخت و آن را هزاران سال پایدار نگاهداشته‌بود. اگر زبان‌های فرانسوی قدیمی به‌ضرب فرمان‌ها و فشارهای دولتی پادشاهان فرانسه رو به نابودی گذاشت در کشور ما هرگز اقدامی علیه زبان‌های ایرانی نشد و تدریس زبان فارسی در مدارس - و در گذشته در کنار عربی - که با آموزش کتابت همراه بود، و هر کس داوطلبانه به مراکز آن می‌رفت، همواره راهی بوده برای تفاهم بیشتر نه دشمنی یکی با دیگری، یا زبانی با زبان‌های دیگر. خاصه این که اکثر این زبان‌ها، مانند فارسی، گیلکی، بلوچی، زبان‌های کردی، همگی از یک خانواده‌ی بزرگ - خانواده‌ی زبان‌های ایرانی - بوده‌اند و آذری - ترکی هم از آمیختن ترکی با آذری قدیم (چنان که احمد کسروی با پژوهش وسیع خود در آن نشان داده‌است) به یک زبان ایرانی دیگر تبدیل شده است. برخاستن شاعران و نویسندگان بزرگ و فارسی‌نگار ایرانی در همه‌ی قرون از مناطقی که زبان مادری دیگری داشته‌اند و عشق سرشار آنان به زبان مشترک بهترین نشان این حقیقت است (۱۲).

چنین پیوند یگانگی هرگز میان ژرمن‌ها از یک سو و مجارها و اسلاوهای امپراتوری اتریش-مجارستان از سوی دیگر، یا گروه‌های فرهنگی گوناگون اسپانیا که وحدتشان با زناشویی میا ایزابل کاستیل و فردیناند آراگون، در پایان قرن پانزدهم برقرار شد و به‌کندی قوام یافت، و به‌طریق اولی میان ده‌ها میلیون رعایای تزار روسیه که به‌ضرب سرنیزه‌ی کوزاک‌ها به تاج و تخت رومانوف‌ها ضمیمه شده‌بودند - کشورهایایی که مردمانشان نه فرهنگ مشترکی داشتند و نه زبان مشترکی برای بیان آن، و جز کیش مسیحی در میان برخی از آنها، هیچ عامل دیگری برای اشتراک هویت در میانشان حکمفرما نبود - به‌وجود نیامده‌بود.

احساس ایرانی بودن با همه‌ی ویژگی‌های کم‌نظیر آن برای یک ایرانی چنان عادی است که در نظر خود او طبیعی و کم‌اهمیت می‌نماید در حالی که چون اندکی در تاریخ و فرهنگ دیرینه‌ی خود غور کند درمی‌یابد که نه یک چنین وابستگی چندان طبیعی است و نه احساس آن پیش‌پافتاده، زیرا همانند آن الزاماً در میان همه‌ی مردمان جهان وجود ندارد؛ و

بر او روشن می‌شود که این احساس زاییده‌ی عوامل پیدا و ناپیدای پیشمار، بسیار ریشه‌دار و کهنی است که او را، عموماً به‌صورت ناخودآگاه، به دیگر ایرانیان پیوند می‌دهد. آنچه موجب شده‌بود و هنوز می‌شود که ایرانی پس از همه‌ی ضربات شکننده‌ی حوادث تاریخی با احساس نیرومند یگانگی خود را هر باره بازجوید و بازیابد و از این راه ستایش فلاسفه‌ی چون هگل (۱۳) و شگفتی تاریخدانان (۱۴) بسیاری را برانگیزد، این پایداری دیرینه‌ی اوست، هر چند که این امر شگفت‌انگیز برای دیگران در نظر خود او واقعیتی بدیهی است که جز آنچه هست نمی‌توانسته‌باشد! از اینجاست که می‌گوییم هر چند برخی از دستاوردهای سیاسی انسانیت مانند آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فردی، و حقوق بشر، و روش‌های تأمین و تضمین آنها، که اگر نه به صورت دقیق حقوقی دستکم به بیان اخلاقی در فرهنگ ما وجود داشته (۱۵) نمی‌تواند به

بیگانگان فاتح، در هر جا که دیده‌شده همواره حالات و صورت‌های بسیار فرعی و جنبه‌ی غیرحیاتی داشته است. دکتر مصدق در رساله‌ی دکترای حقوق خود نوشته‌بود که دولت عثمانی برده‌داری در کشور خود را پیش از لغو نظام برده‌داری در کشورهای اروپایی ممنوع کرده‌است. نوشتن این رساله و دفاع از آن پیش از تصویب قانون ایرانی ۱۸ بهمن ۱۳۰۷ صورت گرفته‌بود. با اینهمه، و پس از مقایسه‌ی تاریخ قانون ممنوعیت بردگی در عثمانی و لغو رسم برده‌داری در اروپا، او لازم ندانسته‌بود درباره‌ی این موضوع در میهن خود چیزی بنویسد زیرا برای آن موجبی ندیده‌بود!

به همین ترتیب نیز، اگر سخن از قومیت‌های متفاوت در ایران، که به رونویسی و وارد کردن کلیشه‌های خارجی رواج یافت، سخت قابل بحث است، سخن از اقلیت قومی و به‌طریق اولی ملیت‌های ایران رفتاری بالکل غیرعملی و از پایه ایدئولوژیکی است.

در میان ملت باستانی چندین هزارساله‌ی ایران، از آن همه تنوع و به‌عبارت درست‌تر بیگانگی کامل با یکدیگر، که در میان اقوام و ملل امپراتوری جوان و تازه‌نفس روسیه تزاری وجود داشت، کمترین اثری دیده‌نمی‌شد. این وحدت، جز در مورد ایتالیا، چین و یونان سابقه‌ی دیگری در جهان ندارد.

دلیل آن را در مقایسه‌ی ملیت کهن و هویت ریشه‌دار ایرانی با هویت ملل و اقوام از پایه‌نامکن دو امپراتوری روسیه یا اتریش - مجارستان پیش از این بیان داشتیم و حتی می‌توانیم بگوییم که یکی از سرچشمه‌های این بحث در میان سوسیال دموکرات‌های اروپا نیز مقالات کارل مارکس درباره‌ی خواسته‌های برحق و چندین صدساله‌ی ملت ایرلند بود.

در روسیه که اهالی غیرروس متصرفات امپراتوری از هیچ جهت سختی با پایه‌گذاران امپراتوری و صاحبان آن یعنی روس‌ها نداشتند، و شمار هیچیک از آنها نیز قابل سنجش با شمار روس‌ها نبود، البته آنها اقلیت‌هایی بودند. اقلیت‌های قومی و در بسیاری از موارد نیز ملت‌هایی کهن و قدیمی، و بسی دیرینه‌تر از خود روس‌ها که دیدیم نخستین حکومت واحدشان در قرن شانزدهم شکل گرفته‌بود. ملت باستانی ارمنستان یکی از این ملل کهنسال امپراتوری بود. اما اگر بخواهیم همین مقوله را در ایران به‌کار بریم آنگاه باید برای سخن از اقلیت ابتدا بگوییم اقلیت در برابر کدام اکثریت. این را می‌دانیم که سیستم تبلیغاتی شوروی و پیروان ایرانی آن در تبلیغات وسیعی چندین ده ساله از قوم یا ملت اختراعی «فارس» داد سخن داده‌اند. و اینک نیز سالیهاست که به‌دنبال تبلیغات دشمنان ایران، از برخی از کشورهای عرب گرفته تا اسرائیل و سرویس‌های قدرت‌های بزرگ جهانی، بر اساس همین شیوه‌ی اختراعی تبلیغات‌گران شوروی سابق، ملیت کهنسال ایرانی مورد انکار قرار گرفته و از «موزاییک اقوام و ملیت‌های ایرانی» سخن گفته‌می‌شود، و جهالت در رژیم ج.ا. به اندازه‌ای است که حتی برخی از رهبران آن نیز از واژه‌ی «پوچ» «اقلیت‌های قومی» استفاده می‌کنند! از سوی دیگر در حالی که هم ایرانیان و هم آن دشمنانشان می‌دانند که هرگز موجودی به‌نام «ملت فارس» در تاریخ و جغرافیای جهان وجود نداشته‌است (۱۸) منظور از آنچه در زبان محاوره‌ی عامیانه‌ی ایرانیان «فارس» نامیده‌می‌شود فارسی‌زبان یا پارسی‌گوی است، یعنی هر کسی که به زبان فارسی سخن می‌گوید، یا فارسی زبان مادری اوست؛ همین و

بخش محدودی از جامعه‌ی بشری محدود بماند و باید پس از اندیشه در آنها و فهم درست هر یک، همچون ارزش‌های جهانی پذیرفته و به‌کار برده‌شوند، اما کاربرد نیاندیشیده و خودآهنگ همه‌ی مفاهیم وارداتی و ساخته‌وپرداخته‌ی دیگر کشورهای جهان که بسیاری از آنها برای حل مسائل ویژه‌ی خود آنها آفریده‌شده‌اند خردمندانه نیست و در هر مورد باید پیش از پذیرش در واقعیت و نوع احتمالی ارتباط آنها با اوضاع و ویژگی‌های ملی کشور و فرهنگ ما مذاققت شود. از نو به یاد آوریم که این مفاهیم از سنخ مفاهیم علوم طبیعی چون قانون جاذبه یا ساختمان‌اتم‌ها نیستند. تاریخی دارند و در بسیاری از موارد برای پاسخ به مسائل جامعه‌ها یا کشورهایی خاص به‌وجودآمده‌اند. به‌عنوان مثال قوانین ناظر بر رعایت برابری «نژادی» در ایالات متحده‌ی آمریکا چه کاربردی می‌تواند در کشور ما داشته‌باشد. آیا در ایران هرگز بحث نژاد و اختلاف نژادی محلی از اعراب داشته‌است؟ شاید مثالی بینابینی بتواند به روشن شدن این نکته کمک کند. با انقلاب‌های دموکراتیک، در کشورهایی چون فرانسه، آمریکا و انگلستان که نظام برده‌فروشی یکی از پایه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها بود، قوانینی وضع شد که رسم موجود را ملغی می‌ساخت. اما در ایران، قانونگذاران دوران مشروطیت در برخورد به این مسئله، به‌هنگام وضع قانون از فرمولی استفاده نکردند که وجود این رسم در ایران از آن مستفاد گردد، بلکه نوشته‌ی آنان وارد کردن برده به ایران و خرید و فروش آن را که با نظام برده‌داری تفاوت دارد، ممنوع می‌ساخت (۱۶). دلیل این ابتکار آن بود که برده‌داری به معنایی که در رم و یونان و سپس در دوران مدرن در اروپای غربی و آمریکای شمالی رایج بوده، در ایران، هیچگاه، نه در دوره‌های باستانی - دوره‌ی هخامنشی (۱۷) به بعد، و نه در دوران بعد از اسلام رواج نداشته؛ در فارسی واژه‌های که دقیقاً مترادف با واژه‌ی متناظر با آن در تمدن غربی (esclave) باشد وجود نداشته، آنچه در آن تمدن‌ها برده‌داری خوانده‌می‌شد اساس تمدن ایرانی نبوده و، جز در موارد بسیار نادر، و غالباً در رفتار و حکومت

بس. و تنها ناآگاه‌ترین مردم نمی‌دانند که زبان مترادف و معادل ملیت نیست: نه همه‌ی ملت‌ها به زبان واحد تکلم می‌کنند، نه همه‌ی گویشگران به یک زبان واحد به یک ملت تعلق دارند، و مثال‌هایی که خلاف این تصور باطل را نشان می‌دهد چندان فراوان است که نیازی به یادآوری آنها نیست. به عنوان تنها یک مثال بپرسیم آیا همه‌ی عرب‌زبانان، از مردم مراکش در شمال باختری آفریقا تا مردم عمان، در جنوب خاوری شبه جزیره‌ی عربستان، که در دنیای سیاست و از راه تسامح گاه آنها را جهان عرب می‌نامند، بخش‌های یک ملت واحداند؟ تعریف ملیت با زبان مشترک و حکم بر انطباق یک زبان با یک ملیت، از دو سو نادرست، و حتی مبتنی بر پنداری عامیانه است که حتی سوسیال دموکرات‌های اروپا و روسیه نیز آن را به کار نبردند! پس در ایران نیز پارسی‌زبانان نه یک ملت جداگانه اند نه یک قوم که بتوان آنها را قوم اکثریت نامید. در ایران قومی که نسبت به دیگران اکثریت داشته باشد وجود ندارد، و بدون وجود اکثریت نیز سخن گفتن از اقلیت‌ها و حتی از یک اقلیت، بالکل بی‌معنی خواهد بود. چرا این استدلال را درباره‌ی وجود اقلیت مذهبی و اقلیت دینی نمی‌توان کرد؟ زیرا اسلام دین معینی است و مسلمانان مؤمنان به دین واحدی هستند

برای حفظ هویت و پایداری خود هستند» (۱۹) اما باز با نگاه از این دیدگاه نیز به این نتیجه می‌رسیم که در ایران کنونی گروهی قومی، فرهنگی یا سیاسی که بتوان آن را گروه اکثریت نامید وجود ندارد؛ زیرا زبان فارسی که از سوی هواداران چنین نظریه‌ای به پیش کشیده می‌شود هرگز در ایران زبان یک گروه حاکم نبوده است بدین دلیل که در نگاه سریعی که به برخی از جوانب تاریخ آن افکندیم دیدیم که تحول این زبان به سوی کمالی که در دوران پیش از حمله‌ی عرب بدان رسیده بود تا چه اندازه معلول رواج آن در نواحی بس وسیع و کاربرد آن از سوی مردمان بسیار بوده است. در دوران پس از اسلام نیز فارسی تقریباً همیشه بیش از آن که زبان حاکمان باشد زبان مردمی بوده که با ادامه‌ی گویش و نوشتن و سرودن به آن تحمیل آن بر حکومت‌ها را میسر ساخته‌اند. این تاریخ به ما می‌آموزد که در دوران شش قرن سلطه‌ی خلفای عرب که تازیان حاکم بر ایرانیان اقلیتی بیش نبودند و از دوران حجاج ابن یوسف در اواخر قرن یکم هجری دفترهای حساب دیوانی نیز اندک‌اندک به عربی نوشته شد تا جایی که خبگان ایرانی نزدیک به مراکز قدرت عرب نیز نوشتن به عربی را در نوشته‌های خود در پیش گرفتند، نیرویی که مانع از تبدیل این زبان به

اکثر این زبان‌ها، مانند فارسی، گیلکی، بلوچی، زبان‌های کردی، همگی از یک خانواده‌ی بزرگ - خانواده‌ی زبان‌های ایرانی - بوده‌اند و آذری - ترکی هم از آمیختن ترکی با آذری قدیم (چنان که احمد کسروی با پژوهش وسیع خود در آن نشان داده است) به یک زبان ایرانی دیگر تبدیل شده است. برخاستن شاعران و نویسندگان بزرگ و فارسی‌نگار ایرانی در همه‌ی قرون از مناطقی که زبان مادری دیگری داشته‌اند و عشق سرشار آنان به زبان مشترک بهترین نشان این حقیقت است.

کاملاً متمایز از ادیان دیگر رایج در ایران. در ایران اکثریت مردم مسلمان اند و پیروان آیین‌های دیگر مانند زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان و بهاییان از لحاظ عددی نسبت به این اکثریت در اقلیت قرار دارند. این واقعیت غیرقابل انکار است. همین گونه است، در میان آن اکثریت مسلمان ایران، وضع اهل تسنن که باز در برابر اکثریت شیعه در اقلیت قرار دارند. اکثریت و اقلیت با هم نسبت کمی دارند همانگونه که مؤنث و مذکر در نسبت جنسی با یکدیگر قرار دارند یا تند و کند در نسبت سرعت، همانگونه که مؤنث بدون مذکر بی‌معنی است، اقلیت بدون اکثریت نیز پوچ خواهد بود، و از سوی کسی که در تبلیغات سیاسی خود آگاهانه از آن استفاده می‌کند نیزنگی برای فریب دیگران.

در مقابل این نگاه کمی در نقطه‌ی نظر دیگری، اقلیت به مردمانی گفته شده که تحت سلطه و ستم گروه دیگری قرار دارند که حتی اگر از جهت شمارشی در اکثریت نباشند به جهت حاکمیت خود بر دیگران و سلب شخصیت و حقوق خاص آنها اکثریت نامیده می‌شوند. از این دیدگاه: «با توجه به عامل‌های یاد شده، تا پیدا کردن تعریفی شایسته، می‌توان اقلیت‌ها را چنین تعریف کرد: اقلیت‌ها، گروه یا گروه‌های اجتماعی در داخل یک کشورند که دارای ویژگی‌های ملی، قومی، دینی، مذهبی، یا فرهنگی دیگری غیر از اکثریت افراد آن جامعه هستند و به خاطر این ویژگی‌ها زیر سلطه بوده و مورد تبعیض و کنار گذاشتگی قرار می‌گیرند؛ افراد این گروه دارای احساس مشترک و اراده مشترک

زبان کشور ما شد نیروی ایستادگی مردم ایران بود که زبان خود را بر حاکمان محلی تحمیل می‌کردند (۲۰)، ضمن این که برخی از این شهریاران ایرانی محلی مانند یعقوب لیث صفاری و امیران سامانی خود نیز با مردمان فارسی زبان کشور در این امر همدل بودند، و سببی جز این وجود نداشت که سلطان محمود غزنوی که از تباری ترک‌زبان بود به گردآوردن سخنسرایان بزرگ پارسی‌گوی در دربار خود می‌بایلد. پس از آن نیز تقریباً همه‌ی خاندان‌های حاکم در ایران یا از تبار ترکان ایرانی شده بودند یا مانند خاندان صفوی، در هر حال ترک‌زبان، گذشته از این که بدانیم تبار آنان، که مورد بحث است، چه بود.

در منطقه‌ی ما و در ایران

حال، پس از اندک آشنایی با این مباحث نظری شاید بهتر بتوان به بحث‌های مشخص در ایران امروز پرداخت.

آنچه امروزه بیش از هر مورد پیرامون آن در منطقه می‌شنویم مسئله‌ی کردستان در کشورهای عراق و ترکیه و در درجه‌ی بعد، سوریه است. با اینکه در این موارد نیز دست بیگانگان به خوبی پیداست، اما اصل این مسائل بکلی ساختگی نیست. هر ایرانی می‌داند که در آغاز تأسیس امپراتوری عثمانی، که از هر سو به جنگ و کشورگشایی پرداخته بود به طوری که بنیاد و گوهر آن از توسعه‌طلبی جدایی‌ناپذیر بود، بین‌النهرین و آذربایجان و کردستان نیز جزو سرزمین‌هایی بودند که سلاطین عثمانی بدانها چشم طمع دوخته بودند.

خاصه این که در آن روزگار، به دنبال ایفای چنگیز و هلاکو و تیمور، چندین قرن بود که ایرانیان هنوز در بنیاد یک حکومت مرکزی توفیق نیافته بودند و زیر حکومت ایلخانیان به سر می‌بردند، و تازه در ۱۵۰۱ میلادی بود که شاه اسماعیل توانست با تأسیس سلطنت صفوی ایران را، آن هم به بهای تحمیل مذهب تشیع، یکپارچه سازد. حکومت عثمانی که در سال ۱۴۵۳ تأسیس شده بود با حدود نیم قرن تقدم بر سلطنت صفوی و نزدیکی با اروپاییان دارای ارتش مجهزتری بود و هنگامی که سلطان سلیم یکم در سال ۱۵۱۴ به ایران حمله کرد به رغم دلیری ستایش‌انگیز شاه اسماعیل، سپاه او و مردم دلاور آذربایجان در نبرد چالدران، ایرانیان در برابر توپخانه‌ی ترک مغلوب شدند و بخش مهمی از خاک کشور که شامل کردستان هم می‌شد به امپراتوری عثمانی ضمیمه شد. گرچه ایران توانست شهر تبریز و آذربایجان و بخش‌های دیگری از خاک خود را از عثمانی بازبستاند، اما بخش بزرگی از کردستان همچنان زیر سلطه‌ی فاتحان ماند و هیچگاه به دامن میهن بازگردانده نشد. نزدیک به چهار قرن پس از آن حادثه عثمانی که همچنان یک امپراتوری میلیتاریست مانده اما از زمان درازی به این سو روزبه‌روز ناتوان تر شده بود، با از دست دادن تدریجی بخش مهمی از مستملکات خود، سرانجام در جنگ جهانی یکم، در برابر اتحاد بزرگی از چند امپراتوری تازه‌نفس غرب و روسیه شکست خورد و فروپاشید و سرزمین‌هایی را که تا آن زمان به کمک ارتشی نیرومند در دامن خود نگهداشته بود از دست داد. از جمله‌ی این مناطق عربستان، عراق و سوریه و فلسطین و اردن کنونی بود. اما بخش مهمی از کردستان در شمال شرقی ترکیه همچنان تحت حاکمیت حکومت ترکیه که جای امپراتوری را گرفته بود و بعداً به جمهوری ترکیه تبدیل شد، باقی ماند. فاتحان جنگ در کنفرانس‌های صلح، بخش‌های عرب‌زبان عثمانی را میان خود، به عنوان قیمومت موقت، تقسیم کردند و از این میان عراق کنونی و فلسطین به سرپرستی انگلستان و سوریه و لبنان به مدیریت فرانسه واگذار شدند. ضمناً قدرتمندترین عضو کنفرانس صلح یعنی پرزیدنت ویلسون رییس جمهور آمریکا طی منشوری در چهارده اصل، که از جمله دربار‌ه‌ی حقوق ملل بود، اعلام کرد که اقوام این سرزمین‌ها نیز باید بتوانند سرنوشت خود را تعیین کنند. طبق معاهده‌ی لوزان و با تصویب مجمع ملل متفق که به تازگی، و آن هم باز به‌ابتکار ویلسون، تأسیس شده بود، سرپرستی ولایات عربی شامل عراق، عربستان، و فلسطین و اردن به انگلستان، و سرپرستی ایالات سوریه و لبنان به فرانسه واگذار شد (۲۱). اما موضوع خودمختاری برای کردستان کنار گذاشته شد. از این زمان بود که سرزمین‌هایی به نام کردستان ترکیه، عراق و سوریه به‌وجود آمد. مردم این سرزمین‌ها هم که نه با حکومت‌های این کشورهای نوپیدا و نه با اکثریت مردم آنها احساس خویشاوندی فرهنگی و تاریخی داشتند البته نمی‌توانستند از این وضع چندان خرسند باشند، به‌ویژه اگر در نظر داشته باشیم که ترکیه هویت خاص خود را انکار می‌کرد، زبان کردی را نیز غیرقانونی ساخته در برخی نواحی لباس پوشیدن به رسم کردی را نیز ممنوع کرده بود، و در عراق و سوریه نیز که از آن پس سالیان دراز تحت قیمومت قدرت‌های استعماری انگلیس و فرانسه قرار داشتند، نظام دموکراتیکی هم وجود نداشت. البته این مسائل به کردستان ایران که یک سرزمین ایرانی با مردمان

ایرانی اصیلی بود که همواره با رسوم خاص خود زیسته بودند، ارتباط مستقیمی نداشت. اما قدرت های نیرومند بیگانه‌ای که از یکی دو قرن پیش در صدد نابودی ایران بودند و مانند روسیه و انگلستان در قرن نوزدهم، یکی در قفقاز و خراسان شمالی و دیگری در افغانستان، توانسته بودند، بخش‌هایی از سرزمین‌ها و مردم ایران را از کشور مادر جدا سازند، اینجا هم بیکار نمانده بودند. در عین حال در اذهان بیشتر ناظران خارجی که معمولاً چندان چیزی درباره‌ی کردستان و حتی تاریخ ایران نمی‌دانستند و نمی‌توانستند تمیزی میان کردستان در ایران و در خارج از ایران بیابند و با این عدم‌آشنایی با تاریخ ما و منطقه، مردمان کردستان در همه‌ی کشورها، حتی در ایران، را یکسره زیر حکومت بیگانه می‌پنداشتند یا مایل بودند چنین بیندارند، به خود اجازه می‌دادند که سخنگوی همه‌ی آنان شده خود را در بیان خواست‌های همه‌ی سرزمین‌های کردنشین مجاز شمارند.

سوسیال‌دموکرات‌های روسیه و فراکسیون بلشویک آنها، چنان که در آثار لنین و نوشته‌های استالین به توصیه‌ی لنین می‌بینیم به مسئله‌ی اقلیت‌های ملی و قومی امپراتوری تزاری اهمیت داده بودند، اما بلشویک‌ها، پس از رسیدن به قدرت ضمن رعایت ظواهر لفظی، نسبت به این مؤلفه‌های امپراتوری سیاست جذب شدیدتری در پیش گرفتند، بطوری که در دوران تصدی استالین به امر اقلیت‌ها حتی رفتار شدیداً خشونت‌آمیز او نسبت به آنها - نه خط سیاسی قدرتمدارانه‌ای که از طرف حزب دنبال می‌کرد - به‌ویژه در قفقاز، مورد سرزنش لنین که برای نخستین بار بر رفتار و منش خشن استالین تکیه می‌کرد، قرار گرفت. اما آنها در دوران استالین در مورد ایران به‌خود اجازه می‌دادند که ملیت‌سازی و قوم‌تراشی کنند و آنچه را که از اقوام و ملت‌ها و ملیت‌های واقعی در امپراتوری سابق روس، با ساختن جمهوری‌های به‌اصطلاح شورایی در چارچوب «اتحاد جماهیر...» دریغ می‌داشتند برای «ملیت‌ها» و «اقوامی» که برای کشور ایران اختراع یا کشف می‌کردند در تئوری‌های صادراتی خود و در برنامه‌ی احزاب پیرو خود بگنجانند، چنان که در نظریات وارداتی حزب توده کردند. این حزب بی‌شخصیت و دست‌نشانده و پیروان رنگارنگ آن در پیروی از تئوری‌های خارجی چندان کورکورانه عمل می‌کردند که در سخن از اهالی مناطق مختلف ایران، که در تبلیغات آنها به مقام ملیت و قوم مفتخر شده بودند، آنها را «ملیت‌های ساکن ایران» و «اقوام ساکن ایران» می‌نامیدند؛ چنان که گویی این مردم بیگانه‌گانی بوده‌اند که از سرزمین دیگری وارد کشور ما شده‌اند و تصمیم به «سکونت» در خاک آن گرفته‌اند؛ مانند مستأجر یا غاصب! آنان واژه‌ی «ساکن» را که در سرویس‌های تبلیغات ایدئولوژیک برای مردم مناطق ایران به‌کاررفته‌بود و از زبان روسی هم به همین معادل آن در فارسی ترجمه شده‌بود، طوطی‌وار و با همان لفظ اهانته‌آمیز به کار برده‌بودند و هنوز هم می‌برند (۲۲).

این افراد با تعصب و حرارت خاص هر مؤمن به یک ایدئولوژی (یعنی به یک علم کاذب) که در پیروی از نسخه‌های بیگانه‌گان برای کشور ما دارند، و با حرص و آزی که برای سرکردگی بر اذهانشان حکومت می‌کند، از یاد می‌برند که این به اصطلاح «ملیت» ها صاحبان اصلی و همیشگی این آب و خاک اند، نه ساکنان آن. باید دانست منطقه‌ای از ایران که در قدیم اردلان نامیده می‌شد (۲۳) و به دنبال نامگذاری جدید آن به دلالت اداری در دوران سلجوقی و سلطنت سلطان

سنجر، از پایان قرن ششم هجری، با عنوان تازه‌ی کردستان در دفاتر دیوانی ثبت شد و حدود آن را ضبط و تعیین کردند (۲۴) و از آن زمان بود که در تاریخ بدین نام خوانده می‌شد، از دوران باستان محل زندگی طوایفی ایرانی بوده که از راه دامداری و زراعت روزگاری گذرانده‌اند. در دوران پس از اسلام حکمرانان این منطقه معمولاً از سران طوایف آن بودند که تحت حاکمیت حکومت مرکزی یا یک حکومت بزرگ محلی اداره‌ی امور را در دست داشتند. خاندان اردلان که نام آن با نام قدیم منطقه مطابقت داشت و نسب خود را به ساسانیان می‌رسانند از قرن هشتم ه.ق. تا اواخر

اگر سخن از قومیت‌های متفاوت در ایران، که با رونویسی و واردکردن کلیشه‌های خارجی رواج یافت، سخت قابل‌بحث است، سخن از اقلیت قومی و به‌طریق اولی ملیت‌های ایران رفتاری بالکل غیرعلمی و از پایه ایدئولوژیکی است.

قاجاریه حکمرانی منطقه را بر عهده داشتند. در گذشته‌های دورتر برخی از خاندان‌ها و طوایف این منطقه در مناطق دیگری جز کردستان نیز حکمرانی کرده‌بودند. معروف ترین آنها خاندان‌های شادادیان و ایوبیان بوده‌اند. اما این خاندان‌ها که بیرون از کردستان حکمرانی کردند هیچگاه دعوی تشکیل کشور مستقل کردستان نکردند و اساساً در نظر آنان چنین هویتی با جنبه‌ی سیاسی وجود نداشته‌است. شادادیان میان ۳۴۰ و ۵۲۵ ه.ق. در ارمنستان و گنجه حکمرانی کردند و با تأسیس سلطنت سلجوقی به اطاعت آن درآمدند. خاندان ایوبی نیز نوادگان شادی‌ابن ایوب از اهالی دوین واقع در اران، شمال ارس، و از تبار مردم کردستان بودند، اما بی‌آنکه هرگز دربند آن بوده باشند یا این تبار در زندگی آنان جایی داشته بوده باشد. آنان در ابتدا از اعلان اتابکان زنگی فارس بودند و بزرگترین آنها، صلاح‌الدین ایوبی فرزند نجم‌الدین ایوب بود که همراه با عمش شیرکوه به یاری شاور وزیر خلیفه‌ی فاطمی مصر اعزام شد. صلاح‌الدین، پس از انجام خدماتی در کنار عم خود که بعداً مقام وزارت یافت، با مرگ او خود نیز به مقام وزارت خلیفه‌ی مصر رسید (۵۶۴ ه.ق. - ۱۱۶۹ م.) و سپس با بیماری این خلیفه و خلع او قدرت را از آن خود کرد (۵۶۷ ه.ق. - ۱۱۷۱ م.). از آن پس او به فتوحات خود در قلمرو اتابکان در شرق و غرب ادامه داد، با مرگ خلیفه‌ی فاطمی به استقلال حکمرانی کرد و دولت مسیحی بیت‌المقدس را از میان برداشت. همو بود که با آگاهی از ارادت فرزند و نماینده‌اش در دمشق به شیخ شهاب‌الدین سهروردی بینانگذار فلسفه‌ی اشراقی خشمگین شد و به او فرمان قتل او را داد و پسرش نیز با همه‌ی علاقه‌اش به شیخ اشراق دستور داد تا او را از بالای حصار قلعه به زیر اندازند تا هلاک شد. پس از مرگ صلاح‌الدین (۵۸۹ ه.ق. - ۱۱۹۳ م.) قلمرو حکومتش چند بار میان فرزندان و نوادگانش تقسیم شد، تا سرانجام در سال ۶۴۸ ه.ق. پایان یافت و ممالیک مصر جای آنان را گرفتند. چنان که دیدیم نه شادادیان نه ایوبیان، به‌ویژه خاندان اخیر که بسیار با

قدرت و بر سرزمینی بزرگ حکومت می‌کرد، هیچیک داعیه‌ی حکومت مستقلی مخصوص کردستان نداشتند و در دوران ایوبی هم این نام که به‌تازگی وارد دفاتر دیوانی سلجوقی شده بود جز عنوانی اداری در دستگاه آنها، و سپس مغول، نبود و نماند زیرا هنوز به ذهنیت اهالی و طوایف منطقه، که هر یک خود را بر حسب نام ایل و طایفه‌ی خود می‌شناختند، راه نیافته بود. مقایسه‌ی این حکومت‌ها با حکومت‌های اعراب و مغولان از این لحاظ بسیار آموزنده‌است. این دو قوم پیش از فتح ایران در سرزمین‌های خود بیشتر به‌صورت چادرنشین به‌سرمی‌بردند، و دارای هیچ سابقه‌ی کشورداری به معنی وسیع آن زمان که در مورد ایران و روم شرقی و غربی و چین صدق می‌کرد، نبودند. اعراب مسلمان، که عموماً خدمتگزار حکومت‌های ایران بودند، با ظهور اسلام و گردآمدن زیر لوای آن بدون این که از صحراگردی و سازمان اجتماعی ایلی خود بیرون آمده باشند در مدینه دارای یک مرکز سیاسی شدند و در مکه دارای یک مرکز دیگر که می‌توان آن را کانون دینی آنان نامید. بدین ترتیب آنان به نوعی وحدت نیم‌بند قومی دست یافته بودند که تنها ضامن آن دین واحد بود و، چنان که پس از مرگ پیامبر غزوات ایوبکر علیه اهل رده نشان داد، رؤسای دینی، حافظ آن. تا جایی که اطلاعات مسلم نشان می‌دهد در حیات پیامبر اسلام نیز طرحی برای فتح ایران وجود نداشته‌است. در زمان عمر نیز، سرداران و رزمندگان عرب پیش از نخستین نبردهای پیروزمانده‌ای خود علیه سپاهیان ساسانی از اندیشه‌ی جنگ با آنان برخوردار می‌نشدند. اما از زمانی که در پی رشته وقایع سیاسی نامساعدی در رأس کشور ایران و سپس بی‌پاسخ ماندن دست‌اندازی‌های کوچکی که مرزهای بی‌حفاظ مانده‌ی آن فکر تعرض وسیع به خاک کشور ما در مدینه پیدا شد و خلیفه‌ی عمر ابن خطاب پس از مدتی تردید و رایزنی آن را پذیرفت وضع دیگری پیش آمد. از این پس با شروع شکست‌های ایرانیان، مدینه که مرکز «حکومت» نوپای مسلمانان بود، با حفظ هویت سیاسی متمایز عربی و شعار دینی‌اش، خود را برای حکومت بر ایرانیان و سپس بر مردم روم شرقی، آماده می‌کرد. در این فرآیند ایران به «فضای حیاتی» و دنباله‌ای سرزمینی برای حکومت مستقل عربی و مسلمان با ایدئولوژی راهنما و متحدکننده‌ی آن تبدیل می‌شد. در این رخداد دوران‌ساز تاریخی، احساس قوی تمایز ماهوی عربی این حکومت که ایدئولوژی اسلامی نیز پشتوانه‌ی آن بود، آن را تقویت کرده، از صورت یک احساس سطحی به درجه‌ی یک ادراک قومی و دریافت فرهنگی مبدل می‌ساخت، نقش اصلی داشت. بدون آن احساس نیرومند تفاوت قومی و فرهنگی حکومت عربی اسلام در ایران ساسانی حل و هضم می‌شد، و به هویت جدیدی دست نمی‌یافت. اما این احساس تفاوت ماهوی به آنان این امکان را داد که هر چند برای اداره‌ی سرزمینی به وسعت و آبادانی ایران آن زمان کمترین سررشته‌ای از کشورداری نداشتند، به کمک شکست‌خوردگان ایرانی به مدیریت بر حکومت عظیمی که از این رهگذر به‌وجود آمده بود و به توسعه‌ی آن بپردازند و، گو این که در دوران عباسی دستگاه خلافت اندک‌اندک از جهت فرهنگی ایرانی شده بود، اما خلفای عرب همچنان بتوانند به‌مدت ششصد سال، با حفظ عنوان حکومت اسلام، در اعمال سروری قومی خود کامیاب گردند. اما درست وارونه‌ی چنین وضعی در دوران ورود پارت‌ها به‌خوبی می‌بینیم. این قوم

جمله بودند. این خاندان‌های بزرگ که بخشی از اشراف کشور بودند، معمولاً با خاندان‌های بزرگ دیگر و به‌ویژه خاندان‌های سلطنت پیوندهای زناشویی و خویشاوندی داشتند، و مردان و زنانی از میان آنان در امور حکومت مرکزی دارای نفوذ می‌شدند و به مقامات بلند دولتی دست می‌یافتند؛ امری که در دوران قاجار و حتی در دوران مشروطه هنوز بسیار شیوع داشت.

به طوری که دیدیم، در دوران معاصر، فعل و انفعالات ژئوپولیتیکی بزرگ در مرزهای ایران، بخصوص تأسیس اتحاد شوروی در شمال کشور ما که پس از زمان کوتاهی در دوران رهبری لنین، سیاست توسعه‌طلبانه‌ی تزارها در جهت ایران را از سر گرفت، و پیدایش جمهوری‌های ترکیه، عراق و سوریه در غرب کشور ما، که هر یک بخشی از خاک کردستان را در خود جای داده‌بودند، در خارج از مرزهای کنونی ایران مسئله‌ای به نام مسئله‌ی کردستان به‌وجود آمد. در اتحاد شوروی همه‌ی تصمیمات استراتژیکی را بر یک مبنای ایدئولوژیکی استوار می‌ساختند. این مبنای برای توسعه به سوی ایران اختراع مفهوم ساختن «ملت‌های ایران بود، که، زیر عنوان خوش‌ظاهر بشردوستانه، هدفی جز تقسیم کشور ما را دنبال نمی‌کرد. این حقیقت با تأسیس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، در پایان جنگ جهانی دوم که کشور ما تحت اشغال نظامی سه کشور انگلستان، شوروی و آمریکا قرار گرفته‌بود، و اوضاع داخلی چندان مساعدی نیز نداشت ثابت شد. دولت شوروی خواست با استفاده از حضور ارتش خود در مناطق شمالی ایران و آزمایش میزان پایداری دو متفق غربی خود در احترام به قول تخلیه‌ی ایران با پایان جنگ که هر سه کشور در کنفرانس تهران به ایران داده‌بودند، بکوشد تا ابتدا منطقه‌ای به‌اصطلاح «خودمختار» در آذربایجان تأسیس کند و در صورت امکان با الحاق آن به ایران که روسیه‌ی تزاری آن را نیز آذربایجان شمالی نامیده‌بود، این ایالت از هر حیث ایرانی را نیز مانند ازان در کشور ما جداسازد. بی آن که به جزئیات این واقعه وارد شویم باید بگوییم که پایان آن با شکایت ایران به شورای امنیت سازمان ملل و تهدید جدی شوروی از سوی ترومن رئیس‌جمهور آمریکا، با خروج نیروهای شوروی از ایران، ذوب‌شدن فرقه‌ی دموکرات و پناهنده‌گی سران فرقه به همان کشوری که آنان را به این ماجرا سوق داده‌بود، صورت گرفت. رهبر آن سید جعفر پیشه‌وری نیز که بنا به منابع موقق از شعارهای فرقه دچار پشیمانی شدید شده‌بود با یک توطئه‌ی استالینی کشته شد. اما بدبختانه داستان به همین محدود نماند. و در کنار فرقه‌ی دموکرات در گوشه‌ای از کردستان ایران هم پدیده‌ای به‌نام جمهوری مهاباد پیدا شد.

جمهوری مهاباد چه بود؟

هنگامی که فرقه‌ی دموکرات تشکیل خود را اعلام کرد در گوشه‌ای از کردستان نیز گروهی از سران ایلات به فکر تشکیل حکومتی در آنجا افتادند. اصل موضوع از اینجا سرچشمه می‌گرفت که به‌دنبال کوشش‌هایی در کردستان عثمانی که با کنفرانس لوزان بی‌نتیجه مانده بود فکر رهایی مردم کردستان عثمانی همچنان دنبال شد. پیداست که پژواک این اندیشه نمی‌توانست به ایران نرسد. از سوی دیگر برخی از سیاست‌های ناپجای رضاشاه مانند کشف حجاب و لباس متحدالشکل، به‌ویژه کلاه یکسان، که دوامی هم نیاورد همانگونه که سبب اعتراض سران مذهبی و حتی برخی از خود مردم، و از جمله دکتر مصدق در مورد کشف حجاب اجباری، شده بود، در نقاطی که البسه‌ی محلی داشتند

خواجه نصیرالدین توسی نیز که وزارت هلاکو را، که مانند همه‌ی مغولان به نجوم علاقه‌ای شدید داشت و به همین دلیل او را از دیرباز می‌شناخت، پذیرفت، می‌خواست تا به‌نیروی شمشیر او کار خلافت بغداد را که دیلمیان در ریشه‌کن ساختن آن دودلی و تعلل نشان داده بودند، یکسر سازد. اما، برخلاف دو قوم بیگانه‌ای که از آنها یاد شد طوایف ایرانی، هنگامی که به اندیشه‌ی حکمرانی در سرزمین خود می‌افتادند، در میان آنها بسیار به ندرت شاهد حرکتی به منظور بنای یک دولت مستقل محلی و مبتنی بر یک هویت قومی متمایز و ویژه بوده‌ایم. در دوران سلجوقی از لحاظ صوری بغداد هنوز مرکز خلافت عباسی قدیم بود. اما با آمدن هلاکو این خلافت برچیده شد و تا تأسیس سلطنت صفوی، که ایلخانان در مناطق مختلف حکمرانی می‌کردند، دولت مرکزی دیگری در ایران وجود نداشت. این وضع می‌توانست سودای حکمرانی را در سر بسیاری از سران محلی برانگیزد. اما حتی حمله‌ی محمود افغان و اشرف افغان به اصفهان هم به‌منظور تأسیس کشور جدیدی نبود. هنگامی که در پایان کار خاندان صفوی سراق طایفه‌ی گلجایی در دورترین نقطه‌ی جنوب شرقی افغانستان کنونی به تحریک امپراتور گورکانی هند، عالم یکم، بنای سرکشی در برابر اصفهان را گذاشتند و سپس محمود افغان به‌دنبال دو لشکرکشی توانست به اصفهان وارد شود، با آن که گلجایی‌ها که کوهستانی بودند و فرهنگی نیمه ایرانی و نیمه هندی داشتند، این فاتح اصفهان و برادرزاده‌اش اشرف افغان نیز که او را به قتل رسانید و بر جایش نشست، هیچیک مدعی تأسیس کشوری برای خود و طایفه‌ی کوچک خود نبودند و هر دو سودای سلطنت بر ایران را داشتند. افغانستانی هم که در زمان محمدشاه قاجار پس از تجزیه‌ی هرات از ایران، زیر فشار نظامی امپراتوری انگلیس و تسخیر بوشهر، تأسیس شد نتیجه‌ی سیاست آن دولت استعماری بود.

برخی از این طوایف و تیره‌ها با به‌دلیل اشتغال بیشتر به کشاورزی، دوری نسبی از شهرنشینی و شکل ایلی زندگی اجتماعی خود، و زیستن در مناطق کوهستانی که دارای راه‌های ارتباطی زیاد و همواری نبودند، با امور کشورداری چندان سروکار نداشتند، یا اگر سران آنها، که با روش‌های سرکردگی و مدیریت بیشتر آشنا بودند به حکمرانی روی می‌آوردند، این کار را، بدون نیاز به کشورگشایی، در قلمرو زندگی طوایف نزدیک به خود و منطقه‌ی خود و در هماهنگی

ایرانی خاوری به دلیل خویشاوندی فرهنگی شدید خود با ایرانیان باختری که زیر حکومت سلوکیه قرارداشتند هم در جنگ‌های خود با سلوکیان از یاری دیگر ایرانیان برخوردار شدند و هم به سرعت به بازسازی نهادهایی که از گذشته‌ی ایران به‌یادگار مانده بود پرداختند و آیین‌های پیشین ایرانی را برقرار و زنده نگهداشتند. بدین جهت مورخان جهان که امپراتوری اسلامی را به‌درستی یک حکومت عرب می‌شمارند، حکومت و فرهنگ اشکانی را فرهنگی غیرایرانی نمی‌دانند. مورد مغول‌ها نیز، خاصه در مورد چنگیز، با مورد اعراب مسلمان شباهت بسیار دارد. طوایف مغول زمانی که زیر رهبری تموچین متحد شدند و او به همین دلیل لقب چنگیز گرفت، هنوز بطور عمده صحرانشین بودند. تا جایی که می‌دانیم چنگیز نیز در ابتدا، زمانی که خواست باب روابط دوستانه با سلطان محمد خوارزمشاه را بگشاید و بازرگانان خود را به کشور او فرستاد نه خیال حمله به خوارزم را داشت نه می‌توانست از قدرت خود برای چنین کاری اطمینان داشته باشد. اما چنگیز هم مانند سرداران عمر، پس از اشتباهات خوارزمشاه که خشم او را بر انگیزت، و به‌دنبال نخستین پیروزی‌هایش بود که دلیرتر شد، ماوراءالنهر و خراسان و دیگر نواحی ایران را فتح کرد و شهرهای بیشمار را گرفت و ویران ساخت و مانند اعراب بر بخش بزرگی از جهان آن روز مسلط گردید. چنین شد که او و بازماندگانش پس از آشنایی نزدیک با زندگی شهرنشینی و کشورداری در سرزمین‌های بزرگی که هیچگونه قرابتی با مردمان و فرهنگ آنها نداشتند به فکر تأسیس حکومت‌های مستقل خود بر اساس یاسای چنگیزی افتادند. آنها نیز، عیناً مانند اعراب که نخستین دیوان‌های خود را به‌دست دبیران بزرگ ایرانی بنیاد کرده بودند، در ایران با یاری گرفتن از دیوانیان ایرانی، و در چین به کمک ماندان‌های چینی، به اداره‌ی حکومت‌های شهرنشین مستقل مغول پرداختند، و همانگونه که هرزمان نخستین دیوان را برای عمر تأسیس کرد و خاندان بزرگ و دانشمند برمکی وزیران و دبیران قدرتمند عباسیان شدند، هلاکو نیز دانشمند بزرگی چون خواجه نصیرالدین توسی را به وزارت خود برگزید. اما در ایران حکومت عرب و حکومت مغول حکومت‌های بیگانه بودند و گواه روشن آن جنبش‌های دائمی و خاموشی‌ناپذیری بود که شش قرن پس از حمله‌ی عرب، تا برافتادن خلافت به ابتکار نصیرالدین توسی، و پس از هلاکو، تا ظهور سربداران و سپس صفویه در

در ایران برای سخن گفتن از اقلیت ابتدا بگوییم اقلیت در برابر کدام اکثریت.

سیستم تبلیغاتی شوروی و پیروان ایرانی آن در تبلیغاتی وسیعی چندین ده ساله از قوم یا ملت اختراعی «فارس» داد سخن داده‌اند. در حالی که هرگز موجودی به‌نام «ملت فارس» وجود نداشته‌است. منظور از آنچه در زبان محاوره‌ی عامیانه‌ی ایرانیان «فارس» نامیده‌می‌شود فارسی‌زبان یا پارسی‌گوی است، یعنی هر کسی که به زبان فارسی سخن می‌گوید، یا فارسی زبان مادری اوست؛ همین و بس. اما نه همه‌ی ملت‌ها به زبان واحد تکلم می‌کنند، نه همه‌ی گویشگران به یک زبان واحد به یک ملت تعلق دارند. آیا همه‌ی عرب‌زبانان، بخش‌های یک ملت واحدند؟

برابر حکومت‌های مغول در سرتاسر ایران برمی‌خاست. این احساس و ادراک تفاوت هویت از دو جانب بود، و

نیز موجب نارضایی شد و از این رهگذر وسیله‌ای هم به دست کسانی داد که در پی بهانه‌های برای اظهار وجود بودند. بلوای ملا خلیل درباره‌ی لباس کردی نمونه‌ای از این اظهار وجودها بود.

در کردستان نیز این قبیل مسائل موجب نارضایی‌هایی جدی‌تر می‌شد و برای کسانی که نسبت به خواسته‌های کردستان ترکیه حساس بودند مضمونی شد برای طرح خواسته‌هایی کمابیش مشابه. در اولین ماه‌های ورود متفقین به ایران که قوای شوروی از ورود نیروهای مرکز به شمال کردستان ممانعت می‌کردند اختلاف میان سران منطقه از یک سو، میان بعضی از آنها با نمایندگان مرکز از طرف دیگر رفته‌رفته بالا گرفت و به سرعت رو به شدت گذاشت و در منطقه‌ی مکران که مه‌باد در مرکز آن قرار داشت نامنی برقرار گردید (۲۵).

«الگوی جذب رضاشاه و دولت‌های ایران تا پیش از شهریور ۲۰ در حوزه‌ی مکران چند ویژگی داشت. از سوی جذب نخبگان شهری همچون قاضی محمد و دیگر فعالان شهری، دوم سرکوب عشایر و مقابله با اقتدار آنها و بالاخره تأسیس نهادهای اداری و دولتی در منطقه جهت بسط اقتدار دولت. در این راستا روش‌ها و سیاست‌هایی همچون برخورد با عشایر، دستگیری مبادله‌کنندگان کالا در مرز، سرکوب هرگونه مقاومت مانند سرکوب قیام ملاخلیل، زیر نظر گرفتن فعالیت وابستگی به اردوگاه کمونیسم و شوروی در منطقه و نظایر اینها در دستور کار قرار گرفت. با اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ از سوی نیروهای شوروی در حوزه‌ی شمال و شمال غرب کشور به‌ویژه آذربایجان غربی مستقر گردیدند و پس از اشغال منطقه در ماه‌های آتی مانع از فعالیت‌های عادی ارتش و قوای دولتی شدند. در نبود استاندار، قوای انتظامی فعال و البته با توجه به دخالت روس‌ها در دامن زدن به آشوب‌های عشایری پس از سال‌ها بی‌تحریکی، عشایر کرد آذربایجان غربی در پی احیای اقتدار از دست رفته خود برآمده و دوره‌ای تازه از هرج و مرج عشایری بر منطقه حکم فرما شد که در خلال آن خسارات سنگینی متوجه جان و مال ساکنان آذربایجان غربی اعم از کرد و آذری گردید. فعالیت قاضی محمد و گروهی دیگر از نخبگان محلی برای استقرار آرامش در این سال‌ها موجب تقویت رابطه‌ی این گروه از چهره‌های سرشناس محلی با دولت گردید. در این بین فرصت مناسبی هم برای برخی از نخبگان کردعراقی فراهم آمده تا با حضور در منطقه در جهت بسط آرزوهای خود بکوشند. در اثر تلفیق این دو گرایش، یعنی تلاش فعالین محلی برای خاتمه دادن به آشوب‌های عشایری کردی و ارائه یک ترتیب جدید سیاسی از یک‌سو و حضور پاره‌ای از کردهای عراقی که تجارب سیاسی خود را از حوزه‌ی دیگر کسب کرده بودند از سوی دیگر، اولین حزب سیاسی در مه‌باد با نام کومه‌لژ-کاف تأسیس شد. تأسیس این تشکل سیاسی مسیر تازه‌ای در تحولات آتی مه‌باد گشود (۲۵)»

«در چنین وضعیتی بود که گروهی از جوانان و فعالان شهر مه‌باد در جستجوی راهی دیگر برای پیشبرد خواسته‌های خود برآمده و با تأسیس تشکیلات موسوم به کومه‌لژ-کاف در ۲۵ شهریور ۱۳۲۱ رسماً کار خود را آغاز کردند و آن هم بدون حضور علنی قاضی محمد. اگر چه میزان حضور و تأثیر کردهای عراقی مستقر در مه‌باد و نیز نقش نیروهای شوروی در این ماجرا تاکنون چندان مورد کاوش قرار نگرفته است ولی در هرحال از دانسته‌های موجود

چنین برمی‌آید که ماه‌ها قبل مقدمات تأسیس حزب مه‌باد شده و جلسات سری برای تشکیل حزب برگزار می‌شد (۲۵)»

نام این تشکیلات، به کردی: کومه‌لژ یانه کرد، به معنی جمعیت احیاء کرد بود.

عامل مؤثر دیگری در این جریان از این قرار بود که با ورود قوای متفقین به ایران و منطقه‌ی مکران افسری به‌نام میرحاج از سوی جمعیت هیوا از کردستان عراق به مه‌باد آمده در تماس گروهی یازده‌نفره قرار تشکیل جمعیت گذاشته می‌شود؛ ک. ژ. ک. به پیشنهاد میرحاج تأسیس و برنامه‌ی حزب هیوا با تغییراتی چند به عنوان برنامه‌ی آن انتخاب می‌شود. این گروه که در ابتدا شکلی بسیار ابتدایی داشت، پس از چندی توانست افراد معتبرتری چون قاضی محمد را که علاوه به تعلق به خانواده‌ی سرشناس رییس معارف شهر نیز بود به خود جلب کند. ک. ژ. ک. شعار کردستان بزرگ را اعلام می‌کند، با کردهای عراق پیمانی موسوم به پیمان سه مرزی می‌بندد، با شوروی ارتباط می‌گیرد و درخواست پشتیبانی می‌کند.

در این زمان قوای شوروی و انگلستان برای احتراز از تماس با هم و به منظور حفظ این منطقه به‌عنوان «تامپون» از ورود به آن خودداری کرده بودند. شوروی در مناطق اشغالی برای تأمین نیازهای خود به آذوقه و محصولات کشاورزی و حفظ امنیت مناطق، با برخی رؤسای عشایر و مالکین محلی در ارتباط بود. شش ماه از اشغال ایران نگذشته بود که گروهی از متنفذان کردستان به شوروی دعوت شدند (۲۶).

قاضی محمد که در سال ۱۳۲۲ به ک. ژ. ک. پیوسته بود به‌زودی به فرد اصلی این جریان بدل گشت. هنگامی که برای یاری گرفتن به فرقه‌ی دموکرات رجوع کردند فرقه به آنان پیشنهاد کرد که برای حل این مسئله به شمال رفته با سران حزب کمونیست «آذربایجان» شوروی دیدار کنند. چنین شد که در سپتامبر ۱۹۴۵ قاضی و گروهی دیگر به شوروی دعوت شدند و با جعفر باقرز نخست وزیر جمهوری «آذربایجان» شوروی دیدار کردند. آنان از شوروی خواهان یک دولت خودمختار کرد و خواستار دریافت کمک بودند.

در تیرماه سال ۲۴، وقتی مسأله‌ی تلاش برای تجزیه ایران در دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی مطرح شد، علاوه بر آذربایجان، برنامه‌های مشابه برای کردستان نیز در دستور کار قرار گرفت و طی مصوبه‌ای به اجرا گذاشته شد.

در بند سوم این مصوبه مورخ ۱۵ تیرماه که با امضاء استالین به باقر، صدر حزب کمونیست جمهوری آذربایجان شوروی در باکو ابلاغ شد، چنین آمده بود: «فعالیت مناسب بین کردهای شمال ایران برای جلب آنان به جنبش جدایی‌طلبانه و ایجاد یک ولایت خودمختار ملی کرد انجام شود (۲۷)».

بر طبق دستورالعمل استالین برای حزب خودمختاری طلب آذربایجان می‌بایست نام «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» یا نام حزبی به همین عنوان انتخاب می‌شد.

همزمان با این دستور بوده که قاضی محمد نیز، با طرحی مشابه، به مه‌باد رسید. او باید ابتدا جمعیت ک. ژ. ک. را منحل می‌ساخت و بعد حزبی جدید به‌جای آن تأسیس می‌کرد. قاضی محمد از دوستانش به یک گردهمایی دعوت کرد و ماجرا را برایشان شرح داد. آقای احسان هوشمند جامعه‌شناس زاده‌ی کردستان، در حاشیه‌ی سفر قاضی محمد به بادکوبه

می‌نویسد: «در خصوص این سفر باید تأکید کرد که بنا بر اسناد نو منتشر شده، شوروی‌ها حتی در همان مراحل نخست اشغال ایران نیز سیاست‌هایی را در جهت تجزیه ایران و الحاق آذربایجان به شوروی در پیش گرفتند که البته تحت تأثیر وضعیت جبهه‌های جنگ با آلمان و ملاحظات دیگری به صورت دلخواه پیش رفت و به گونه‌ای که می‌دانیم این برنامه به فرصتی دیگر - پایان جنگ - موکول شد. در این مرحله چنین به نظر می‌آید که شوروی‌ها برای رهبری شورش در مناطق کردنشین آذربایجان غربی عمرخان شریفی رئیس شکاک‌ها را در نظر داشته و در هیئت اعزامی هم عمرخان به باکو دعوت شده بود. البته نوع چهره‌های دعوت شده به باکو از میان رؤسای عشایر گرفته تا چهره‌های موجه شهری چون قاضی محمد نشان از آن دارد که شوروی‌ها برای اجرای مقاصد بعدی خود گزینه‌های دیگر را نیز در نظر داشته‌اند. در ماه‌های بعدی، تحریک عمرخان هم از چشم مأموران دولت دور نماند. برای مثال در گزارش سرلشگر آق اولی رئیس ژاندرمری به وزارت کشور درباره نقش شوروی‌ها در تحریک عمرخان می‌خوانیم «سه نفر افسر روس به ملاقات عمرخان شکاک رفته پس از مذاکره با نامبرده، عمرخان نیز به قوتاس که آن هم یکی از رؤسای طوایف است پیغام داده که روس‌ها به او تکلیف اغتشاش و ناامنی نموده اند (۲۸)».

این موضوع همچنین یکی از مسائلی بود که در گفت‌وگوهای انجام‌شده پیرامون پیمان اتحادی که در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ میان استالین و هیتلر و به امضای مولوتوف و فون ریبنتروپ، به‌منظور تقسیم لهستان، فنلاند و کشورهای اروپای شرقی بسته‌شد و به غلط به پیمان عدم تعرض موسوم گردید، مورد مذاکره قرار گرفته بود؛ «شمال ایران» یکی از مناطقی بود که در صورت اجرای کامل این توافق به شوروی می‌رسید (۲۹).

آقای حسن قاضی که از او با عنوان پژوهشگر تاریخ مه‌باد یاد می‌شود، ماجرای این سفر تاریخی و نتیجه آن را چنین شرح می‌دهد:

در ایران نیز پارسی‌زبانان نه یک ملت جداگانه اند نه یک قوم که بتوان آنها را قوم اکثریت نامید. در ایران قومی که نسبت به دیگران اکثریت داشته باشد وجود ندارد، و بدون وجود اکثریت نیز سخن گفتن از اقلیت‌ها و حتی از یک اقلیت، بالکل بی‌معنی خواهد بود.

«تا جایی که از منابع مکتوب بر می‌آید، در این سفر، آنها اقماع‌های شوروی و وعده کمک داده‌اند. به کردها گفته می‌شود از آنجایی که شوروی‌ها از ماهیت واقعی کومه‌لژ-ک اطلاع نداشتند، یا اینکه فکر کردند ممکن است اینها جهت دیگری داشته باشند، خواستند و گفتند برای اینکه ما بتوانیم به شما کمک کنیم، شما باید اسم تشکیلات خودتان را عوض کنید (۳۰)».

اما معلوم نیست به چه دلیل زعمای شوروی اگر منظور از عنوان جمعیت را نمی‌دانند یا نمی‌فهمند باید

به عنوان ژنرال ارتش با سه‌هزار تن پیش‌مرگ‌های خود از عراق به جمهوری مهاباد پیوست.

هیچ امر دیگری هم نتیجه‌ی یک انتخابات نبود. قاضی محمد به هنگام تشکیل جمهوری هیچ انتخاباتی برگزار نکرد و خود را رئیس‌جمهور نامید. انتخاب قاضی محمد، چنان که گفته شد، عملاً از طرف مقامات شوروی انجام شد (۳۴).

و در همین منطقه‌ی کوچک هم میان سران این «جمهوری» و دیگر سران عشایر اختلاف شدید بود. سران عشایر بزرگ منطقه همچون دهبکری و مکرکی‌های بوکان، منگور و شکاک‌ها در سایر شهرهای اطراف این جمهوری را به رسمیت نمی‌شناختند و حتی امیراسعد رئیس یکی از بزرگترین ایل‌های مکرکیان یعنی دهبکری‌ها، زیرسلطه‌ی این جمهوری نرفت و با آن مخالف بود. دهبکری‌ها و خانواده ایلخانی زاده‌ها در نوعی در رقابت خاص با قاضی محمد بودند و حتی زمانی که پرچم جمهوری مهاباد در قلعه سردار بوکان برافراشته شد مدت زیادی نگذشت که با اختلاف‌هایی میان گروه‌های مختلفی از کردها در این شهر روبه‌رو شد و آن را از ساختمان این قلعه پایین آوردند.

به جز معدودی از اهالی مهاباد و برخی از خاندان فیض‌الله بیگی بوکان دل خونی از کردهای حزب دموکرات کردستان و شخص قاضی محمد داشتند. نمونه‌ی این دل‌های آزرده‌خاطر ابراهیم محمودیان بود که برادرش غفور محمودیان از سوی نماز علی‌وف و قاضی محمد ترور شده بود.

همچنین می‌دانیم که «انتخاب قاضی محمد نخستین انتخاب روس‌ها نبود: پیش از آن روس‌ها با پیشنهاد تأسیس یک دولت دست نشانده به سراغ سه امیر عشایر، یعنی علی آقا امیراسعد، عمرخان شکاک و قرنی آقامامش رفتند، که هر سه‌ی این افراد پس از آگاه شدن از نقشه‌ی روس‌ها که در جهت تجزیه‌ی ایران بود، مؤدبانه پیشنهاد نمایندگانی نظامی اتحاد جماهیر شوروی را رد کردند (۳۴).

با این تفصیلات می‌بینیم که استدلال آقای حسن قاضی و امثال ایشان درباره‌ی مشروعیت قاضی محمد و دیگر کسانی که به اصطلاح برای کار خود از مردم «بیعت» گرفته بودند هیچ پایه‌ی جدی و در خور اعتنائی ندارد (۳۵).

از سوی دیگر جمهوری مهاباد، بر خلاف شعارهایی که امروزه داده می‌شود، به هیچ وجه حالت یک «دولت خودمختار» را نداشته، بلکه به گفته‌ی مهرآسا داعیه‌دار یک استقلال کامل سیاسی بود.

این نظر را به وی نحو زیر مستدل می‌سازد. در مورد ادعای خودمختاری معتقد است که سخن از استقلال بوده و عنوان خودمختاری نادرست است، زیرا:

۱- مهاباد «رسماً و به‌نام، وزیر جنگ داشت و وزیر جنگش هم «محمد حسین سیف قاضی» عموزاده‌اش بود.

۲- وزیر امور خارجه داشت و به تبریز و بادکوبه نماینده یا سفیر فرستاده بود.

۳- ارتش جدا تشکیل داده بود و حتا دو نفر از افسران کرد ارتش عراق را برای تعلیم افرادش به مهاباد دعوت کرده بود.

۴- در هیچ یک از مراسمی که انجام می‌شد پرچم ایران در کنار پرچمی که برای حکومتش ساخته بود دیده نمی‌شد. اینها همه علائم استقلال است. زیرا در خودگردانی‌ها تنها نیروی انتظامی که نگهدار نظم و امنیت ناحیه‌اند در اختیار حکومت ناحیه‌اند و ارتش تابع مرکز است. ولی هم قاضی محمد، و هم پیشه‌وری

بزرگ کردنشین سنندج، ایلام و کرمانشاه نیز در این استان قرار داشتند.

«واقعیت امر این است که حزب دموکرات کردستان ایران به هیچ وجه نتوانست وارد استان کردستان بخشی از منطقه‌ی نفوذ انگلستان بود، بشود. در استان آذربایجان غربی نیز بر سر حاکمیت بر شهرهایی مانند میاندوآب و نقده، میان فرقه دمکرات کردستان [کذا فی‌الاصول؛ حزب دموکرات کردستان] و فرقه‌ی دمکرات پیشه‌وری اختلاف نظر وجود داشت. حتی در شهر بوکان نیز پرچم حزبی که در قلعه‌ی سردار نصب شده بود، به وسیله‌ی خاندان ایلخانی‌زاده و به ویژه قاسم آقا به پایین آورده شد و بعدها در روستای یکشو نصب گردید (۳۲).

دکتر محمد علی مهرآسا عضو جبهه ملی و زاده‌ی سنندج، می‌گوید:

«چنانکه اشاره شد، این جمهوری از مهاباد و بوکان بیشتر وسعت نیافت. در آن زمان شهر سنندج با وسعت و جمعیتی دو تا سه برابر مهاباد دور از ماجرا بود؛ از جنوب بوکان تا میروان و کامیاران مردم عادی کرد

دولت شوروی خواست با استفاده از حضور ارتش خود در مناطق شمالی ایران، بکوشد تا ابتدا منطقه‌ای به اصطلاح «خودمختار» در آذربایجان تأسیس کند و در صورت امکان این ایالت را نیز مانند اران از کشور ما جداسازد. پایان آن با شکایت ایران به شورای امنیت سازمان ملل و تهدید جدی شوروی از سوی ترومن رییس جمهور آمریکا، با خروج نیروهای شوروی از ایران، ذوب‌شدن فرقه‌ی دموکرات و پناهندگی سران فرقه به همان کشوری که آنان را به این ماجرا سوق داده بود، صورت گرفت.

از این جمهوری خبر نداشتند و تنها اهل مطالعه در جریان بودند (۳۳).

همو اضافه می‌کند:

«قاضی محمد و رهبران آن خیزش، چنان شتابی برای رسیدن به مقصود داشتند که تنها به منطقه‌ی مهاباد و حومه‌اش تا بوکان که زیر نفوذ ارتش سرخ قرار داشت بسنده کرده و به عجله تأسیس جمهوری را در منطقه‌ای به وسعت یک دهم خاک کردستان ایران اعلام کردند که جمع کل جمعیت زیر حکومتشان به شصت هزار نفر نمی‌رسید.»

تا جایی که درباره‌ی اهمیت سیاسی - جغرافیایی آن می‌گوید:

«باید گفت، در آن هنگام جمهوری مهاباد اصولاً زیاد مورد توجه مرکز نبود و درحاشیه قرار داشت. آنچه مورد بحث بود آذربایجان بود که سرزمینی وسیع بود و اهمیتی فوق‌العاده برای ایران از هر نظر داشت. اصولاً مهاباد جزئی از استان آذربایجان بود که قاضی محمد آن را از دست پیشه‌وری هم درآورده بود. جمهوری مهاباد درواقع زائده‌ای بود که همراه جمهوری آذربایجان رشد می‌کرد (۳۳).»

ترکیب رهبری در رأس «جمهوری»

ترکیب ایلی و غیردموکراتیک سران این حکومت نیز گویای حقایق بسیاری است که یکی از آنها محدودیت قلمرو آن است.

وزیر جنگ این حکومت محمدحسین خان صدر قاضی پسر عموی قاضی محمد بود و وزیر کشور نیز ابولقاسم سیف قاضی برادر کوچک‌تر خود او، آنها دارای تحصیلات عالی در روسیه بودند. مصطفی بارزانی نیز

بجای کسب توضیح از نمایندگان خود آن جمعیت به آنان تکلیف کنند که نام آن را تغییر دهند، و آنها نیز که از طرف جمعیتی نمایندگی داشتند و از آن بالاتر خود را نماینده‌ی خواستهای مردم کردستان نیز می‌دانستند دست‌بسته به این خواست نابجا، و در حقیقت به این فشار نامشروع، تسلیم گردند. آیا درست است که ما بگوییم در برابر حکومت وطنمان ایران که دیگر دیکتاتور آن هم روانه‌ی تبعیدگاه شده بود استقلال یا حتی خودمختاری می‌خواهیم، اما همین که در برابر زورگویی یک قدرت بیگانه که نیروهای آن خاک ما را اشغال کرده‌اند واقع شدیم، تنها به این دلیل که زور بیشتری دارد و منطقه در اشغال اوست به‌آسانی حرف‌شنوی پیشه‌کنیم، ایرانیان، از هر منطقه و زبان که باشند از دیرباز نگفته‌اند «سالی که نکوست از بهارش پیداست» ؟

آقای حسن قاضی درباره‌ی آن جلسه همچنین می‌گوید: «قاضی محمد در آنجا این مسأله را مطرح می‌کند و می‌گوید که ما باید خودمان را با این مسأله تطبیق بدهیم تا بتوانیم به خواسته‌هایمان برسیم.

بعدرت اساسنامه‌ای که در هشت ماده نوشتند برای حزب دموکرات کردستان تصویب شد.»

و این گفته نیز تأییدکننده‌ی همان نکات بالا، یعنی به گفته‌ی ایشان لزوم «تطبیق‌دادن خود به آن «مسئله» یا همان خواست نامشروع رفق، و برای چه؟ برای این که «به خواست‌هایمان برسیم.» حال اگر این که دستیابی به یک «خودمختاری» خیالی از همان گام نخست استقلال رأی و اراده‌ی خود را در برابر اراده‌ی زورمندان خارجی فدا کنیم همان که نقض غرض می‌نامند نیست پس چیست ؟

بر وابستگی فکری گروه بنیانگذار کومله. ژ. ک. به شوروی نیز نشانه‌های بسیار وجود دارد؛ از میان آنها می‌توان به گواهی محمد صمدی رجوع کرد. نویسنده‌ی نگاهی به تاریخ مهاباد، از سندی به امضاء کومله ژ. ک. یاد می‌کند که می‌تواند گواهی، اگر نگوییم بر وابستگی سیاسی کامل، دستکم بر اعتقاد کورکورانه‌ی این گروه به شوروی بوده است (۳۱).

در چنین اوضاعی بود که جمهوری مهاباد که بعضی می‌گویند باید آن را جمهوری کردستان نامید در شهر مهاباد و از طرف قاضی محمد اعلام شد.

انزوای مهاباد در کردستان

تأسیس این حکومت که در روز سه شنبه ۲ بهمن ۱۳۲۴ اعلام موجودیت کرد در شهری صورت گرفت که به سختی می‌توانست ادعایی برای مرکزیت کردستان ایران داشته باشد، تا چه رسد به پایتختی برای سراسر کردستان. در همان زمان که این «جمهوری» کارش را آغاز کرد، بخش اصلی مناطق کردنشین ایران، کماکان به عنوان استان چهارم ایران برجا بود و هر سه شهر

ارتش ایران را در ناحیه منحل کرده و ارتش محلی با یونیفورم نظامیان روس تشکیل داده بودند؛ و بارها در مقابل دوربین خبرنگاران از آن ارتش هم سان و رژه می‌دیدند. و همان زمان عکس این رژه رفتن را جراید تهران چاپ کرده بودند. من این عکس را دارم و همراه این نوشته برایتان می‌فرستم.»

در عین حال او در پاسخ به این پرسش که آیا رهبران جمهوری مهاباد واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند؟

می‌گوید:

«خیر؛ آنها نه دیدگاه تجزیه‌طلبی داشتند و نه سوءنیت. اما عدم آگاهی به مسائل و بی‌اطلاعی از بافت خودگردانی و خودمختاری آنها را به بیراهه برد و به سوی جدائی ناخواسته سوق داد.

سران آن جمهوری را سه عامل فریب داد. ۱- ساده اندیشی خودشان ۲- دولت اتحاد جماهیر شوروی ۳- قوام السلطنه (به مقدار کمتر) که می‌توان گفت هر سه عامل ریشه در همان ساده‌اندیشی داشت (۳۶).»

یکی دیگر از نشانه‌های خصلت استقلال طلبانه‌ی دو اقدام تبریز و مهاباد اختلافاتی بود که بر سر مناطق تحت «حاکمیت» خود داشتند؛ اختلافاتی که در میان دو منطقه‌ی خودگردان - و حتی خودمختار - نمی‌تواند که بر طبق تعریف هر دو تحت یک حاکمیت بزرگ ملی قراردارند، معنایی داشته باشد.

مهراسا می‌گوید: «در بخشی از آذربایجان غربی از جنوب رضاییه به سوی شمال تا رودخانه ی ارس، جمعیت شهرها و قصبات مخلوطی از کرد زبان و ترک زبان است که قاضی محمد ادعای آن را نیز داشت، ولی نه دولت آن زمان آذربایجان حاضر به پذیرش این درخواست بود و نه آذربایجان غربی در اکنون و آینده حاضر به از دست دادن آن است (۳۶).»

و دیده‌بودیم که به گفته‌ی حریفی «... حزب

سپس شمال کردستان بازگردد. در حالی که بارزانی با نیروهای خود به شکل «جنگ و گریز» به شمال رفت و از ارس گذر کرد، قاضی محمد به‌رغم توصیه‌ی دوستانش به خروج از مهاباد و گریختن به محلی امن از این کار خودداری کرد و ارتشی‌هایی که وارد مهاباد شدند با تشکیل دادگاه صحرایی او و چند تن از اعضای دولتش را محکوم به اعدام کرده به شکل تحقیرآمیزی در میدان شهر به دار آویختند. بر طبق منابع موجود آلن سفیر آمریکا شاید به دلیل رقابت با شوروی از شاه خواسته‌بود که از اعدام قاضی محمد چشم‌پوشی کند و شاه به او از این حیث اطمینان داده بود. پژوهش‌های موجود چنین نشان می‌دهد که قوام‌السلطنه نخست وزیر با اعدام قاضی محمد مخالف بوده و دستوری برای فرماندهان ارتش در این باره صادر کرده بوده‌است. فرماندهان ارتش با وجود دریافت خبر، به قصد تجاهل نسبت به آن شبانه تصمیم خود به اعدام را عملی ساخته ادعا می‌کنند که دستور دولت دیر به آنها رسیده بوده‌است. از آنجا که اقدام فرماندهان ارتش بدون موافقت نهایی شاه غیرقابل تصور به نظر می‌رسد این پرسش پیش می‌آید که آیا شاه به قولی که به سفیر آمریکا داده‌بود عمل کرده یا اینجا نیز مانند موارد دیگری با دورویی خاص خود رفتار کرده‌است.

مهراسا درباره‌ی علل شکست قاضی محمد این گونه اظهار می‌کند: «یکی از علتهای شکست جمهوری مهاباد را هم باید در بی‌تجربگی و ناپختگی اقدام‌کنندگان جستجو کرد. بنیانگذاران آن جمهوری فاقد هر گونه تجربه و آگاهی از زمامداری و حتا سیاست بودند؛ و بر روی پشتیبانی حزب کمونیست شوروی و قول و قرارهای دروغین دولت قوام‌السلطنه به کاری پرداختند که جز پنهاندن در گودال مارها نام دیگری نداشت. زیرا: ۱- بیست سال خفقان حکومت رضاشاهی و فقدان هرگونه آزادی و به تبع آن عدم دسترسی به

نسبت به اتفاقات و جریانات سیاسی داشت. آنان در آغاز شروع کار، به قوام گفته بودند که قصد ما جدائی نیست و تنها می‌خواهیم حکومتی محلی بسازیم. گرفتاری و مسئله‌ی مهم برای حکومت و دولت قوام نیز آذربایجان بود که باید تمام هم و تلاش را بر روی رهایی آن می‌گذاشت. یک جمهوری که تمام اقلیمش از یک شهر کوچک و یک بخش تجاوز نمی‌کرد، و وجود و عدمش نیز بستگی کامل به آذربایجان و نیروهای اشغالگر داشت، نمی‌توانست سبب دغدغه‌ی خاطر سیاستمداری کهنه‌کار چون قوام باشد. اصل ماجرا آذربایجان بود، نه مهاباد. به قاضی پیشنهاد فرار داده شد. اما او مرتب تکرار می‌کرد که ما کاری خلاف نکرده‌ایم تا فرار کنیم. و این همان ساده‌اندیشی و عدم اطلاع از قانون و مقررات کشور و جهان بود! علتی دیگر را برای فرار نکردن و ماندن قاضی محمد در این می‌دانند که او مردی خوش‌نیت و خوش‌قلب بود و می‌دانست که ارتش شاه تنها به کشتن او بسنده نخواهد کرد و فرار او دوستانش را نجات نخواهد داد. او گفته بود و به‌درستی هم گفته‌بود که جان من از جان دیگران مهمتر نیست. قاضی و سران حکومت مهاباد را به دستور محمد رضا شاه و با رأی دادگاه نظامی (در واقع دادگاه صحرایی) اعدام کردند و قاتل آنها خود محمدرضا شاه بود (۳۶).»

همانطور که در حکومت خودمختار مهاباد دیدیم رهبری در دست گروه‌های خانوادگی، یا بهتر بگوییم، در دست یک یا چند ایل و طایفه مانده بود، که از اختلافات شدید با ایلات و طوایف دیگر هم برکنار نبودند، امروز نیز در آنچه اقلیم کردستان عراق می‌نامند شاهد یک گروه رهبری ایلی، و اختلاف آن با ایلات دیگر هستیم، که به رغم تأسیس نهادهایی چون ریاست جمهوری و پارلمان، کمترین شباهتی به یک دموکراسی ندارد.

در کردستان عراق جاه‌طلبی‌ها و سوءاستفاده‌های شخصی و خانواده‌ای از عناوین و سمت‌های دهان‌پرکن ریاست جمهوری و وزارت نشان می‌دهد که آنچه بسیاری از رسانه‌های بی‌مسئولیت جهان، و با زور دستگاه‌های خبرسازی دولت اسرائیل، به عنوان آرزوی دیرینه‌ی مردم کردستان در بوق و کرنای تبلیغاتی دمیده می‌شود، چیزی جز دنباله‌های همان اختراعات کهنسال دستگاه‌های ایدئولوژی‌پردازی شوروی سابق نیست که امروزه قدرت‌های دیگری جای آن را گرفته‌اند. همه‌پرسی دستگاه بارزانی برای استقلال «اقلیم» از لحاظ سلطه‌ی قدرت ایلی بر سراسر زندگی سیاسی و فقدان آزادی‌های سیاسی واقعی، با کمکی که به افشای حقایق بیشتری درباره‌ی این حکومت کرد تمهه‌ی آبروی این به‌اصطلاح حکومت ملی را نیز زائل ساخت (۳۹).

چنان که در سراسر این نوشته نشان دادیم ایرانیان یک ملت بیشتر نیستند؛ همانگونه که تقسیم آنها به شیعه و سنی، یا مسلمان و غیرمسلمان به منظور ایجاد اختلاف و سوءاستفاده است و آن را قاطعانه محکوم می‌کنیم (۴۰) باید تقسیم‌تصنعی آن به اکثریت و اقلیت قومی را نیز که در دست گروهک‌هایی بی‌مسئولیت دستاویزی برای اعمال اغراض کونه‌نظرانه‌ی خصوصی است، با همان نیرو رد و محکوم کنیم. این تقسیم‌بندی‌ها، هر دو، صرفاً ایدئولوژیکی هستند و دستاویزهایی در دست ماجراجویانی که در زندگی دوست‌دارند با آتش بازی کنند، بدون توجه به این که اینگونه آتش‌ها در همین دو قرن گذشته و کنونی بارها خان‌ومان‌های چندین ملت جهان را سوزانده‌است. در

به‌دنبال کوشش‌هایی در کردستان عثمانی که با کنفرانس لوزان بی‌نتیجه مانده بود فکر رهایی مردم کردستان عثمانی همچنان دنبال شد. پیداست که پژواک این اندیشه نمی‌توانست به ایران نرسد. از سوی دیگر برخی از سیاست‌های نابجای رضاشاه مانند لباس متحدالشکل، به‌ویژه کلاه یکسان، که دوامی هم نیاورد، در نقاطی که البسه‌ی محلی داشتند نیز موجب نارضایی شد و از این رهگذر وسیله‌ای هم به دست کسانی داد که در پی بهانه‌ای برای اظهار وجود بودند.

دموکرات کردستان ایران به هیچ وجه نتوانست وارد استان کردستان که بخشی از منطقه‌ی نفوذ انگلستان بود، بشود. در استان آذربایجان غربی نیز بر سر حاکمیت بر شهرهایی مانند میاندوآب و نقده، میان فرقه دمکرات کردستان و فرقه‌ی دمکرات پیشه‌وری اختلاف نظر وجود داشت. حتی در شهر بوکان نیز پرچم حزبی که در قلعه‌ی سردار نصب شده بود، به وسیله‌ی خاندان ایلخانی‌زاده و به ویژه قاسم آقا به پایین آورده شد و بعدها در روستای یکشو نصب گردید (۳۷).»

به همین دلیل نیز برای تعیین حدود مرزی دو خاک خودمختار کمیسیون به آذربایجان اعزام شد (۳۸).

سرانجام حکومت خودمختار مهاباد

چنان که می‌دانیم با خروج نیروهای شوروی از ایران حکومت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان فروپاشید و سران آن چنان که در بالا گفته‌شد به شوروی رفتند. ارتش نیز نتوانست به شهرهای آذربایجان و

منابع کسب اخبار لازم، و بی‌اطلاعی از وضع جهان به دلیل نبود وسائل ارتباط جمعی، مردم ایران را عموماً و کردها را خصوصاً در حداقل آگاهی از وضع دنیا و سیاست جهان قرار داده بود.

۲- شادروان قاضی محمد نیز از این کمبود آگاهی و فقدان شم سیاسی برخوردار بود. او تحصیلات آکادمیک نداشت و مباحث دینی و شریعت را خوانده بود و پیش از آن یک ملا و پیشنماز به حساب می‌آمد. هرچند شیفتگانش از مطالعات او سخنها گفته‌اند و ... اما واقعیت این است که او در حوزه‌ی دین تلمذ کرده بود. او یک سفر هم به اروپا نکرده و حتا اطلاع کافی از جغرافیای ایران و بالاتر از آن اوضاع و احوال حکومت‌های خودمختار جهان نداشت (۳۶).»

وی علت ماندن قاضی محمد در مهاباد را نیز در همین ناپختگی سیاسی او می‌داند: «علت اینکه قاضی و یارانش فرار نکردند، ریشه در همان ساده اندیشی و ساده نگری قاضی محمد و سران حزبش

گذشته همواره ساخت جامعه‌شناختی ایلی بخش‌های شمال کردستان که در آن شهرهای بزرگی چون کرمانشاه و سنندج وجود نداشت و تحرک شدید ایلات که برخلاف ساکنان شهرهای بزرگ از وابستگی آنها به خاک و محل می‌کاست موجب می‌شد که روابط ثابت و پایدار میان این واحدهای اجتماعی پرتنش، دشوار و محدود بماند، و نواحی محل سکونت آنها بیشتر از مناطق دیگر دستخوش آشفستگی و ناامنی‌های شدید گردد. اینگونه آشفستگی‌ها در دوران‌هایی که از توان و اعتبار حکومت مرکزی کاسته می‌شد به آشوب و ناامنی کامل می‌انجامید. در دوران‌هایی چون جنگ بین‌المللی یکم، با ورود روس‌ها از یک سو، و ترکان عثمانی و عشایر کردی که با خود به ایران آوردند، افزون بر کشتارهای بی‌حساب و ابستگان ادیان، مذاهب و عشایر گوناگون از یکدیگر، که همان قدرت‌های اشغالگر به آن دامن می‌زدند، شاهد فتنه‌ی اسماعیل آقا سمیتقو (سیمگو)، شرارت‌های او و کشتارهایش از مردم بیگانه در چندین شهر بوده‌ایم. و در جنگ دوم ناظر حوادثی مشابه با آن که به فتنه‌ی عبیدالله خان موسوم گردید. پس این تصور که عدم اطاعت برخی از عشایر این نواحی از حکومت مرکزی از عشق مردم به استقلال بوده تعبیری ایدئولوژیکی است که سرکردگان برای سروری خود ساخته‌اند زیرا در این نقاط بخشی از عشایر یا پیروان مذاهب متفاوت به تحریک سرانشان که بر سر سیادت در کشاکش بودند وارد زدوخورد می‌شدند و سرکشی‌های آنها منحصر به روابط با مرکز نبوده‌است. اگر آنها خود قادر به تأمین نظم و روابط قانونی بودند، از حکومت مرکزی بطور کامل یا نسبی بی‌نیاز می‌شدند. اما با ضعف فرهنگ انتظام عمومی و قانونی؛ حکومت مرکزی برای آنها از هر چیز دیگر ضروری‌تر می‌گردد. این قاعده‌ای است که نه تنها در کشور مصنوعی افغانستان که پس از دوران استقلال روی نظم و آسایش ندیده بلکه در کشور ساختگی جمهوری پاکستان نیز، که آن هم دست‌پخت استعمار انگلیس و متعصبان مذهبی جاه‌طلبی چون محمدعلی جناح بود، همواره به ثبوت رسیده‌است. ناامنی‌های وسیعی که با ورود متفقین از شمال و جنوب به ایران، ممانعت قوای شوروی از ورود نیروهای مرکز به شمال کردستان و دسائس انگلستان از پشت مرزهای عراق برای تحریک عده‌ای از سران عشایر استان در مناطق تحت اشغال خود به سرعت در این منطقه برقرار شد همگی از صحت این قاعده حکایت دارد.

قدمت برای یک ملت ویژگی بزرگی است؛ آن را نمی‌توان با دلار، با چاه‌های نفت و مخازن گاز و حتی با تکنولوژی پیشرفته‌ی هسته‌ای و موشکی خریداری کرد. آمریکا و روسیه که از این حیث با کشور ما هم‌ردیف‌اند و عربستان سعودی که به اندازه‌ی ریگ‌های بیابانش چاه نفت دارد از این ویژگی محرومند و این در روحيات آنها دیده می‌شود. قدمت ایرانی در زرتشت و اوستا و کورش و خدایان‌ها و فردوسی اوستا، همانگونه که قدمت یونانی در هومر و پریکلز و سقراط اوستا، و اینها قابل خرید و فروش نیستند. آنها که قدمت ما را به ورود اسلام می‌رسانند دچار جهالت و آلت سوءنیت خویش‌اند. در این قدمت همه‌ی ایرانیان شریک‌اند و اگر مردم تاجیکستان جدایی را از سر ناچاری برمی‌تابند اما با حفظ این علائق مشترک بر این قدمت خود آگاه مانده‌اند، معلوم نیست شهروند کردستانی یا بلوچ چگونه می‌تواند با تأسیس یک جمهوری نوبنیاد اما پوشالی باز هم خود را در این میراث شریک بداند. اما در عین حال این حقایق

فکر و فلاکت استان‌های دورمانده‌ای چون بلوچستان و بی‌توجهی مرکز به بیکاری جوانان و بلابای اجتماعی دیگر در کردستان را چاره نمی‌کند؛ آنهم مرکزی که در شکل کنونی خود با همه‌ی مردم ایران دشمنی می‌ورزد.

وحدت ملت ایران بدون همبستگی و همدردی و یاری همه‌جانبه با همه‌ی نواحی کشور برجا نمی‌ماند. اما تحقق این یاری‌ها در گرو برقراری دموکراسی است؛ پس پیش از هر چیز دیگر برای تحقق این شرط است که مبارزان همه‌ی نقاط ایران باید به هم دست‌یاری دهند، بدون آن که به هیچ عنوان دیگری از آن انحراف حاصل کنند.

(۱) در جامعه‌ی ما در بسیاری موارد حتی مشاهده می‌شود که فعالان سیاسی میان خود مفاهیم علوم انسانی و واژگانی که برای بیان آنها به‌کار می‌روند تفاوتی نمی‌بینند؛ و چون بسیاری از واژه‌ها پیش از برخورد با مفهوم جدیدی که از راه تسامح درمورد آنها به‌کار می‌روند در زبان وجود دارند گاه چنین تصور می‌شود که آن مفاهیم جدید مدلول اصلی آن واژه‌ها بوده و این مفاهیم نظری نیز در همه‌جا معتبراند و در جامعه‌ی ما نیز الزاماً مصداق دارند. به‌عنوان مثال در سده‌هایی که ایران دارای حکومت سرتاسری نبوده در ادبیات ما حکومت‌های منطقه‌ای آن ملوک طوایف نامیده شده‌اند. بعدها هنگام ترجمه‌ی مفهوم اروپایی فتوالیسم، یعنی رژیم‌ی که هم در فرانسه و هم در انگلستان با یک سلطنت مرکزی نیز همراه بوده، صفت

این جمهوری از مهاباد و بوکان بیشتر وسعت نیافت. در آن زمان شهر سنندج با وسعت و جمعیتی دو تا سه برابر مهاباد دور از ماجرا بود؛ از جنوب بوکان تا مریوان و کامیاران مردم عادی کرد از این جمهوری خبر نداشتند و تنها اهل مطالعه در جریان بودند.

ملوک‌الطوایفی را از همان واژه مشتق کرده‌اند و این سبب شده که برای چندین نسل این تصور خطا به وجود آید که در ایران نیز رژیم‌ی از نوع فتوالیسم وجود داشته‌است. در گذشته در علوم طبیعی نظیر این اشتباه دیده شده‌بود. به‌عنوان مثال، پیش از قرن بیستم در فیزیک واژه‌ی اتر (اثر) که از فلسفه و فیزیک قدیم باقی‌مانده‌بود هنوز مورد استفاده قرار می‌گرفت و تصور می‌کردند که جسمی است که مانند مایعی فضای فاصل میان اجرام سماوی را پر کرده‌است؛ فیزیکدانان جدید نیز با کشف امواج کاهنربایی (الکترومغناطیسی) در قرن نوزدهم، که امواج نورانی بخشی از آنها بود، می‌پنداشتند که همانگونه که امواج صوتی در فضای جسمانی پیرامون انتشار می‌یابد، امواج نور نیز در اتر موجود در فضای میان ستارگان حرکت می‌کند و پخش می‌شود. اما در پایان آن قرن دانستند که این تصور با قوانین حرکت تناقض دارد چه چندین آزمایش دقیق این تناقض را نشان داد و به مردود دانستن وجود چنین «مایعی» انجامید. پایه‌ی تجربی نظریه‌ی نسبیت خصوصی اینشتین با رد این مفهوم کاذب و پذیرفتن انتشار امواج نور در خلاء به‌وجود آمد. و می‌توان گفت

فیزیکدانانی که باز هم از مفهوم اتر دل نمی‌کنند به نوعی فیتیشیسم دچار بودند.

(۲) این اصلی است که از همان آغاز علوم جدید طبیعت در نظریات نیوتون بیان گردید. تا زمان نیوتون فلاسفه، به‌پیروی از نظریات یونانی باستان و ارسطو، جهان را به دو بخش تقسیم می‌کردند که در آن هر چه پایین تر از ماه قرارداد است جهان تحت‌القمر نامیده می‌شد که محل کون‌وفساد شمرده می‌شد و اینگونه نیز نامیده می‌شد؛ و هر آنچه را که «بالتر از ماه» قرارداد است، ابدی و تغییرناپذیر می‌دانستند. نیوتون این قاعده را کنار گذاشت و در کتاب بزرگ خود، اصول ریاضی فلسفه‌ی طبیعی اعلام کرد که همه‌ی طبیعت تابع قوانین یکسانی است، و بر همین اساس بود که نظریه‌ی جاذبه‌ی خود را قانون جاذبه‌ی عمومی (Loi de la gravitation universelle) نامید، که در آن صفت عمومی بیان‌کننده‌ی شمول آن بر همه‌ی اجسام جهان است. به‌عنوان مثال همانطور که هر مولکول آب در زمین از یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن ساخته شده، در هر جای دیگر که آب یافت شود ترکیب مشابهی خواهد داشت؛ یا در شرایط یکسان در دمای صد درجه خواهد جوشید.

برخلاف طبیعت که از این اصل تبعیت می‌کند، پدیده‌های انسانی و اجتماعی - و حتی بسیاری از پدیده‌های مربوط به موجودات زنده - که علاوه بر پیروی از اجزای طبیعی، به‌علت گونه‌گونی دارای ویژگی‌های خود هستند، تابع قوانین کاملاً یکسان نیستند و در موارد بسیار برای فهم آنها ابداع مفاهیم جدید یا دگرگونی در مفاهیم از پیش ساخته، که به کشف قوانین متفاوتی می‌انجامد، ضرورت می‌یابد. این اصطلاح که در تأیید عادی بودن امری می‌گوییم «طبیعی است» در اصل بدین معنی است که گفته‌باشیم «مطابق منطق طبیعت، یا ناموس طبیعت» است، اما این عبارت در مورد امور انسانی، یعنی امری غیر طبیعی نیز، از راه تسامح به‌کار می‌رود.

(۳) چنان که می‌دانیم از پایان قرن هژدهم و آغاز قرن نوزدهم پژوهشگران غربی ابتدا به وجود شباهت‌های وسیع میان زبان‌های هندی و ایرانی از یک سو و زبان‌های اروپایی از سوی دیگر پی‌بردند و سپس نظریه‌ی خویشاوندی این دو گروه زبان‌ها را به‌پیش کشیدند. همه‌ی پژوهش‌های بعدی این نظریه را تأیید کرد، تا جایی که دسته‌ی اول را زبان‌های هند و ایرانی، و گروه بزرگتر مرکب از آنها و زبان‌های اروپایی را خانواده‌ی زبان‌های هندواروپایی نامیدند. سپس این فرضیه را بر ساختند که همه‌ی این گروه‌های زبانی شاخه‌های گوناگون درخت واحدی هستند که خود آن امروز از میان رفته است. آنان تا کنون به حدود هزار ریشه‌ی مشترک میان این زبان‌ها که آنها را بخشی از ریشه‌های موجود در آن زبان مفروض می‌دانند دست‌یافته‌اند. از سوی دیگر از آنجا که معلوم شد ایرانیان باستان خود را آریا می‌نامیده‌اند و به‌همین جهت نیز سرزمین محل سکنتی خود را اَران یا ایران نام داده‌بودند، این تصور پیش‌آمد که همه‌ی کسانی که به زبان‌های هندواروپایی تکلم می‌کنند باقی‌مانده‌ی نژاد واحدی هستند که همان آریایی‌ها بوده‌اند. اما این تصور اخیر هیچ پایه‌ی علمی درستی نداشت، و تنها نتیجه‌ی غلط تعمیم یک فرضیه‌ی قوی زبان‌شناختی به یک موضوع زیست‌شناختی و مردم‌شناختی بود. خطا بودن این تصور زمانی آشکارتر و مسلم تر شد که دانسته‌شد اساساً برای تعریف علمی از نژادهای خانواده‌ی انسانی، که برای دست‌یافتن به

آن جز تاریخ طبیعی و زیست‌شناسی جایی نداریم، هیچ پایه علمی وجود ندارد.

(۳) در فارسی این مفهوم با واژه «دولت نادرست» بیان می‌شود، زیرا دولت ترجمه درست «استیت» است. اما به فرانسه (حکومت؛ کشور)، نیست، و بهتر است که در برابر مفهوم فرانسوی «تاسیون» - واژه‌ی کشور - ملت به کار رود.

(۴) مخالفان این ایدئولوژی می‌گفتند و می‌گویند که پیروان آیین یهود در جهان نه دارای یک اصل نژادی یگانه هستند نه فرهنگ ملی یکسانی دارند، و تصور آنان درباره‌ی نیاکان مشترکی که گویا پس از رانده‌شدن از فلسطین، همان ارض موعود، در دوران سلطه‌ی امپراتوری رم سبب پراکندگی آنان در جهان شد، هیچ مبنای لحاظ تاریخی بی‌پایه‌است، زیرا اساساً این واقعه هیچ مبنای تاریخ درستی ندارد. از سوی دیگر پژوهشگران برجسته‌ای که بیشترین آنان خود از خانواده‌های یهودی بوده‌اند در آثار پرازشی که نوشته‌اند کوشیده‌اند نشان دهند که:

۱- اولاً در درازنای تاریخ کلیتی به نام قوم یهود وجود نداشته و آنچه از مردم فلسطین باستانی که پیرو آیین یهود بوده‌اند باقی مانده هیچگاه شکل ملیت یا قومیت متشکلی نداشته است. برجسته‌ترین اثر تحقیقی در این زمینه کتاب پرازش استاد فقید ماکسیم رودنسون است، زیر عنوان قوم یهود یا مسئله‌ی یهود: Maxime rodinson, Peuple juif ou problème juif, la

۱۹۹۷, Découverte & Sirois, Paris

۲- برخلاف پیشدواری‌های رایج همه‌ی پیروان آیین یهود از اصل واحدی نیستند و تقسیم آنها به دو بخش اصلی سفاردی یا یهودیان اندلس، (که باید مزراحیها، یهودیان خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز) را نیز به آنان افزود و اشکنازها، یکی از نشانه‌های منشاء متفاوت آنهاست. دانشمند بزرگ فرانسوی تاریخ، مارک بلوک (یا: بلوخ)، یکی از بنیادگذاران مکتب تاریخنگاری موسوم به آنال، که از اعضاء نهضت مقاومت فرانسه نیز بود، پیش از آن که به اسارت اشغالگران نازی درآمده و به دست آنان کشته‌شود، خود از هواداران این نظریه بود که اشکنازها از نسل مردمان امپراتوری خزرها، مردمانی از تبار ترک‌های آسیای مرکزی، هستند. این امپراتوری میان قرون هفتم و دهم میلادی در نواحی شمال دریای خزر برپا شد و پس از پیوستن امپراتور آنان به آیین یهود، بخش بزرگ نفوس آن وارد این آیین شدند. پژوهشگران بر این باورند که با فروپاشی

یکی از کامل‌ترین پژوهش‌ها درباره‌ی این واقعه‌ی تاریخی را آرتور کوستلر در کتاب مهم خود، قبیله‌ی سیزدهم،

Arthur Kostler, Treizième Tribu, (TheThirteenth Tribe), Tallandier, Paris ۲۰۰۸.

که منظور از عنوان آن همان اشکنازها، یا بخشی از پیروان آیین یهود است که از تبار دوازده قبیله‌ی اسطوره‌ای یهودی نیستند، گردآورده است. مخالفت برنارد لویس با این نظر که بیشتر نوشته‌های او دارای جنبه‌ی جدل ایدئولوژیکی صهیونیستی است در برابر موضع مورخان بزرگ و معتبری چون مارک بلوک کمترین اعتباری ندارد.

یکی دیگر از پژوهشگران برجسته‌ای که با کارهای خود روشنی بسیاری بر این مسائل افکنده است شلوموساند، استاد اسرائیلی دانشگاه تل‌آویو است، که در چندین کتاب، و از جمله:

ملت اسرائیل چگونه اختراع شد:

Schlomo Sand, Comment le peuple juif fut inventé, Flammarion, Paris ۲۰۱۲.

در قرون نخست هزاره‌ی دوم زیر ضربات مغول‌ها از هم‌پاشیده شدند و چندین قرن، یعنی تا قرن شانزدهم، دست‌نشانده‌ی تاتارها بودند. در میانه‌ی این قرن بود که سرانجام با جنگ‌های ایوان چهارم، که در نتیجه‌ی کشتارهای بیرحمانه‌اش به لقب ایوان مخوف موسوم شد، شاهزاده‌نشین‌های روس به تبعیت سلطانی در آمدند که از آن پس تزار نامیده‌شد، و عنوان رسمی او، تزار همه‌ی روسیه‌ها، یا تزار کل روسیه، خود نشان‌دهنده‌ی گوناگونی شدید اقوامی بود که از همین زمان به این سلطنت ضمیمه‌شده بودند. به دنبال اردوکشی پادشاه لهستان و تصرف مسکو در ۱۶۱۲ که منجر به جنگ یک سردار روسی با ارتش او و بیرون راندن آنها شد، در ۱۶۱۳، میخائیل رومانوف به مقام تزاری رسید و از این پس بود که سلطنت روسیه در خاندان رومانوف، که در ۱۹۱۷ سقوط کرد، باقی ماند.

(۷) قبایل روسی در چند دوره بارها به ایران نیز حمله کرده‌بودند. اما در ناحیه‌ی قفقاز حملات آنان، که نظامی گنجوی در اسکندرنامه‌ی خود، از آن یاد کرده‌است مستمر بوده‌است. نظامی از آنان به‌عنوان

هیچ امری نتیجه‌ی یک انتخابات نبود. قاضی محمد به هنگام تشکیل جمهوری هیچ انتخاباتی برگزار نکرد و خود را رئیس‌جمهور نامید. انتخاب قاضی محمد، چنان که گفته شد، عملاً از طرف مقامات شوروی انجام شد. استدلال‌ها درباره‌ی مشروعیت قاضی محمد و دیگر کسانی که به اصطلاح برای کار خود از مردم «بیعت» گرفته بودند، هیچ پایه‌ی جدی و در خور اعتنایی ندارد.

هفت روس، که منظور از آن هفت طایفه یا هفت ولایت است، نام می‌برد. این دستبردها بسیار خشن و وحشیانه بوده و مهاجمان روسی طی آن به غارت شهرها و اسارت زنان ایرانی می‌پرداختند. اسکندرنامه‌ی نظامی، که اساس آن اسکندرنامه‌های قرون پیش‌تر بوده و او در آن‌ها به سلیقه‌ی خود تصرفاتی کرده، داستانی نیمه‌تاریخی - نیمه خیالی است، زیرا اسکندر آن با آنکه در اصل شخصیتی تاریخی است، اما در این داستان، که در قرن دوازدهم میلادی سروده‌شده، در دوران نامعلومی حکومت می‌کند که در آن روسیان نیز به صورت طوایف پراکنده وارد تاریخ شده‌اند. چنین است که در ابیاتی در شرح جنگ اسکندر با روسیان، در توصیف روحیات آنان می‌گوید:

یکی لشگر انگیخت از هفت روس // به کردار هر هفت کرده عروس (...)
به لشگر چنین گفت قنطال روس // که مردافکنان را چه باک از عروس (...)
کجا پای دارند با روسیان // چنین نازنینان و ناموسیان (...)
جگر خوردن آیین روسان بود // می و نقل کار عروسان بود (...)
چو روسان سختی کش سخت مغز // فریبی شنیدند اینگونه نغز (...)

ز دیگر طرف شاه لشگرشکن // به تدبیر بنشست با انجمن
چنین گفت کاین لشگر جنگجوی // به پیکار شیران نکردند خوی (...)
به دزدی و سالوسی و رهزنی // نمایند مردی و مردافکنی (...)
نظامی گنجوی، کلیات خمسه، اسکندرنامه، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶، صص. ۱۰۹۹ - ۱۰۹۷.

و، سرزمین اسرائیل چگونه اختراع شد: Schlomo Sand, Comment la terre d'Israël fut inventé, Flammarion, Paris ۲۰۱۲.

ساختگی بودن پایه‌های مفاهیمی چون خاک اسرائیل و ملت اسرائیل را، به نحو انکارناپذیری مدلل ساخته‌است.

(۵) البته، اکنون که هفتاد سال از تأسیس کشور - ملت اسرائیل گذشته، انکار وجود آن عملی غیرواقعی‌بینانه و بیخردانه خواهد بود؛ جز این که به یادداشته‌باشیم که حقوق مردم فلسطینی رانده‌شده از سرزمین و خان‌ومان خود به‌شکل دلخراشی پایمال شده و تا احقاق حق ملت فلسطین برای تأسیس کشور خود، اسرائیل حالت شبه‌استعماری

همانطور که در حکومت خودمختار مهاباد رهبری در دست گروه‌های خانوادگی یا چند ایل و طایفه مانده بود، که از اختلافات شدید با ایلات و طوایف دیگر هم برکنار نبودند، امروز نیز در آنچه اقلیم کردستان عراق می‌نامند شاهد یک گروه رهبری ایلی، و اختلاف آن با ایلات دیگر هستیم، که به رغم تأسیس نهادهایی چون ریاست جمهوری و پارلمان، کمترین شباهتی به یک دموکراسی ندارد.

خود و مبنای نظری آن حالت ایدئولوژیک خود را از دست نخواهد داد.

(۶) اولین قبایل روسی که اصل آنها از ویکینگ‌های سوئدی بود وارگ‌ها یا وارانگیان نامیده شده‌اند که با جنگ و تجارت از طریق ولگا به به ناحیه‌ی کیف رسیده‌بودند. آنها پس از رهایی از سلطه‌ی امپراتوری خزرها و کوشش‌هایی که از آخرین قرون هزاره‌ی یکم م. برای تشکیل حکومت در اوکرایین کردند،

این امپراتوری که در دوران قدرت آن دامنه‌اش تا نواحی دریای سیاه گسترده‌شده بود، بخش مهمی از مردم آن در اروپای شرقی که کشورهای کنونی آن، حتی روسیه، هنوز وجود نداشتند، پراکنده‌شدند و یهودیان اشکناز اروپای شرقی که بعداً به باختر اروپا نیز کوچیدند، فرزندان آنان‌اند. مارک بلوک این نظر خود را در یک گفتار رادیویی نیز که سند صوتی آن در پاریس در مؤسسه‌ی اینا موجوداست بیان داشته‌است.

در آن وضع، درندگی حاکم و شرایط منزجر کننده‌ی آن روزگار را به خوبی نشان می‌دهد. (همان، ص. ۱۴۴) W. F. Hegel, Leçons sur la philosophie de l'histoire, Vrin, Paris, ۱۹۹۸.

(۱۴) «ایرانیان و یونانیان، در مدتی نزدیک به چهار هزار سال زبان خود را با تغییر مختصری حفظ کردند اما چند بار دین و آئین تازه‌ای را پذیرفتند ولی سرانجام همان ملت باقی ماندند. زیرا این دو کشور به گونه‌ی قطعی و حقیقی قدیمی‌ترین سازمان سیاسی گیتی هستند.»

(et s ۴۹۵ .p, ۱۹۹۳, De planhol)

یگانگی سیاسی کشورهایی مانند چین، یونان و ایران متغیر بود همانگونه که گستره جغرافیائی آنان دگرگون گشته و می‌گشت. از این روی، ایرانیان و یونانیان هنوز خود را دارای همان ریشه و اصل می‌دانند و زبانی که از آن استفاده می‌کنند همان زبان کهن (Breton, ۱۹۹۸, pp. ۱۴-۱۵).

دکتر محمدرضا خوبروی پاک، کتاب حقوق مردم و شهروندی.

(۱۵) به‌ویژه چون آموزش‌های انساندوستانه‌ی سخنگویان بزرگ این فرهنگ را نیز در یادداشته باشیم: «بنی آدم اعضای یکدیگرند (...);» چو عضوی به درد آورد روزگار (...); تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی؛ و آنگاه تعریف وجوه تمایز انسان از غیرانسان: تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت (اشاره به صورت جسمانی او)؛ اگر آدمی به چشم است دهان و گوش و بینی (باز هم اشاره به صورت جسمانی او) چه میان نقش دیوار و میان آدمیت (...). سعدی.

(۱۶) آنان با کمال دقت و هوشمندی نوشتند:

« قانون منع خرید و فروش برده در خاک ایران و آزادی برده در موقع ورود به مملکت

مصوب ۱۸ بهمن ماه ۱۳۰۷

ماده واحد - در مملکت ایران هیچ کس به عنوان برده شناخته نشده و هر برده به مجرد ورود به خاک یا آبهای ساحلی ایران آزاد خواهد بود هر کس انسانی را به نام برده خرید و فروش کرده یا رفتار مالکانه دیگری نسبت به انسانی بنماید یا واسطه معامله و حمل و نقل برده بشود محکوم به یک تا سه سال

اسلامی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۹، شش مجلد، خاصه مجلدات یکم و دوم، همچنین: خانلری، در زیر، شماره‌ی ۲۰.

(۱۲) در دوران معاصر اثر بزرگی چون ترجمه‌ی فارسی حیدربابای سلام شهریار، یکی از شاهکارهای همه‌ی دوران‌های زبان فارسی که، در فراسوی غزلیات شیوا و مثنوی تخت‌جمشید او، از عشق پرشور و احاطه‌ی این شاعر تبریزی و ایرانی به زبان مشترک ملی حکایت می‌کند، نشانه‌ی انکارناپذیر این پیوند و شیفتگی همه‌ی ایرانیان به این زبان است. دکتر محمدعلی مهراسا (نک. پایین‌تر)، زاده‌ی سنج‌ساز می گوید: «ما زبان کردی را از دامن مادر و در محیط خانه و خانواده، و زبان فارسی را در مدرسه آموخته ایم و می آموزیم و بسیار هم شیرین است. اگر بحث برسر نوشتن

جمهوری مهاباد رسماً وزیر جنگ داشت؛ وزیر امور خارجه داشت و به تبریز و بادکوبه نماینده یا سفیر فرستاده بود؛ ارتش جدا تشکیل داده بود و حتا دو نفر از افسران کرد ارتش عراق را برای تعلیم افرادش به مهاباد دعوت کرده بود و در هیچ یک از مراسمی که انجام می‌شد پرچم ایران در کنار پرچمی که برای حکومتش ساخته بود دیده نمی‌شد. اینها همه علائم استقلال است.

با زبان مادری است، آنهم مشکل نخواهد بود؛ زیرا مهم باسواد بودن و اشراف داشتن برخواندن و نوشتن است. هنگامی که آدمی سواد خواندن و نوشتن را دارا باشد، می تواند هر زبان و گویش دیگر را نیز بنویسد و بخواند. کما اینکه هم اکنون ما پارسی را با رسم الخط لاتین می نویسیم و از راه ای میل برای هم می فرستیم، مگر اشعار ترکی زنده یاد شهریار مانند «حیدربابا و...» را هم اکنون و همیشه با رسم الخط فارسی نمی نویسند؟ پس این ادعا که ما می‌خواهیم با زبان خود بنویسیم نیز بی‌ربط است.»

(۱۳) نک. هگل، درس‌هایی در فلسفه‌ی تاریخ؛ «در ایران (پرس) سلطنت با سرکوب همراه نیست، چه در امور دنیوی چه در امر دینی. درست است که هر دودت می‌نویسد ایرانیان بت نمی‌پرستیدند (نداشتند) و بر نمایش‌های خدایان به صورت آدمی می‌خندیدند، اما نسبت به همه‌ی ادیان به تساهل رفتاری کردند،

رقص زیبای کنیزکان ایرانی در اپرای مشهور خوانچینا (Khovanshchina) اثر مودست موسورسکی آهنگساز بزرگ روس اشاره به همین زنان به اسارت‌رفته‌ی ایرانی دارد.

محمدعلی جمالزاده نیز در تاریخ روابط ایران و روس از این حملات آنها یاد کرده‌است.

(۸) این عقیده‌ای بود که سفیر الیزابت یکم پادشاه انگلستان در دربار ایوان مخوف، پس از مدتی زندگی در مسکو درباره‌ی این کشور تازه‌تأسیس شده و چگونگی حکومت آن نوشته‌بود.

(۹) این نظری است که یکی از مترجمان جدید آثار داستایفسکی در توضیحی ضمن یک مصاحبه‌ی رادیویی درباره‌ی سبب ترجمه‌ی جدیدی که خود از آثار این نویسنده‌ی بزرگ انجام داده بود ارائه‌می‌داد.

بنا به گفته‌ی او در کار مترجمان پیشین برخی آشفتگی‌های موجود در نثر داستایفسکی، که خود زابیده‌ی وضع دستور زبان روسی بوده، سبب فهم غلط و ترجمه‌ی نادرست نوشته‌های او شده بود.

(۱۰) ابراهیم پورداود، مقدمه بر فرهنگ پهلوی - فارسی دکتر بهرام فره‌وشی.

(۱۱) از آن جمله‌اند، قواعد موارد هشتگانه‌ی صرف اسامی، موارد سه‌گانه‌ی جنس یعنی مؤنث و مذکر و خنثی، موارد دوگانه‌ی صیغه‌ی جمع، یعنی تشبیه برای دو و جمع برای بیش از دو، و قواعد مطابقت صفت با موصوف، که بسی از آنها هنوز در بسیاری از زبان‌های هند و اروپایی برجامانده‌است.

در موارد اخیر، نک. دکتر پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، چاپ دوم، نشر نو، ۱۳۶۶، سه مجلد. خاصه مجلد یکم، صص. ۱۹۳-۱۸۴.

همچنین: ژیلبر لازار، تکوین زبان فارسی (به‌فرانسه):

« تکوین یک زبان ملی همواره فرآیندی بسیار پیچیده است، خاصه اگر یک زبان بزرگ تمدن باشد. » ص. ۶؛ « فارسی شفاهی که منشأ آن جنوب غربی بود، در قلمرو خود رفته‌رفته در سراسر ایران رواج یافت. این حرکت که در دوران اسلامی نیز ادامه‌داشت تا ماوراءالنهر گسترش یافت به طوری که زبان سغدی تقریباً به حاشیه رانده‌شد. » ص. ۶۵ « پس از سلطه‌ی اعراب چشم‌اندازها از پایه دگرگون شد؛ تضاد دیگر میان پارسیان و پارتیان و زبان‌های آنان نبود، میان اعراب و ایرانیان بود. این درگیری در معارضه‌ی شعوبیه به شدت نمایان گردید. » ص. ۶۶.

Gilbert Lazard, La formaion la langue persane, Institut d'études iraniennes de l'université de la Sorbonne nouvelle, Paris, ۱۹۹۵, p. ۵, pp. ۶۵-۶۶.

در مورد تاریخ روابط فارسی و عربی و تأثیر آنها بر یکدیگر، نک.

دکتر محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران، در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر

آنچه بسیاری از رسانه‌های بی‌مسئولیت جهان، و با زور دستگاه‌های خبرسازی دولت اسرائیل، به عنوان آرزوی دیرینه‌ی مردم کردستان در بوق و کرنای تبلیغاتی دمیده می‌شود، چیزی جز دنباله‌های همان اختراعات کهنسال دستگاه‌های ایدئولوژی پر دازی شوروی نیست که امروزه قدرت‌های دیگری جای آن را گرفته‌اند.

گرچه ممکن بود در برابر خرافات تصادفاً طوفان خشم آنان برانگیخته‌گردد؛ اینگونه شد که چند معبد یونانی را ویران کردند و تندیس‌های خدایان را شکستند. (هگل، همان، ص. ۱۴۷)؛ «بدین‌گونه بود که خشونت و توحشی که پیش از آن [فتح بابل] سبب کشتار اقوام به‌دست یکدیگر می‌شد و کتاب پادشاهان [بخشی از تورات] و کتاب شموئیل [بخشی دیگر از آن بر آن به‌قدر کافی گواهی می‌دهند، مهار گردید. شبکه‌های انبیاء-ابنی اسرائیل] از وضع پیش از فتح بابل] و لعن و نفرین آنان بر آن، فلاکت موجود

حبس تأدیبی خواهد گردید. تبصره - هر یک از مأمورین دولتی مکلف است به محض اطلاع یا مراجعه کسی که مورد معامله یا رفتار بردگی شده است فوراً وسائل استخلاص او را فراهم آورده برای تعقیب مجرم به نزدیکترین پارک‌ه بدایت اطلاع دهد. این قانون که مشتمل بر یک ماده است در جلسه هیجدهم بهمن‌ماه یک‌هزار و سیصد و هفت شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. نک. تارنمای مرکز پژوهش‌های مجلس شورای

اسلامی.

(۱۷) نک. دایره‌المعارف ایرانیکا:

Encyclopædia Iranica

BARDA and BARDA-DĀRI i. Achaemenid

Period

<http://www.iranicaonline.org/articles/barda-i>

(۱۸) بدیهی است کشوری که یونانیان باستان پارس می‌نامیدند کلیت ایران بود که به علت سرکردگی کورش هخامنشی و دودمان او در آن به خطا پاری پنداشته شده بود و منشاء نامی شد که تاریخنگاران اروپایی دوران های بعدی نیز در مورد ایرانیان به کار بردند

(۱۹) خوبروی پاک، همان، ص، ۱۱۷.

(۲۰) خانلری، همان، معارضه‌ی فارسی با عربی، صص. ۳۱۴-۳۰۷، در همین فصل از جمله می‌خوانیم: «سیاست ترویج زبان فارسی پس از دوره‌ی سامانیان دوام یافت و این نیز دلیل است بر این که فرمانروایان از تمایل اکثریت ملت ایران پیروی می‌کردند، زیرا اگر عمل شاهان ایرانی و فارسی‌زبان صفاری و سامانی را نتیجه‌ی احساسات ملی بشماریم به ترکان غزنوی و سلجوقی نسبت ایران دوستی نمی‌توان داد، و حال آن که در در دوران ایشان تمایل به زبان فارسی بیشتر شد تا آنجا که ابوالعباس اسفراینی وزیر محمود غزنوی بار دیگر دفتر و دیوانی دولتی را به زبان فارسی برگردانید». ص. ۳۱۱.

(۲۱) در معاهده‌ی سور، شهری در نزدیکی پاریس، که اصول چهارده‌گانه‌ی پریزدنت ویلسون الهام‌دهنده‌ی بخش مهمی از آن بود، و در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ به امضاء نمایندگان سلطان محمد ششم رسید، مواد ۶۲ و ۶۴ ایجاد یک سرزمین خودمختار کرد شامل جنوب شرقی آناتولی را پیش‌بینی کرده‌بود. اما این معاهده که از ابتدا با مخالفت کشور فرانسه رویه رو شده بود، جز از طرف پارلمان یونان به تصویب هیچ یک از امضاء کنندگان دیگر نرسید، و حکومت نونیناد آنکارا به رهبری مصطفی آتاتورک و مردم ترکیه که پشتیبان آن بودند آن را نپذیرفت. سه سال بعد در معاهده‌ی لوزان به تاریخ ژوئیه ۱۹۲۳، طرف های ترکیه حکومت جدید آتاتورک را به رسمیت شناختند و بسیاری از مواد معاهده‌ی سور که عملاً هم منسوخ شده‌بود کنار گذاشته‌شد. در جریان مذاکرات صلح برخی از سران عشایر کردستان عثمانی نیز با نمایندگان کشورهای فاتح وارد تماس شده خواست‌هایی از نوع خودمختاری

بسط و گسترش حوزه نفوذ خود در کشتار و قتل عام دیگر ملت‌های بی‌گناه کشورهای منطقه، از جمله سوریه، لبنان، عراق، یمن و لبنان و سرانجام اقلیم کردستان عراق، دشمنی این ملل با ایران و ایرانی را موجب شده است.» از اعلامیه‌ی ۲۰۱۷/ ۱۱/ ۱۸ شورای دموکراسی‌خواهان ایران.» [ت.ا.]

(۲۳) نک. دایره‌المعارف مصاحب، زیر ماده‌ی اردلان. (۲۴) نک. فرهنگ معین، زیر ماده‌ی کردستان. در کتاب شش جلدی تاریخ و فرهنگ ایران در عصر انتقال از دوران ساسانی به دوران اسلامی، تألیف دکتر محمد محمدی ملایری، که طی بیش از ۲۶۰۰ صفحه‌ی آن، به نقل از ده ها کتاب جغرافیا و تاریخ ایرانی - اسلامی قرون نخستین بعد از اسلام از صدها شهر و قصبه و منطقه و کوه و رودخانه، خاصه در بخش باختری ایران، نام برده‌شده هیچ جا به منطقه‌ای به نام کردستان بر نمی‌خوریم. حمدالله مستوفی جغرافی‌دان و مورخ معروف قرن هشتم هجری، صاحب تاریخ‌گزیده، از اولین کسانی است که در کتاب‌های

(۲۵) «مَکریان: مناطق کردنشین ایران در امتداد مرزهای غربی کشور یعنی در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و ایلام قرار گرفته‌اند. بخشی از مناطق کردنشین نیز در مرکز، شمال و شمال شرقی کشور قرار دارند. مردم کرد حداقل به سه زبان، و در هر زبان به چندین گویش سخن می‌گویند. حدود نیمی از کردهای کشور شیعه مذهب، گروه بزرگی سنی و اقلیت بزرگی از کردها نیز پیرو آیین یارسان (اهل حق) می‌باشد. این تنوع فرهنگی، زبانی و مذهبی از ویژگی‌های خاص و حائز اهمیت حوزه کردستان است. یکی از حوزه‌های کردنشین ایران در صفحات غربی آذربایجان واقع است. این بخش کردنشین استان آذربایجان غربی به همراه بخش‌هایی از سقز و بانه در استان کردستان به حوزه‌ی مکریان مشهور است. مرکزیت این حوزه در دوره‌ی بررسی این مقاله، یعنی دهه ۱۳۲۰ شهر مهاباد بود. این حوزه محل سکونت برخی ایلات و طوایف کرد می‌باشد. ایلات و طوایفی همچون منگوره، شکاک، مامش، گورک، دهبوکری،

آیا رهبران جمهوری مهاباد واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند؟ خیر؛ آنها

نه دیدگاه تجزیه‌طلبی داشتند و نه سوءنیت. اما عدم آگاهی به مسائل و بی‌اطلاعی از بافت خودگردانی و خودمختاری آنها را به بیراهه برد و به سوی جدائی‌ناخواسته سوق داد. سران آن جمهوری را سه عامل فریب داد. ۱- ساده اندیشی خودشان ۲- دولت اتحاد جماهیر شوروی ۳- قوام السلطنه (به مقدار کمتر) که می‌توان گفت هر سه عامل ریشه در همان ساده‌اندیشی داشت.

فیض‌الله‌بیگی، هرکی و زرزا و سایرین که در منطقه مستقر بوده و هر یک در ساختار اجتماعی - سیاسی و اقتصادی منطقه دارای جایگاه خاصی بوده‌اند.» احسان هوشمند، سال‌های آشوب؛ زمینه‌های اجتماعی و سیاسی یک بحران - پیش درآمد‌های ظهور جمهوری مهاباد؛ سایت احسان هوشمند؛ مجله‌ی گفت‌وگو. http://www.ehsanhoushmand.info/fa/salhayeh_ashoob_mahabad

(۲۶) عبدالرحمن قاسملو در این باره در کتاب «چهل سال مبارزه در راه آزادی» پس از بحث درباره‌ی سفر ۳۰ تن از مالکین و رؤسای عشایر کرد به باکو بنا به دعوت دولت شوروی چنین می‌نویسد:

«اگرچه من در آن زمان یازده ساله بودم، لیکن مانند بسیاری از کودکان آن دوره سیاست توجه مرا به خود جلب کرده بود. پدرم یکی از اعضای آن هیئت بود. بیاد دارم موقعی که از سفر باکو برگشت، چند عدل قند و یک تفنگ ته‌پر شکاری خوب همراه آورده بود. چنین می‌نمود که شورویها قند و تفنگ و وسایل دیگر را به عنوان هدیه به همه‌ی اعضای هیئت داده بودند. به ویژه قند خیلی با ارزش بود. چون آن زمان {قند} در ایران کمیاب و گران بود. این کار به نظر من بسیار عجیب می‌نمود. زیرا در خانواده ما برادران و عموزاده‌هایم که از من بزرگ‌تر بودند، از این سخن به میان می‌آوردند که پدرم همراه چند نفر دیگر به باکو رفته‌اند تا حقوق و آزادی کردها را طلب نمایند! به همین علت رک و صریح از پدرم پرسیدم: پس حقوق کردها چه شد؟ «چهل سال مبارزه در راه آزادی، چاپ دوم کردی ۱۳۶۷ صفحات ۶۲-۶۱».

(۲۷) رادیو فردا، ۶ آذر ۱۳۹۶.

(۲۸) «به نوشته حسنی و بر مبنای اسناد حزب کمونیست شوروی در همان مراحل اول اشغال ایران

خود از منطقه‌ی کردستان نام می‌برد و حدود آن را بر می‌شمارد. (ف. معین، همان). حمزه صفهانی (۳۵۰-۲۷۰ ه. ق.) نویسنده‌ی کتاب التصحیف و آثار دیگر، می‌گوید ایرانیان قدیم، که در آن زمان «فرس» نامیده‌می‌شدند، دیلمیان را اکراد طبرستان می‌نامیدند، و اعراب را کردان «سورستان» نام بین‌النهرین، عراق و شام، در دوران ساسانیان می‌خواندند. معین، همان. و این بدان دلیل بود که در متون قدیم فارسی دیده‌شده که در مناطق بسیاری واژه‌ی کرد به معنی دامپرور و شبان به کار می‌رفته‌است. در زبان پهلوی کورت (kurt) به معنی کرد بوده‌است. نک. فرهنگ پهلوی - فارسی دکتر بهرام فره‌وشی. اما ارتباط نام‌هایی که به عنوان ریشه‌ی فرضی واژه‌ی کرد از زبان های

ایرانیان یک ملت بیشتر نیستند؛ همانگونه که تقسیم آنها به شیعه و سنی،

یا مسلمان و غیرمسلمان به منظور ایجاد اختلاف و سوءاستفاده است و آن را قاطعانه محکوم می‌کنیم باید تقسیم‌تصنعی آن به اکثریت و اقلیت قومی را نیز رد و محکوم کنیم. این تقسیم‌بندی‌ها، هر دو، صرفاً ایدئولوژیکی هستند و دستاویزهایی در دست ماجراجویانی که در زندگی دوست‌دارند با آتش بازی کنند، بدون توجه به این که اینگونه آتش‌ها در همین دو قرن گذشته و کنونی بارها خان و مان‌های چندین ملت جهان را سوزانده‌است.

سریانی و یونانی (کتاب آنا باز یا ده‌هزار تن گزنفون مورخ و فیلسوف یونانی که در آن از برخورد سپاهیان شکست خورده‌ی کورش دوم در راه بازگشت از ایران با مردمانی بومی در کوهستان نام برده) ذکر شده، مورد تأیید مورخان قرار نگرفته‌است.

یا استقلال را با آنها در میان گذاشته‌بودند. (۲۲) «این شورا با تأکید بر این که «حکومت جمهوری اسلامی یک حکومت تروریستی دولتی است»، اعلام کرد: «نظام ارتجاعی ولایت فقیه علاوه بر سرکوب مردمان و ملیت‌های ساکن ایران، با انگیزه

قصد ضمیمه کردن صفحات شمالی کشور را به اتحاد را اعلام می‌داریم: پاسخی که از طرف دولت ایران

به قاضی پیشنهاد فرار داده شد. اما او مرتب تکرار می‌کرد که ما کاری خلاف نکرده‌ایم تا فرار کنیم. و این همان ساده‌اندیشی و عدم اطلاع از قانون و مقررات کشور و جهان بود! علت دیگر ماندن قاضی محمد را در این می‌دانند که او مردی خوش نیت و خوش قلب بود و می‌دانست که ارتش شاه تنها به کشتن او بسنده نخواهد کرد و فرار او دوستانش را نجات نخواهد داد. او به درستی گفته بود که جان من از جان دیگران مهمتر نیست.

حضور داشتند [و با قاضی محمد بیعت کردند]. آن سوگندنامه و آن بیعت در واقع تأکیدی است بر هویت سیاسی کردها. ولی این که آیا در آن زمان معین امکان تحقق این مسئله بوده است یا نه، این قابل بحث است. نک. بی‌بی‌سی، حسن قاضی، همان. (۳۶) مهرآسا، همان.

(۳۷) پیمان حریقی، همان، به نقل از روزنامه ی کوردستان (ارگان رسمی حزب دموکرات کردستان ایران)، برگرفته از حکومت کردستان و کرد در بازی سیاسی شوروی، همان، ص ۱۴۷.

(۳۸) در رساله‌ی دکترای علوم سیاسی زنده‌یاد دکتر پرویز همایون پور، تحت عنوان قضیه‌ی آذربایجان، دانشگاه لوزان، نیز مبحثی درباره اختلافات مرزی میان دو دولت خودمختار و کمیسیون رسیدگی به آن وجود دارد.

(۳۹) «بارزانی بی‌توجه به مخالفت‌های ایالات متحده، ترکیه، ایران و دولت مرکزی عراق و با نادیده گرفتن نگرانی‌های احزاب مخالف کرد همه‌پرسی را برگزار کرد و همان‌طور که انتظار می‌رفت اکثریت کردهای اقلیم به جدایی این منطقه رأی آری دادند (...)

«بسیاری از منتقدان بارزانی را به خاطر اقتصاد اقلیم سرزنش می‌کنند و اقلیم کردستان به رهبری بارزانی را یکی از فاسدترین بخش‌های عراق می‌دانند. به گفته برخی از نمایندگان پارلمان اقلیم، میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی اقلیم کردستان در سال‌های اخیر ناپدید شده است. در ماه مارس سال ۲۰۱۷ یکی از نمایندگان پارلمان اقلیم کردستان گفت چیزی حدود یک میلیارد و ۲۶۶ میلیون دلار از درآمدهای نفتی اقلیم در سه ماه اخیر ناپدید شده است. بسیاری از منتقدان

با خروج نیروهای شوروی

از ایران حکومت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان فروپاشید و سران آن به شوروی رفتند. قاضی محمد به‌رغم توصیه‌ی دوستانش به خروج از مهاباد و گریختن به محلی امن از این کار خودداری کرد.

هم می‌گویند بارزانی به جای خدمت به مردم اقلیم و سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی، ثروت عظیمی برای خود و اعضای خانواده‌اش به جیب زده است. پسر بارزانی رئیس سازمان اطلاعات منطقه اقلیم بوده و نجیروان بارزانی، برادرزاده مسعود بارزانی، نخست‌وزیر اقلیم کردستان است. خانواده جلال طالبانی هم از این اتهامات مصون نمانده‌اند و منتقدان می‌گویند همسر طالبانی و پسرش و دیگر نزدیکان به رهبر حزب اتحادیه میهنی، بخشی از درآمدهای حاصل از فروش نفت اقلیم را برای خود برداشته‌اند. «شرق.

(۴۰) پیداست که منظور ما انکار وجود ادیان و مذاهب گوناگون در کشورمان یا عدم احترام به آنها نیست؛ اما به‌همان اندازه مهم است که بگوییم و تکرار کنیم که این گوناگونی نباید به عرصه‌ی سیاست راه داده شود و دستمایه‌ی سودجویان برای تقسیم مردم و بهره‌برداری از اختلافاتی گردد که به‌صورت مصنوعی رواج داده می‌شود.

به نمایندگی اتحاد شوروی داده شده است، به هیچ عنوان با منافع ملت‌های ایران هماهنگی ندارد، بنابراین منفعت سه میلیون نفر مردم کرد نیز مورد نظر نبوده است. ملت کرد پس از تحمل این همه ظلم و ستم، نمی‌تواند ببیند که درخواست دولتی همچون دولت اتحاد شوروی که پیوسته ارتقا سطح زندگی و سرفرازی ملت‌های کوچک را وجهی همت خود قرار داده است، از سوی مرد نفهمی چون «ساعتد» نخست وزیر ایران، رد شود و زمینه‌ی اغتشاش در کشوری که سه میلیون کرد در آن ساکن هستند، فراهم گردد. «کومله ژ.ک.» به آگاهی حکومت اتحاد شوروی می‌رساند که ۹ میلیون نفر ملت کرد، به ویژه کردهای ایران، مخالف تصمیم حکومت ایران دایر بر ندادن امتیاز نفت شمال هستند و تحت هیچ عنوان، با این نظر، موافقت ندارند. در دومین شماره‌ی نشریه‌ی نشریه‌ی نیشتمان ضمن آن که رهبران کومله خود به هواداری و تمایل به حکومت شوروی اعتراف کرده بودند، آمده بود: «چند نفری از این بی مغزها که کتاب و شماره‌ی اول «نیشتمان» را خوانده و هواداری و تمایل ما را به حکومت شوروی دیده بودند، گفته بودند که آرمان جمعیت ژ.ک. ترویج مرام و عقاید کمونیسم است... ما کمونیست نیستیم و اگر هم کمونیست باشیم، جای هیچ اعتراضی برای مردم نیست.»

(۳۲) حریقی حریقی، سایت ایران بوم؛

<http://www.iranboom.ir/tarikh/>

nagofte-zohor-shekast-yek--۱۱۵۳۷/tarikhemoaser
jomhori.html

افزون بر این می‌دانیم که حزب دموکرات کردستان ایران در تاریخ خود با جریان‌های مختلفی رابطه‌های مختلفی داشته‌است. در زمان جمهوری مهاباد این حزب رابطه‌ای شبیه با رابطه‌ی دیپلماتیک با فرقه دموکرات آذربایجان داشت. پس از جمهوری مهاباد نیز میان حزب دموکرات کردستان و حزب توده ایران تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ وحدت تشکیلاتی وجود داشت. حریقی، همان.

(۳۳) مصاحبه با دکتر محمدعلی مهرآسا، جبهه ملی انفو

<http://www.jebhemelli.info/html/tazeha>

htm.mehrasa۲۲،۱۲،۰۸

(۳۴) پیمان حریقی، همان.

(۳۵) این پژوهشگر می‌گوید «ولی نفس اعلام جمهوری، وجود پرچم کردستان، نقشه کردستان و سوگندی که پیشوا قاضی محمد در روز دوم بهمن سال ۱۳۲۴ ادا کرد و بیعتی که گرفت [حائز اهمیت است]. در اسناد حزب دموکرات کردستان و اسناد جمهوری هست که در آن روز حدود بیست‌هزار نفر در میدان «چوارچرا»، میدان «چهارچراغ»، در مهاباد

جماهیر شوروی را داشت. اما برخی عوامل و از جمله وضعیت جبهه‌های جنگ با آلمان موجب تغییر این سیاست و تعویق آن به فرصتی دیگر شد.» در مورد دلایل این سفر و اهداف شوروی از دعوت این افراد به باکو می‌توان به کتاب فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، اثر جمیل حسنی، ترجمه منصور همای، تهران: نشر نی، مراجعه کرد. ا. هوشمند، همان.

(۲۹) «استالین با هوشیاری، و بدون خروج از چارچوب توافق‌های ۱۹۳۹ بازی می‌کرد. او بهترین سرفتر خود، مولوتوف، را برای دفاع از احترام به متون مورد توافق، یعنی مناطق نفوذ، به برلن فرستاد. فکری که رینتروپ، مبتکر این دیدار، دنبال می‌کرد این بود که اتحاد شوروی را به پیوستن به هم‌پیمانان معاهده‌ی سه‌جانبه (آلمان، ژاپن، ایتالیا)، که به‌تازگی امضاء شده بود، برای جلب تمایل آن به تقسیم مستملکات امپراتوری انگلیس در آسیا، ترغیب کند. زبان‌آوری‌های هیتلر درباره‌ی سیاست جهانی و به‌لحن اشینگلر، مانع از آن نشد که او [مولوتوف] بر رعایت مقررات - یعنی توافق‌های سری آلمان و روس درباره‌ی اروپای خاوری - تأکید ورزد. اما چند روز بعد استالین نیز علاقه‌ی خود به تقسیم جهان به چهار بخش را، (با حق‌ویژه‌ی شوروی در شمال ایران، عراق و شرق ترکیه، بیان داشت؛ اما در اختلاف‌نظر درباره‌ی فنلاند و بالکان هیچ مسئله‌ای حل نشد. «آت. ا.»

فرانسوا فور، گذشته‌ی یک توهم، به فرانسه، ص. ۵۴۴.

François Furet, Le passé d'une illusion, Robert Lafont, Paris, ۱۹۹۵, p. ۵۴۴.

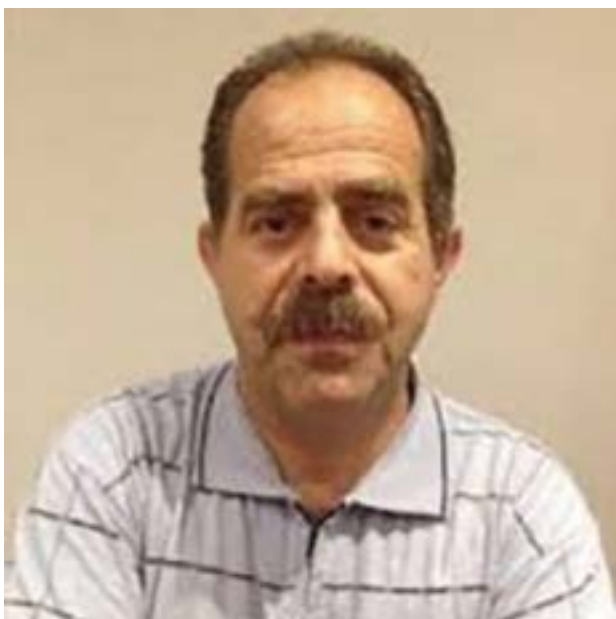
(۳۰) بی‌بی‌سی، به عبارت دیگر: گفتگو با حسن قاضی ۲ فوریه ۲۰۱۲، اسفندماه ۱۳۹۲.

(۳۱) نویسنده‌ی نگاه‌ی به تاریخ مهاباد، نشر رهرو، ۱۳۷۷، ص ۱۲۰، از سندی به امضاء کومله ژ.ک. به قرار زیر یاد میکند که در زیر از قول او نقل می‌شود. او می‌نویسد:

«اطلاعه‌ای پیدا کردم که در تاریخ دوم آبان ماه ۱۳۲۳ شمسی (۲۴ اکتبر ۱۹۴۴ میلادی) از طرف جمعیت [کومله‌ی] ژ.ک منتشر شده بود. اگر نشان جمعیت در بالا و نام کمیته‌ی مرکزی در پایین آن اطلاعیه نمی‌بود، هر خواننده‌ای فکر می‌کرد که این اطلاعیه مربوط به حزب توده‌ی ایران است. متن این بیانیه چنین بود: «در این روزها رادیو و مطبوعات ایران اعلام کردند که حکومت اتحاد شوروی، به منظور استخراج نفت، درخواست نمود که مناطقی در شمال ایران در اختیارش قرار گیرد و به امتیاز داده شود، ولی حکومت نمک‌نشناس ایران، نیکی‌های سه سال اخیر اتحاد شوروی را نادیده گرفته و این درخواست را رد کرده است... بدین وسیله در مورد ادعای حکومت اتحاد شوروی و پاسخ حکومت ایران، چند سطر ذیل

تحولات اقلیم کردستان عراق و دستاورد تاریخی آن

رضا شیرازی



«حکومت جمهوری پارلمانی دمکراتیک و فدرال»؛ امر همه پرسی می توانست به عنوان شیوه و ابزار بازدارنده علیه دولت عراق توجیه قانونی داشته باشد. حال آنکه طبق شواهد و روند اوضاع در کشور عراق دولت آن کشور بارها به ماده دوم قانون اساسی آن کشور تاکید کرده است.

به علاوه ماده چهارم قانون اساسی عراق به صراحت اعلام کرده است که کشور عراق دارای دو زبان رسمی - عربی و کردی - است. * به دلیل عدم نقض ماده یکم و چهارم قانون اساسی جمهوری عراق موضوع همه پرسی در اقلیم فاقد هرگونه وجهت قانونی بود. در این صورت باید به این پرسش پاسخ داد که چرا اقلیم کردستان مسئله همه پرسی را جهت ایجاد دولت مستقل کردستان به میان کشید؟

همه پرسی؛ علل و پیامدها

جهت درک بهتر روند سیاسی اقلیم کردستان در ماه های اخیر باید به طور عام به برخی خصوصیات بافت اجتماعی و سیاسی اقلیم کردستان عراق مانند سلطه مناسبات عشیرتی در میان کردها، وجود تعیین کننده احزاب سیاسی با سابقه که دارای ریشه های عشیرتی و بافت سنتی هستند، نبود زیرساخت های اجتماعی و اقتصادی کافی، عدم وجود نهادهای مدنی پر قدرت و تعیین کننده، ناسیونالیسم کرد به عنوان وسیله و ابزاری جهت قدرت یابی احزاب سیاسی سنتی باسابقه اشاره کرد.

اما به طور خاص؛ حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری بارزانی نیز به دنبال تثبیت قدرت خویش در اقلیم کردستان با به اجرا گذاشتن همه پرسی برای

فراز و فرود همه پرسی اقلیم کردستان عراق، استعفای بارزانی و لغو نتیجه همه پرسی توسط دولت مرکزی عراق، نقش کلیدی جمهوری اسلامی در بازپس گیری کرکوک و بازگشایی پارلمان اقلیم کردستان همه و همه در زمینه و بستر عدم بلوغ سیاسی، هژمونی طلبی و جنگ قدرت میان احزاب سیاسی سنتی همچون حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی با دولت مرکزی عراق به علاوه تضعیف نظام فدراتیو عراق و عدم درک همه جانبه و حساسیت برانگیز بودن امر جدایی در منطقه خاورمیانه از طرف حزب دمکرات کردستان عراق و دیگر احزاب بزرگ و کوچکی که بدنبال وجهه خویش با تکیه به امر همه پرسی بودند، قابل فهم است.

اجازه دهید که در همین مقدمه بحث اشاره شود که در صورت نقض ماده دوم قانون اساسی جمهوری عراق

در پرتو تقویت سپهر عمومی

و پاسداری از فضای باز سیاسی است که کردهای عراق می توانند نمونه و الگویی درخور توجه برای کردهای ایران و ترکیه گردند. به همان میزان که کردهای سوریه در حال حاضر به شکلی از اشکال در حال تجربه دمکراسی مستقیم و مشارکت عمومی در برخورد با بحران های جامعه خودشان هستند.

استقلال بود. اما این همه پرسی در عمل زمینه تشدید شکاف احزاب سیاسی کرد و اتحاد دولتهای عراق، ایران و ترکیه را علیه اقلیم فراهم کرد و بر همین اساس موقعیت قوم کرد را نه تنها بهبود نیخشید بلکه باعث شد که چنان حساسیتی را برانگیزد که اکثر قدرتهای منطقه را در این حوزه متحد و هماهنگ نماید و مهمتر از همه روند تجربه سیستم فدراتیو را در کشور عراق خدشه دار و تضعیف کند. تا جایی که دیدیم همه پرسی و وقایع بعد از آن به ویژه تصرف کرکوک توسط دولت مرکزی عراق - و نقش موثر جمهوری اسلامی در بازپس گیری سریع و بدون خون ریزی کرکوک - نه تنها ابزاری در تثبیت دولت اقلیم نگردید بلکه شکاف میان احزاب سیاسی کردهای عراق بویژه دو حزب قدرتمند حاکم، را دوچندان کرد.

با طرح مسئله همه پرسی مشخص شد که کدام یک از احزاب و جریانات صرفا به منافع خویش می اندیشند به علاوه با تصرف کرکوک روشن شد که نفوذ کشورهای منطقه در روند سیاسی اقلیم کردستان تا چه میزانی است.

به اجرا گذاشتن همه پرسی روشن کرد که هم حزب بارزانی و هم اتحادیه میهنی کردستان در پی تثبیت قدرت خود هستند و حتی قادرند منافع مردم کرد را که در حال حاضر می تواند در چهارچوب نظامی دمکراتیک و فدرال در عراق تحقق یابد خدشه

تضعیف و سرنگونی حکومت صدام حسین چشم انداز تشکیل کشور مستقل کرد لاقلاً برای بارزانی و حزب مورد نظر او چشم انداز قابل تصویری بود.

با فروپاشی حکومت صدام حسین و تضعیف کامل دولت مرکزی در عراق و متعاقب آن، هرج و مرج سیاسی گسترده و سرکوب های دهشتناک سنی ها و ... روندی شکل گرفت که کردهای عراق بتوانند با تکیه بر دو حزب با سابقه در تحکیم پایه های اقلیم کردستان بکوشند. البته ناگفته نماند که در قانون اساسی عراق مسئله دولت فدرال و حق و حقوق اقلیت ها و به ویژه کردها به طور روشن مطرح شده است. اما حکومت مرکزی عراق هر چه بیشتر بتواند سیطره خویش را تحکیم بخشد نه تنها با جدائی کردها و اعلام دولت مستقل به مخالفت جدی برخواید خاست بلکه کوشش خواهد کرد مواردی از قانون اساسی عراق که به طور روشن به ساز و کارهای دموکراتیک تکیه کرده و نظامی دموکراتیک - فدرال در آن به صراحت بیان شده را، تحت انقیاد درآورده و در پی محدود کردن شان برآید.

بلافاصله باید اضافه کرد که طی سالهای گذشته که دولت مرکزی عراق با بحرانهای گوناگونی دست به گریبان بود، در مناطق کردنشین و در میان کردهای عراق ما با یک فضای سیاسی نسبتاً آزاد روبرو بودیم. به این معنا که وجود آزادی نسبی سیاسی هم در سلیمانیه و هم در اربیل و دیگر مناطق کردنشین امکان زایش ده ها حزب کوچک و بزرگ سیاسی را فراهم کرد. طوری که هر یک تلاش کردند بخشی از مطالبات سیاسی و اجتماعی مردم کرد را نمایندگی کنند.

همین فضای آزاد سیاسی می تواند نقش بسزائی در روند سیاسی کشور عراق از خود به جا باقی گذارد و تجربه نوینی را برای ملت های منطقه در برداشته باشد.

بستر آزاد سیاسی؛ دستاوردی که نباید از دست برود

همین روند باعث گردید برای نخستین بار کردها نزدیک به بیش از یک دهه در آزمونی از تشکیل جامعه سیاسی به دور از فشارهای دهشتناک دولت مرکزی گام بردارند. نتیجه پربار روند آزادی نسبی سیاسی را ما در ترکیب پارلمان اقلیم مهم مشاهده می کنیم که تمامی احزاب راست و چپ، سکولار و مذهبی هر یک بر اساس وزن اجتماعی شان در عرصه سیاست حضور یافته و به خوبی می بینیم که در فضای سیاسی اقلیم گرایشات متعددی به فراخور بینش و دانش و تجربه سیاسی خود مشارکت داشته اند.

این روند سیاسی است که می تواند به عنوان نخستین مینا و معیاری تلقی شود که جامعه سیاسی

احزاب سیاسی و امکان انتقال قدرت به طور مسالمت آمیز و از طریق مشارکت فعال شهروندان چهارکشوری که کردها در آنها زندگی می کنند و امکان تعمیق و جاری شدن دموکراسی مستقیم جز خیال بافی، چیز دیگری نخواهد بود.

قابل تاکید است که حق تعیین سرنوشت اقوام به طور اعم و کردهای بطور اخص را نمی توان جدائی از تحول ساختار سیاسی و اجتماعی چهارکشوری که از آنها نام بردیم، در نظر گرفت.

دراکثر کشورهای فوق در حال حاضر دموکراسی نیم بند پارلمانی سیطره دارد. این چنین ساختاری اجازه حق تعیین سرنوشت را به قوم کرد نخواهد داد. لذا تبعیض قومیتی و دینی امری کاملاً منفک و جدا از تبعیض اجتماعی و جنسیتی و طبقاتی نیست.

در اصل ستم مضاعف قومی و دینی که به کردها و یا دیگر اقوام اعمال می شود بخشی از نظام تبعیض آلودی است که در اشکال حقوقی، سیاسی و فرهنگی به طور آشکار در کشورهایی که کردها در آن زندگی می کنند، اعمال می شود. بنابر این شاید بتوان تاکید کرد که زمانی کردها و دیگر اقوام خواهند توانست به حق تعیین سرنوشت خویش نائل شوند که مناسبات دموکراتیک و ساختار نظامی دموکراتیک - فدرال به طور واقعی شکل گرفته باشد. در غیر این صورت به نظر

دار کنند. احزاب حاکم در اقلیم هر یک نشان دادند که اولویت را به تثبیت قدرت خویش داده و فاقد چشم انداز تاریخی برای از میان برداشتن ستم مضاعف ملی کردها در عراق هستند.

تنها یک گرایش که بیشتر به مطالبات واقعی مردم کرد نزدیک است از همان اوایل طرح همه پرسى و در نهایت امر جدائی را، در حال حاضر مطالبه حداکثری می دانست و اصرار داشت که این امر جز زبان دستاوردی نخواهد داشت. گوران یا همان جنبش تغییر در اقلیم قبل از همه پرسى به طور روشن تاکید نمود که اینک مطالبات کردها در سطوح گوناگون مسئله اصلی نه همه پرسى برای جدائی و ایجاد کشور مستقل کردستان.

دولت مرکزی عراق اما از همان ابتدا به طور شفاف و روشن با همه پرسى مخالفت کرد و با تکیه به قانون اساسی عراق همه پرسى را امری غیرقانونی اعلام نمود. **پیوند وثیق سرنوشت کردها با دموکراتیزه شدن کشورها**

به نظر می رسد که سرنوشت قوم کرد نه تنها در اقلیم کردستان بلکه در همه کشورهای عراق، ترکیه، ایران و سوریه با دموکراتیزه شدن جوامع فوق پیوند وثیقی دارد. به تعبیری دیگر یک معیار و سنجش برای اینکه در کشورهای فوق دموکراسی به عنوان یک شیوه

سرنوشت قوم کرد نه تنها در اقلیم کردستان بلکه در همه کشورهای عراق، ترکیه، ایران و سوریه با دموکراتیزه شدن جوامع فوق پیوند وثیقی دارد. یک معیار و سنجش برای این که در کشورهای فوق دموکراسی به عنوان یک شیوه و ساختار سیاسی حاکم هست یا نه؛ این است که قوم کرد در این جوامع در ساختار سیاسی یا در روند اجتماعی شدن قدرت تا چه اندازه می تواند دخالت آگاهانه و موثری داشته باشد.

و ساختار سیاسی حاکم هست یا نه؛ این است که قوم کرد در این جوامع در ساختار سیاسی یا در روند اجتماعی شدن قدرت تا چه اندازه می تواند دخالت آگاهانه و موثری داشته باشد.

همین سنجش و پرسش نشان می دهد که آیا در مناطق کردنشین توسعه متوازن تحقق خواهد یافت و تبعیضی در سرمایه گذاری های کلان اقتصادی و توسعه زیرساخت های اجتماعی در شهرها و روستاهای مناطق کردنشین وجود خواهد داشت یا خیر؟ آیا زمینه های اصلی تبعیض قومیتی و فرهنگی و زبانی و دینی برطرف خواهد شد یا خیر چنین امری امکان پذیر نیست و بیشتر به یک خیال پردازی شبیه است.

حتی می توان در عرصه آزادی اندیشه و اعتقاد و رشد فرهنگی؛ قوم کرد را بعنوان یک ملاک و معیار در سنجش این روند در نظر گرفت. زیرا تنوع باورهای دینی و اعتقادی در میان قوم کرد به وفور یافت می شود و وجود و امکان آزادی عقیده و اعتقاد در بین آنان به خوبی نشانگر وجود آزادی های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و زبانی تلقی خواهد شد.

انتقال مسالمت آمیز قدرت تنها در نظام های دموکراتیک - فدرال میسر است

حق تعیین سرنوشت زمانی ممکن و عملی خواهد شد که نظام های دموکراتیک - فدرال در چهار کشور عراق، ایران، ترکیه و سوریه مستقر شده باشند. بدون وجود نظام های دموکراتیک - فدرال امکان آزادی

تنها یک گرایش که بیشتر به مطالبات واقعی مردم کرد نزدیک است از همان اوایل طرح همه پرسى و در نهایت امر جدائی را، در حال حاضر مطالبه حداکثری می دانست و اصرار داشت که این امر جز زبان دستاوردی نخواهد داشت. گوران یا همان جنبش تغییر در اقلیم قبل از همه پرسى به طور روشن تاکید نمود که اینک مطالبات کردها در سطوح گوناگون مسئله اصلی است نه همه پرسى برای جدائی و ایجاد کشور مستقل کردستان.

در مناطق کردنشین عراق شکل یافته و اگر بتوان نقش رسانه های تصویری و نوشتاری و ... را هم در نقد و

مستقل کاملاً تقویت می شود. بر همین اساس می توان فراز و فرود اقلیم کردستان را فهمید. زیرا با

تثبیت این روند مدنظر قرار داد آن هنگام هر راهبردی که بخواهد این روند رو به جلو را عقیم کند در اصل، رویارویی با منافع کردها را هدف قرار داده است.

به نظر می رسد مهم ترین دستاوردی که کمتر بدان پرداخته شده همین روند شکل گیری و تداوم آزادی سیاسی و آزادی فعالیت احزاب در اقلیم کردستان است. اهمیت این موضوع هنگامی برای ما آشکار می شود که می بینیم در مقابل طرح همه پرسی و تأکید بدان و ایجاد جو و فضای تبلیغاتی گسترده توسط رسانه های وابسته به احزاب پر قدرت حامی همه پرسی در اقلیم کردستان، ما صدا و پژواک احزاب سیاسی مخالف همه پرسی را هم در اقلیم شنیدیم و این یک دستاورد تاریخی برای کردهای کشور عراق است.

اینکه وقایع بعد از همه پرسی به ویژه مسئله کرکوک و سپس استعفای بارزانی و نقش ایران و طرح شروط دولت مرکزی عراق برای مذاکره با دولت مردان اقلیم و لغو نتایج همه پرسی و ... همه مسائلی است با اهمیت اما وجود و سیلان آزادی های سیاسی خود دستاوردی تاریخی است که برای حفظ و صیانت همه جانبه آن باید مستمرا کوشش و تلاش به عمل آید. زیرا کردها در باروری این بستر و روند، می توانند به چشم اندازه های روشن تر سیاسی گام نهند و اسیر بحرانهای سیاسی عمیق و فضای بسته سیاسی نگردند. همچنین با وجود چنین روندی است که همه وقایع چند ماه اخیر اقلیم کردستان می تواند دست مایه تقویت هر چه بیشتر جامعه سیاسی کردستان عراق شود.

نتایج حاصله از همه پرسی آشکار کرد که برآورد قدرت حاکم در اقلیم و احزاب همسو تا چه اندازه نادرست و غیرقابل تحقق بوده است. با این وجود همین شکست می تواند باعث آگاهی سیاسی بیشتر و بهتر مردم کرد در اقلیم گردد و شاید یکی از دلایل اصلی استعفای بارزانی که از نظر سیاسی به معنی شکست سخت حزب دمکرات کردستان تلقی می گردد، براساس وجود آزادی های سیاسی و فشار از پایین باشد.

بدین ترتیب استعفای بارزانی را نباید صرفا به خاطر برآورد نادرست توازن قوا و نادیده گرفتن قانون اساسی

نظر می رسد که تقویت این بستر باعث خواهد شد جامعه سیاسی در اقلیم کردستان با ثبات تر شده و چنین ثباتی شاید بتواند در آگاهی و نقش سیاسی کردها در تحکیم ساختار دمکراتیک - فدرال عراق تعیین کننده باشد.

به گمانم آینده سیاسی و اجتماعی قوم کرد را جنبش های اجتماعی اصیلی نظیر گوران - جنبش تغییر - متحول خواهند کرد نه احزاب با سابقه سیاسی کردها که صرفا در پی زد و بند در بالا و تامین منافع حزب خود هستند. لذا بدیل واقعی و الترناتیو ممکن

سخن آخر؛
به نظر می رسد مطالبات مردم کرد با مطالبات آزادی خواهانه ملت های در بند منطقه پیوندی ناگسستنی دارد و رهائی از بند ظلم و ستم و تبعیض امری همگانی در چهار کشوری است که میلیونها کرد در آنها زندگی می کنند.

شاید بتوان تصور کرد که کردها برای ایجاد نظامی دمکراتیک - فدرال به دلیل سابقه دیرینه خود در منطقه می توانند پیشرو مبارزات رهائی بخش باشند و تاریخ غنی مبارزاتی این قوم هم در دوره امپراطوری

مهم ترین دستاوردی که کمتر بدان پرداخته شده همین روند شکل گیری و تداوم آزادی سیاسی و آزادی فعالیت احزاب در اقلیم کردستان است که برای حفظ و صیانت همه جانبه آن باید مستمرا کوشش و تلاش به عمل آید. با وجود چنین روندی است که همه وقایع چند ماه اخیر اقلیم کردستان می تواند دست مایه تقویت هر چه بیشتر جامعه سیاسی کردستان عراق شود. استعفای بارزانی را نباید صرفا به خاطر برآورد نادرست توازن قوا و عمده کردن منافع قومی در برابر منافع ملی دید. شاید در چنین استعفایی، نقش آزادی های نسبی سیاسی را بتوان یکی از مهم ترین عوامل به حساب آورد.

عثمانی و هم در ایران و اینک در سوریه و عراق و ترکیه آشکار و روشن می کند که برای استقرار نظام های مشارکتی، نقش کردها را باید بسیار برجسته تلقی کرد.

ماده ۱- جمهوری عراق کشوری مستقل و دارای حاکمیت است که نظام حکومتی آن جمهوری پارلمانی دمکراتیک و فدرال است.
ماده ۴

۱- زبان عربی و کردی زبان های رسمی عراق هستند و عراقی ها حق دارند طبق اصول آموزش زبان های مادری مانند ترکمنی یا سریانی ارمنی یا هر زبان دیگری را در مؤسسه های آموزشی دولتی یا خصوصی به فرزندان خود آموزش دهند.

۲- دامنه اصطلاح زبان رسمی و چگونگی اجرای احکام این ماده در قانونی به شرح زیر تعیین می شود.
الف: انتشار دو روزنامه رسمی به این دو زبان.

ب: در اماکن رسمی مثل پارلمان، هیئت دولت، دادگاهها و کنفرانس رسمی از این دو زبان استفاده می شود.

ج: اسناد رسمی و نامه ها به این دو زبان به رسمیت شناخته می شود و اسناد رسمی نیز به این دو زبان منتشر خواهد شد.

د: طبق ضوابط آموزشی، مدارس دو زبانه دایر خواهد شد.

ه: هر مسئله دیگری مثل پول، گذرنامه و تمبر که اصل برابری برای آن ضروری باشد.

۳- نهادها و دستگاه های فدرال در منطقه کردستان از هر دو زبان استفاده می کنند.

۴- زبان ترکمنی و سریانی در واحدهای اداری که اکثریت جمعیت را در آن جا تشکیل می دهند زبان رسمی به شمار می روند.

۵- در صورتی که اکثریت مردم یک منطقه یا استان در همه پرسی عمومی موافقت کنند هر منطقه یا استان می تواند هر زبان محلی را به عنوان زبان رسمی دیگر خود برگزیند.

در مناطق کردنشین در حال حاضر تقویت روز افزون جامعه سیاسی و آزادهای سیاسی و اجتماعی و نهادهای مدنی و تلاش جهت تثبیت فضای باز سیاسی و امکان اطلاع رسانی آزاد و ترویج اندیشه تقدم منافع ملی بر منافع قومی در چهارچوب ساختار دمکراتیک - فدرال در کشور عراق است.

فضای باز سیاسی و سپهر عمومی الگویی برای همه کردهای منطقه

در پرتو چنین چشم اندازی تقویت سپهر عمومی و پاسداری از فضای باز سیاسی است که کردهای عراق می توانند نمونه و الگویی درخور توجه برای کردهای ایران و ترکیه گردند. به همان میزان که کردهای سوریه در حال حاضر به شکلی از اشکال در حال تجربه

دراکثر کشورهای دارای مردم کرد در حال حاضر دمکراسی نیم بند پارلمانی سیطره دارد. این چنین ساختاری اجازه حق تعیین سرنوشت را به قوم کرد نخواهد داد. لذا تبعیض قومیتی و دینی امری کاملا منفک و جدا از تبعیض اجتماعی و جنسیتی و طبقاتی نیست. بدون وجود نظام های دمکراتیک - فدرال امکان تعمیق و جاری شدن دمکراسی مستقیم جز خیال بافی، چیز دیگری نخواهد بود.

دمکراسی مستقیم و مشارکت عمومی در برخورد با بحران های جامعه خودشان هستند.

حوزه عمومی هم در اقلیم کردستان هم در کردستان ایران و استانهای کرد نشین ترکیه و کردهای سوریه، هنگامی بهتر تقویت خواهد شد که راهبرد تعیین کننده مشارکت عمومی در دو حیظه سیاسی و اجتماعی به جد گرفته شده و مدنظر قرار گیرد تا شاید در آینده شاهد تحولات عمیق در میان کردها گردیم و در همین فرایند نظام عشیره ای کاملا دگرگون شده و از میان بر خیزد.

چنین روندی در کوبانی و دیگر مناطق کردنشین سوریه تا حدودی تجربه شده و حتی نتایج درخشانی از امر مشارکت عمومی از خود به جا گذاشته است.

رفراندوم اقلیم چه «تجربه» ای برای کردها دارد؟

رضا علیجانی



بعضی تحلیل‌ها نیز به نقد زمان اجرای رفراندوم و محاسبات اشتباه نهفته در آن و به خصوص عدم هماهنگی و اتحاد داخلی و نیز محاسبات نادرست در رابطه با پشتیبانی خارجی (به خصوص از سوی آمریکایی‌ها) اشاره می‌کردند. و البته تحلیل‌های کلان‌تری هم مشاهده می‌شد که اصل رویا را به زیر سؤال می‌برد و معتقد بود اساساً نه واقعیات تاریخی گذشته و نه

هنگام برگزاری رفراندوم اقلیم کردستان عراق طی چهار یادداشت (در کانال تلگرام) و یک مقاله به این اتفاق در حال جریان، از منظر منافع ملی ایران پرداختم. هر چند نیم‌نگاهی نیز به درون ماجرا داشتم. ماجرای که از یک «رویای کردی» که از درد هجری که کشیده اند، نشات می‌گیرد. رویایی که از دور دل می‌برد و از نزدیک زهره. عشقی که آسان نمود اولی افتاد مشکل‌ها. اما در هر حال مای ایرانی با این اتفاق در کشور همسایه باید طبق «صلاح مملکت خویش خسروان دانند»، برخورد کنیم.

اما خیزی که برای تحقق این رویا برداشته شد به سرانجامی تقریباً غیرمنتظره منجر شد و شاید به نوعی آن را به یک «تجربه» تبدیل کرد. تجربه‌ای برای کردها و شاید هم برای همگان. در این نوشته نگاهی به این تجربه می‌اندازیم.

پس از شکست رفراندومی که مسعود بازرانی اعلام کرده بود وی از ریاست اقلیم با یک سخنرانی که عامل شکست را به جریان داخلی رقیب نسبت داد، کناره گرفت، عقب نشینی جریان کردی دیگر از کرکوک. البته آقای بازرانی سخنی از عقب نشینی مشابه جریان خویش از دیگر مناطق به میان نیاورد. برخی نیز به یک کودتای درونی در جریان حزب اتحادیه میهنی در همسویی با دولت مرکزی و ایران اشاره کردند. یعنی عقب نشینی را به گردن بخشی از جریان اتحادیه انداختند.

کاربرد کلمه «خیانت» در میان کردها به سهولت صورت می‌گیرد. و این بار نیز تحلیل‌ها و سخنرانی‌ها مملو از این تعبیر تند بود.

بعضی نیز نوک تیز این انگ بزرگ را به سوی هر دو جریان کردی گرفتند. هر دو جریان به مردم و رویای شان پشت کردند و حاضر به پرداختن هزینه در این رابطه نبودند. خراب کردن رقیب مغرور و تکرو داخلی بر اتحاد در برابر جریان مقابل ارجحیت داشت. و یا رفاه زدگی و آب زیر پوست رهبران و بخش مهمی از پیشمرگان رفتن را عامل این شکست می‌دانستند.

توازن نیروهای سیاسی کنونی پیگیری «استقلال» را تجویز نمی‌کند (و می‌پرسیدند اصلاً از کجا معلوم خواسته اکثریت مردم کرد باشد؛ آنها آزادانه با نظریات موافق و مخالف مواجه نشده‌اند و میزبان مشارکت و آراء در شمال و جنوب اقلیم نیز نامتوازن است)، بنابراین بهتر آن است که تلاش شود در همین قالب‌های سیاسی مرسوم و متداول موجود حداکثر منافع برای مردم کرد پیگیری شود و بدست آید. بعضی نیز از ابتدا و از اساس معتقد بودند که در زمانه جهانی شدن و اتحاد ملل و دول نباید ساز جدایی زد بلکه باید به تقویت پیوندها و از آن معبر، بدست آوردن حقوق بیشتر برای مردم کرد پرداخت. برخی نیز معتقد بودند دولت اقلیم اصلاً حداکثر امتیازات را داشته و نیازی به استقلال وجود ندارد و اعلام استقلال بیشتر برای باقی گذاردن نامی در تاریخ از سوی رئیس دولت اقلیم بوده است و یا حتی برای پوشاندن ضعفها و فسادهای داخلی دولت. بنابراین انبوهی از تحلیلها در طول برگزاری رفراندوم و به خصوص پس از آن به عرصه افکار عمومی عرضه شده است که می‌توان با آنها یا بخش‌هایی شان موافق یا مخالف بود. اما بگذریم در ورای این همه تحلیل و نکات متعدد و متنوع شان به سه نکته راهبردی مهم به عنوان «تجربه»

ای کردی (و فراکردی) که می‌توان از این رخداد برگرفت، بپردازیم. برای مردم کرد که در طول تاریخ شان شکست‌های متعددی را علیرغم تلاش‌ها و فداکاری‌های فراوان و گاه بی‌نظیرشان تجربه کرده‌اند، جمع بندی و درس آموزی از این رخداد و تجربه نهفته در آن شاید ضروری‌تر از هر امر دیگری باشد. **الف- نیاز به نوسازی ساختار عشیره‌ای، چرخش نخبگان و دموکراسی درونی**

در اولین یادداشت از نوشته‌های دوران برگزاری رفراندوم آمده بود «ساختار سیاسی دولت اقلیم ترکیبی است از نظام طایفه‌ای و عشیره‌ای با نظام جمهوری. در شمال (اربیل) این نظام به شدت بسته هم هست. مدت‌ها بود که پارلمان اقلیم تعطیل بود. ریاست اقلیم نیز بدون انتخابات مجدد استمرار یافته است. اختلاف دو حزب بارزانی و طالبانی را نیز نباید فراموش کرد.»

اینک انبوهی از تحلیل‌ها وجود دارد که عقب ماندگی سیستم سیاسی درونی هر دو جریان کردی اقلیم را به طور مستند و مفصل بیان می‌کند. توزیع پست‌های دولتی و اداری به نسبت نزدیکی به رئیس و راس هرم عشیره؛ ملوک‌الطوایفی درونی و به خصوص فساد اقتصادی و مالی نهفته در این روابط که در ماه‌های اقامت در اقلیم کردستان عراق شاهد تکرار مکرر آن از زبان اقشار مختلف مردم بودیم.

رهبران و احزاب کردی باید اتکای اصلی شان روی مردم شان باشد. روی همسبندی درونی و وحدت ملی که جز از دموکراسی درونی و چرخش نخبگان و غلبه نظام جمهوری بر سیستم عقب مانده و عشیرگی موجود بر نخواهد آمد.

در همین راستا باید نگاه توسعه محور و تحزب گرایی مدرن جایگزین نگاه و سیستم عقب مانده نظامی گرایی و پیشمرگ محوری و ملوک الطوائفی نظامی-سیاسی شود. سطح فرهنگی و آموزشی کنونی مردم کرد و به خصوص نسل جوان آن آمادگی زیادی برای پذیرش این مدل نوین به جای عشیره-خانواده سالاری قدیم دارد. مناسبات عقب مانده ای که عامل اصلی فساد اقتصادی است و صدای اکثر مردم را هم در آورده است. تحمیلکردگان کرد زیادی هستند که بیکارند و در صورت حاکمیت شایسته سالاری می توانند خون تازه ای به رگهای نظام اداری-سیاسی و مدیریت برنامه محور و توسعه گرای دولت اقلیم بدوانند.

جایگزینی نگاه توسعه گرا و شایسته سالار آنگاه می تواند برای بخش نظامی و پیشمرگان نیز جایگاه جدیدی تعریف کند و به نوسازی تسلیحاتی و نیز تهیه تسلیحات مدرن از بازارهای مختلف جهانی و یا حتی تولید آنها بیندیشد.

نگاه به غرب (یا قدرت های منطقه ای از جمله ایران، ترکیه و یا اسرائیل) که در احزاب و رهبران کرد به خصوص پس از فروپاشی شوروی (که دایره بازی میان قطبهای متضاد را هم محدود کرده است)؛ باید جای خود را به اتکای ملی به مردم کرد بدهد. در گذشته این نگاه به بیرون با «احساسات محوری» خاص کردی و محاسبات نادرست و اغراق آمیز (چه در بزرگ دیدن یک طرف و چه در کوچک دیدن طرف دیگر)، «تشدید» هم می شده است. شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که نگاه و اتکای ملی به معنای انزواگزینی نیست. رهبران و احزاب کردی هم مثل بقیه مردم جهان می توانند با دیگران رابطه معقول و هوشمندانه و مبتنی بر منافع شان داشته باشند. این البته فرق دارد با ورود به بازی بزرگان و استفاده ابزاری از سوی آنان و در نهایت بی کلاه ماندن سرشان علیرغم همه تلاش ها وفدارکای های سخت و بی شائبه شان.

ویژگی دیگر همین وضعیت، تغییر جبهه و جهت های ناگهانی است که رهبران و احزاب کردی در این بازی به اجبار و اختیار بدان دست می زدند (و تعبیر تند «خیانت» نیز در همینجا زاده می شده است) و نتیجه سوم این فرایند نیز گاه درگیری ها درونی تا سرحد خشونت های خونین بوده است.

تلخی ضعف و استیصال کردها و پناه بردن به قدرتی در این سو یا آن سوی یک بازی و یک جدال (مثلا یکی از دولت های ایران یا دولت مرکزی عراق-صدام-) برای داشتن ملجا و مامنی برای حفظ جان و امنیتی حداقل؛ فرایند تکراری تراژیکی را برای کردها به ارمان آورده است.

تثبیت به این «قدرت» ها گاه منطقه ای بوده است (حکومت شاه ایران و جمهوری اسلامی و یا بعث عراق) و گاه جهانی (قدرت جهانی شوروی و یا آمریکا).

ظاهرا خصایص سه گانه یاد شده همچنان در پس

این در حالی است که طبقه متوسط نوگرا و مشارکت جو و مستقلی در حال رشد است که در نهادهای مدنی و مطبوعات مستقل و محافل روشنفکری خود می نمایند. باید راهی برای راه یافتن این بخش به درون قدرت گشوده شود. پیدا کردن راه حل برای این امر و به عبارت دیگر دموکراتیزه کردن اداره احزاب و دولت اقلیم وظیفه مبرم روشنفکران و فعالان سیاسی و مدنی کردی است.

ب- توسعه محوری و کارشناسی کردن برنامه های دولت

به موازات دموکراتیزه کردن احزاب و دولت کردی و چرخش نخبگان و خروج آن از حالت عشیرگی و راه یافتن تحصیل کردگان و نخبگان مرتب رو به ازدیاد کرد به درون ساختار اداری و دولت اقلیم؛ باید وضعیت مدیریت اقلیم و به خصوص اداره اقتصادی آن دچار تحول بنیادی شود. در یادداشت های قبلی آمده بود که «اقتصاد دولت اقلیم کردستان که چند

ماجرای همه پرسی از یک «رویای کردی» که از درد هجری که کشیده اند، نشات می گیرد. رویایی که از دور دل می برد و از نزدیک زهره. عشقی که آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها. اما در هر حال مای ایرانی با این اتفاق در کشور همسایه باید طبق «صلاح مملکت خویش خسروان دانند»، برخورد کنیم.

ماهی در آنجا زیسته ام اقتصادی کاملا واردات محور است. واردات همه چیز با درآمد نفت (اینک ۱۷ درصد در آمد نفت عراق نصیب آنهاست). ما به جز آب معدنی و چند محصول کشاورزی همه چیزمان را ایرانی و ترکی و ... می خریدم. این روش میراث دوره صدام است. سیستم اقتصادی اقلیم به شدت فاسد هم هست. بخش زیادی از مردم به این فساد اعتراض دارند.»

دولت اقلیم نیاز مبرم به نگاه کارشناسی و توسعه محور دارد. گرفتن پول از دولت مرکزی و یا جمع آوری درآمدهای گمرکی و یا کسب در آمد از فروش مستقیم نفت و امثال این ها و توزیع پول در جامعه حکایت از یک اقتصاد سراسر بیمار دارد که از قضا متناسب با ساختار عشیره ای احزاب و دولت و توزیع رانت به صورت سلسله مراتب نزدیکی بدان است.

اصلاح ساختار سیاسی و اقتصادی لازم و ملزوم یکدیگرند. یکی بدون دیگری هیچ گاه اصلاح نخواهد شد. تا شایسته سالاری حاکم نشود و وضعیت ملوک الطوائفی سیاسی - اداری و حتی نظامی! از بین نرود کردستان عراق توسعه نخواهد یافت و تا نگاه توسعه محور جا نیفتد و حاکم نشود و دولت نخواهد به تولید بیندیشد و خود را از درآمدهای بادآورده مستقل کند، چرخش نخبگان و تحول سیاسی - اداری و غلبه نظام جمهوری بر نظام عشیرگی اتفاق نخواهد افتاد.

پ- خوداتکایی و ملی اندیشی و خروج از مدار دگراتکایی

در نوشته های قبل به تاریخ و شرایط مردم کرد که باید «درک»ش کرد اشاره شده است. به ستم های مضاعفی که تحمل کرده اند؛ به خاطرات تلخ؛ به ورود به بازی بزرگان و بی کلاه ماندن سرشان در فرجام و....

یک مسئله مهم در امتداد تاریخ پر از رنج و تلاش و مبارزه و فداکاری کردها، توجه و گاه محاسبه بیش از حد و اتکای برخی رهبران آنان به بزرگان بازی ای بوده است که آنها نیز بدان ورود می کردند.

ذهن و پشت رفتار برخی احزاب و رهبران کردی حضوری فعال دارد. شاید اینک وقت آن رسیده است که در ورای آخرین تجربه تلخ و شکست رویایی که به هر حال در فراندوم اخیر دنبال می شد، یک بار برای همیشه روشنفکران و فعالان سیاسی آگاه و دلسوز و دوراندیش کرد، این راهبرد را که به اختیار یا به اجبار از سوی بعضی رهبران و احزاب کردی دنبال می شده به طور بیطرفانه (و بدون پیش داوری های منفی یا مثبت اغراق آمیز)، مورد ارزیابی و نقد و تجدید نظر قرار گیرد.

قابل پنهان کردن نیست که در ورای سخنرانی ها و شعارهای برخی رهبران کرد طرفدار برگزاری فراندوم، محاسبه نادرستی روی حمایت آمریکا و برخی قدرت های منطقه ای (ترکیه و اسرائیل) از این تصمیم مهم وجود داشت. در میان کردها این جمله

برای مردم کرد که در طول تاریخ شکست های متعددی را علیرغم تلاش های فراوان شان تجربه کرده اند، جمع بندی این رخداد و «تجربه» نهفته در آن ضروری تر از هر امر دیگری است. به سه نکته به عنوان «تجربه» ای کردی (و فراکردی)، می پردازم:

الف- نیاز به نوسازی ساختار عشیره ای، چرخش نخبگان و دموکراسی درونی

ب- توسعه محوری و کارشناسی کردن برنامه های دولت اقلیم

پ- خوداتکایی و ملی اندیشی و خروج از مدار دگراتکایی

در مقطعی که در آن به سر می بریم قدرتهای جهانی و منطقه ای از نیروی انسانی کردی برای عقب راندن داعش بهره بردند. تا این هنگام تسلیحات چندانی به کردها داده نمی شد. ارسال تسلیحات کمک بزرگی برای کردها بود و آنها را از خطر ویرانگر دشمن مشترک یعنی داعش نجات داد. اما جانفشانی های کردها نیز در این میان نباید نادیده

جلال طالبانی معروف است که کردها متحدی به جز کوه های شان ندارند. اما آیا در عمل نیز چنین بوده است؟ به نظر می رسد اینک وقت آن رسیده است که این شعار رویایی به واقعیت نزدیک شود. این امر با احساس و شعر و سرود اتفاق نخواهد افتاد و نیازمند یک تحلیل و همسویی جمعی و یک وجدان ملی و به دنبال آن، یک برنامه ریزی دقیق و استراتژیک است.



بسیاری از کردهای عراقی ذهن و قلب زخم خورده ای دارند. زخمی که می پندارد از شمشیری دو شاخه بوده است: خنجری از درون و بیرون؛ خودی و بیگانه. ایکاش دولت مرکزی عراق این زخم را اولاً فهم کند و ثانیاً درمان.

ایکاش دولت مرکزی عراق این زخم را اولاً فهم کند و ثانیاً درمان.

در ایران نیز فراندوم اقلیم مورد توجه و پیگیری هیجانی بخش مهمی از مردمان کرد ایرانی بود. نادیده گرفتن این امر به هر دلیلی امری کاملاً بر خطاست. شاید مهمترین بخش مربوط به مای ایرانی در قضیه فراندوم اقلیم، جدا از روابط حسن همجواری ریشه داری که باید با سران و احزاب و مردم کرد عراق داشته باشیم و از آسیب خوردن بدان بیمناک باشیم؛ مسئله هموطنان کرد ایرانی ماست که صاحبان و میزبانان کهن این سرزمین بوده اند. بخش قابل توجهی از آنان برخورد حاکمان ایران و به خصوص نظامیان دست اندرکار در عراق با مسئله فراندوم در اقلیم و سوگیری یک جانبه آنان به سمت دولت شیعی عراق و ظاهر شدن به عنوان یک طرف دعوا به جای نقش مشفقانه و میانجی گرانه را نمی پسندند. اگر نگوئیم کینه ای پنهان هم به دل دارند. در این رابطه تاسی به بهت و اعتراض بخشی از کردهای عراق و احساس شان نسبت به حشدالشعبی و حامیانش در میان سپاهیان مداخله گر ایرانی می کنند.

ایکاش دولتمردان ایرانی نیز این حس را بفهمند و این یکی را حداقل التیامی بخشند. جدا از تبعیضات دوگانه و سه گانه ای که در رابطه با این بخش از هموطنان مان به خاطر زیست جغرافیایی پیرامونی و نیز تعلقات مذهبی (و قومی و زبانی) شان متحمل شده اند.

همگان باید از فراندوم اقلیم درس بگیرند: کردهای عراق، کردهای ایران؛ فعالان سیاسی و مدنی و حکومت ایران. در درس آموزی آخری ناامیدتر از بقیه هستیم!

فراندوم اقلیم «تجربه» ای برای همه کردها
در نوشته های قبلی تاکید شد که پیشینه و وضعیت کردها در عراق با ایران کاملاً متفاوت است. شاید کردها در هیچ کدام از چند پاره ای که اینک در سرزمینها و دولتهای مختلفی قرار دارد، شباهتی به بخش ایرانی نداشته باشند. ایران مام دیرین و میهن اصلی فرهنگی و سیاسی و نژادی کردها بوده است. بنابراین مسئله فراندوم اقلیم و استقلال طلبی کردها درعراق (بدون هر گونه ارزش گذاری مثبت یا منفی و اینکه به نفع یا به ضرر آنان است)، خاص کردهای عراق است و صورت مسئله کردی در کشورهای گوناگون، به خصوص با ایران واقعا متفاوت است.

با این پیش فرض ها اما؛ رخداد فراندوم در اقلیم کردستان عراق برای کردهای ایرانی، و بگذارید فراتر برویم؛ برای همه کنشگران سیاسی، حاوی درس و تجربه بزرگی است. این درس که صرف داشتن و خواستن یک مطالبه و یک رویا هر قدر هم ایده آل و مثبتش بدانی به تحقق آن منجر نمی شود. «با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود».

بحث ایده و مطالبه یک امر است و بحث برنامه و راهبرد بحثی دیگر. هر چند بین ایدئولوژی و استراتژی ارتباط هست اما این دو یکی نیستند و بلکه دو وادی کاملاً متفاوت اند. یکی بیشتر در حوزه عقل نظری است و دیگری در عقل عملی. حوزه اول عرصه مقایسه گزاره ها و ارزشها و صدق و کذب آنهاست با محوریت حقیقت و حقانیت و حوزه دوم عرصه اقدام و عمل است با محوریت موفقیت و شکست آنها. خلط این دو حوزه یکی از معضلات مهم فضای روشنفکری و سیاسی ما به طور عام و فضای کردی به طور خاص است. «تجربه» فراندوم اقلیم یک بار دیگر این درس بزرگ را البته با هزینه ای سنگین برای مردمان کرد عراق (که حتی بخشی از امتیازات قبلی خود را نیز از دست دادند)، در صریح ترین و رساترین شکل خود در برابر دیدگان همه قرار داد. ایکاش درس بگیریم. و نکته پایانی؛

ذهن و دل زخم خورده کردها نیازمند التیام است

بسیاری از کردهای عراقی ذهن و قلب زخم خورده ای دارند. زخمی که می پندارد از شمشیری دو شاخه بوده است: خنجری از درون و بیرون؛ خودی و بیگانه.

گرفته شود. ولی رهبران کرد شاید هنوز نیاموخته اند که در تحلیل صحنه سیاست بین داخل و بیرون توازن برقرار کنند. آنها همه چیز را یکسره در صحنه بیرونی و بازی جهانی می بینند و تحلیل می کنند و شاید به همین خاطر به اتحاد درونی کم بها می دهند و بالاتر و مهم تر از آن مردم خودشان را نمی بینند و یا از بالا به پایین و به صورت رعایای یک عشیره و طایفه بدانان می نگرند.

در حاشیه از این امر هم نگذریم که بخش قابل توجهی از چریک های کرد در هر دو حزب شمالی و جنوبی وقتی که از کوه و کمر پایین آمدند و به جای لباس کردی و چریکی، کت و شلوار صاحب منصبان بر تن کردند اندک تغییر شخصیت و ماهیت دادند. بعضاً فاسد شدند. بخشی از فرماندهان بیشتر ماه های سال در کشورهای خارجی و در رفاه کامل زندگی می کنند. این سبک زیست چندان با زیست نظامی همخوانی ندارد. در این میان وضعیت پیشمرگه های جوان البته متفاوت است. یکی از اصلاحات ضروری برای احزاب و دولت کردی اقلیم همین چرخش نخبگان نظامی و پیشمرگه است.

نقدی بر یکی از کلیشه های تحلیلی چپ سنتی در ایران

یکی از میراث های چپ کلاسیک و سنتی برای بخشی از روشنفکران و فعالان سیاسی ایرانی ساده سازی تحلیلی است. به نظر می رسد نقد چپ سنتی و کلاسیک برای همگان و به خصوص برای فعالان چپ دموکرات و توسعه گرا امری ضروری باشد چرا که به صورت خودآگاه و ناخودآگاه همچنان می تواند باعث ایجاد اشکال و کژفهمی در توصیف و تحلیل و در نتیجه ارائه تجویز و برنامه شود.

بلافاصله بعد از مطرح شدن مسئله فراندوم در اقلیم کردستان عراق شاهد ظهور و بروز انبوهی از تحلیل ها بودیم که مدعی آمریکایی بودن این طرح برای تحقق نقشه دیرین آنها برای موزائیکی کردن منطقه بود.

جدا از هر بحثی در باره صحت و سقم چنین نقشه های دیرینی، اما آنچه به وضوح در لحظه لحظه اخبار روشن بود مخالفت آمریکایی ها با این فراندوم و از قضا سکوت و برخورد دوپهلوی روسها با آن بود. اما اذهان عادت کرده به کلیشه های کلی که باید بر «هر» مصادیقی منطبق شود علاقه ای به دیدن اخبار روز و مشخص و مکرر نداشت. ایمان به فرمول های قبلی جلوی دیدن عینیات روشن را می گرفت. بگذریم از اینکه این نگاه اساساً همه امور جهان را در ید قدرت سرمایه داری و نقشه های بزرگ سرکرده آن یعنی آمریکا می بیند و نقش چندانی برای دیگر کنشگران از جمله عوامل منطقه ای قائل نیست. ذکر این نکته البته به معنای نادیده گرفتن نظام ناعادلانه جهانی و جهان خوارگی و افزون طلبی سرمایه داری و حتی بعضی نقشه ها و طرح های پنهان و آشکار آمریکایی ها نیست. بلکه توجه و تاکید بر این امر است که نباید چشم بر واقعیات مشخص بست و به فرمول های کلی درست و نادرستی که ذهن ها ساده سازانه و مومنانه بدان «عادت» کرده اند، اتکا و اکتفا کرد.

امید است این «یک» نمونه، همراه با دیگر اشتباهات قبلی برای اذهان بخش مهمی از نسل ما که وامدار میراث چپ بوده است درس آموز باشد و برای درست دیدن و توصیف و تجویزهای بعدی به کار آید.

نقد چپ سنتی و کلاسیک به خصوص برای فعالان چپ دموکرات و توسعه گرا امری ضروری است. چرا که همچنان می تواند باعث ایجاد کژفهمی در تحلیل و در نتیجه ارائه تجویز و برنامه شود. بلافاصله بعد از مطرح شدن مسئله فراندوم در اقلیم شاهد انبوهی از تحلیل ها بودیم که مدعی آمریکایی بودن این طرح برای تحقق نقشه دیرین آنها برای موزائیکی کردن منطقه بود. جدا از صحت و سقم چنین نقشه های دیرینی، اما آنچه به وضوح در لحظه لحظه اخبار روشن بود مخالفت آمریکایی ها با این فراندوم و از قضا سکوت و برخورد دوپهلوی روسها با آن بود. اما اذهان عادت کرده به کلیشه های کلی که باید بر «هر» مصادیقی منطبق شود علاقه ای به دیدن اخبار مکرر روز نداشت. بگذریم از اینکه این نگاه اساساً همه امور جهان را در ید قدرت سرمایه داری و نقشه های بزرگ سرکرده آن یعنی آمریکا می بیند و نقش چندانی برای دیگر کنشگران از جمله عوامل منطقه ای قائل نیست.

رفراندومی که آرزوها را بر باد داد!

علی کشتگر



در پی تشکیل قلمرو جداگانه کردی نبوده اند. برای نخستین بار، با شکست تاریخی ایران از عثمانی در نبرد چالدران (۱۵۸۴) بخش بزرگی از کردستان ایران زیر سلطه دولت عثمانی قرار گرفت. پس از تلاشی امپراطوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول فکر تشکیل دولت مستقل کردستان در میان کردهای رها شده از سلطه عثمانی نضج گرفت.

کردها هرچند در همه فراز و نشیب های تاریخ ایران و کشورهای همسایه حضوری چشمگیر داشته اند، اما هرگز دارای یک کشور و یک حکومت کردی مختص به خود نبوده اند. پیش از حمله اعراب به ایران، سرزمین های کردنشین معمولاً بخشی از امپراطوری پهلوانان ایران به شمار می رفته اند. پس از آن نیز مناطق کردنشین جزئی از قلمرو امپراطوری های عرب، و یا دولت های مقتدر عثمانی و ایرانی بوده اند. مورخان، زبان کردی و لهجه های اصلی آن را (کردی سورانی و کردی با دینی) شاخه ای از زبان فارسی و کردها را از کهن ترین اقوام ایرانی می دانند که از دوران مادها در ایران می زیسته اند. برخی از مورخان کردها را ادامه مادها که نخستین حکومت های ایران باستان را تاسیس کرده اند می دانند (ویکی پدیا)

جنگ و خونریزی به شکست انجامید. به این ترتیب در تاریخ صدساله اخیر که مبارزات کردها علیه حکومت های مرکزی ترکیه، عراق و ایران ادامه داشته، همه تلاش های رهبران کرد در تشکیل دولت مستقل از حکومت های مرکزی به سرعت شکست خورده و با ناکامی مواجهه شده اند. در حالی که همه این تلاشها در مقاطع تاریخی استثنایی معینی که حکومت های مرکزی به شدت تضعیف شده و شرایط منطقه ای و جهانی برای اعلام جدایی کردها از هر زمان مناسب تر بنظر می رسیده، صورت گرفته اند. اما در همه این موارد تلاش کردها برای تاسیس دولت مستقل کردی به سرعت موجب برانگیختن ناسیونالیسم در طرف مقابل و انسجام دولت و ارتش طرف مقابل شده است.

تضعیف دولت مرکزی ترکیه، کردهای این کشور را به تشکیل جمهوری مستقل کردستان (جمهوری آزارات) ترغیب کرد. پس از سالها مبارزه خونین علیه حکومت مرکزی ترکیه، جمهوری آزارات نخستین تلاش کردها در تشکیل دولت مستقل در تاریخ معاصر به شمار می رود. اما ترکیه با خشونت تمام این جمهوری نوپا را از میان برداشت و خاندان بدرخانیان را که سرچنانان آن بودند به شدت سرکوب کرد. در ایران نیز پس از جنگ جهانی دوم و در شرایط اشغال بخشی از خاک ایران توسط شوروی و ضعف حکومت مرکزی با حمایت دولت شوروی در تاریخ دوم بهمن ۱۳۲۴ جمهوری مهاباد اعلام موجودیت کرد که عمر آن ده ماه و ۱۴ روز بود. نابودی جمهوری مهاباد و اعدام قاضی محمد و دست یاران او شکست دومین تلاش کردها در تشکیل دولتی مستقل از قدرت های منطقه ای به شمار می رود.

پس از سقوط دولت ساسانی کردستان مثل سایر مناطق ایران به تصرف اعراب درآمد. کردها که اکثراً زرتشتی بودند به تدریج به اسلام گرویدند. درسال ۱۹۱۰ میلادی پوست پاره کهنه ای در کاوشهای روستای "هزار میرد" به دست آمده که در آن چهار بند سرود به زبان هورامی و با خط پهلوی نوشته شده است. برگردان این چهار بند شعر که یادآور حمله اعراب و کشتار کردهاست چنین است: معابد ویران و آتش ها خاموش شدند/ اعراب ستمگر ویران کردند/ زنان و دختران را به بردگی بردند/ آئین زرتشت کسی را ندارد/ بزرگ بزرگان خود را پنهان کردند/ دلیر مردان از روستای "پاله" تا "شهرزور" به خون درغلتیدند/ اهورمزدا به هیچکس ترجم نکرد... پس از حمله اعراب به ایران سرداران سرشناس و مقتدر کرد، از جمله صلاح الدین ایوبی نیز هرگز در پی تشکیل یک کشور جدا از خلفای بغداد برنیامدند. درست است که سلسله های ایوبیان، شادایان و حکومت های منطقه ای و محلی دیگری که در دوره های مختلف سده های میانی در بخشی از سرزمین های ایران مستقر بوده اند، به دست سرداران کردتبار تاسیس شده اند، اما ظاهراً هیچ یکی از این دولت ها

شکست کوششهای استقلال طلبانه کردها نمایانگر این حقیقت است که شرایط تاریخی و جغرافیایی مناطق کردستان با رویای استقلال طلبی مردم کرد سازگار است. اقلیم های مختلف کردستان در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه شباهت چندانی به سرزمین ها و کشورهای که زمانی مستقل بوده و بعداً زیر سلطه دولت های بیگانه قرار گرفته و به مستعمره تبدیل شده اند، ندارند. فقدان پیشینه تاریخ سیاسی مستقل از دولت های چهارگانه منطقه و چهار پاره شدن کردها در این کشورها و فقدان پیشینه و

ساختارهای زیربنایی تاسیس دولت، ظرفیت آنان را در هماهنگی برای ایجاد یک جنبش پی گیر و فراگیر ملی و ایجاد یک دولت پایدار کاهش داده است. دولت های منطقه نیز همان گونه که اشاره شد تاکنون، همواره توانسته اند؛ تلاشهای استقلال طلبانه

فرایندهای دموکراسی در کشورهای منطقه داشته ام. قاسملو عمیقاً بر آن بود که جدایی کردها از کشورهای منطقه نه مطلوب است و نه ممکن. او از خودمختاری کردها دفاع می کرد و بر آن بود که این خواست نیست مستقیم، بلکه تحقق دموکراسی

می گفت به دنبال راهی هستیم تا از طریق مذاکره به همه بفهمانیم که تجزیه طلب نیستیم و به ایرانی بودن خود می بالیم، تا اگر بتوانیم جمهوری اسلامی را به پذیرش خود مختاری کردها قانع کنیم و مبارزه مسلحانه را که نتیجه ای هم ندارد تعطیل کنیم. آخرین صحبت های ما (من با سه تن از رفقای که هم اکنون در پاریس زندگی می کنند) با دکتر قاسملو سه روز پیش از ترورش در اطریش بود. ما البته در آن زمان اصرار قاسملو به مذاکره با جمهوری اسلامی را قبول نداشتیم. قاسملو اما برای پیشبرد نظرات درست خود که نتیجه تجربه یک عمر مبارزه و تلاش او بود به راه نادرست مذاکره پنهانی با جمهوری اسلامی گام گذاشت و جان خود را هم در آن قمار از دست داد.

مبارزات کردها بویژه تلاشهای یکصد ساله گذشته آن نشان می دهد که مطالبات آنان، خود مختاری و حتی استقلال ریشه در آرزوها و رویاهای دیرینه کردها دارد و با وجود موانع تاریخی سرسختی که در برابر آن قرار دارد، امری نیست که از متن تحولات سیاسی منطقه حذف شود. منتها تحقق این مطالبات با رشد فرایندهای دموکراتیک در کشورهای منطقه تناسب مستقیم دارد و به این اعتبار می توان گفت سرنوشت کردها با سایر مردم منطقه به هم گره خورده است. نمی توان مدعی طرفداری از حقوق بشر بود، اما با نفس مطالبات کردها حتی اگر تشکیل یک دولت مستقل کردی باشد مخالفت کرد. صلح، پیشرفت و ترقی منطقه اما با واگرایی و جدایی ها که منشاء تنش ها و جنگ های قومی است منافات دارد. خاورمیانه به پیشرفت فرایندهای دموکراتیک و هم گرایی دولت-ملت ها نیازمند است و حل مساله قومیت ها از جمله مساله کردستان نیز در چنین فرایندی قابل حل و فصل است. نزدیکی و هم گرایی دولت های منطقه و گذار به دموکراسی پیش شرط ضروری حل مساله کردستان است. دکتر قاسملو و دکتر سعید شرافکندی به همین نتیجه رسیده بودند. ترور جنایتکارانه آنان توسط جمهوری اسلامی فقط به گرایش جدایی طلبانه خدمت کرد. تا زمانی که دموکراسی در مفهوم عمیق و همه جانبه خود در کشورهای منطقه استقرار پیدا نکرده، جنبش های استقلال طلبانه کرد محکوم به شکست اند و هر گونه مبارزه و تلاشی در این راستا به زیان صلح و فرایندهای دموکراسی خواهانه تمام می شود.

برای نخستین بار، با شکست تاریخی ایران از عثمانی در نبرد چالداران (۱۵۸۴) بخش بزرگی از کردستان ایران زیر سلطه دولت عثمانی قرار گرفت. پس از تلاشی امپراطوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول فکر تشکیل دولت مستقل کردستان در میان کردهای رها شده از سلطه عثمانی نضج گرفت. تضعیف دولت مرکزی ترکیه، کردهای این کشور را به تشکیل جمهوری مستقل کردستان (جمهوری آراارات) ترغیب کرد. پس از سالها مبارزه خونین علیه حکومت مرکزی ترکیه، جمهوری آراارات نخستین تلاش کردها در تشکیل دولت مستقل در تاریخ معاصر به شمار می رود. اما ترکیه با خشونت تمام این جمهوری نوپا را از میان برداشت و خاندان بدرخانیان را که سرجنابان آن بودند به شدت سرکوب کرد.

در کشورهای مربوطه دارد. به همین دلیل نیز او طراح شعار دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان بود و اصرار داشت که استراتژی و سیاستهای حزب باید در چارچوب همین هدف تدوین شوند. از پافشاری برخی از گروههای سیاسی در دفاع از جدایی و استقلال کردستان برافروخته می شد و می گفت من اجازه نمی دهم کسی خودش را از من ایرانی تر بداند. در فرصت های مختلفی به این موضوع اشاره داشت که به دوستان راه کارگر گفته است که اصرار آنان بر حق کردها برای جدایی را قبول ندارد و آن را در خدمت رشد ناسیونالیسم و بهره برداری سیاسی جمهوری اسلامی می داند. قاسملو پس از عمری مبارزه به این نتیجه رسیده بود که اساساً وابستگی به یک دولت برای پیشبرد جنگهای چریکی و مبارزات مسلحانه علیه دولتی دیگر همواره به زیان کردها تمام شده و صرفاً آنان را به وسیله ای برای پیشبرد اهداف دولتهای رقیب تبدیل کرده است. در این مورد او ملامصطفی بارزانی را هم مثال می زد که شاه از او برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کرد و دست آخر هم پس از معامله با صدام پروبال بارزانی را چید.

کردها برای دامن زدن به حس ناسیونالیستی مردم غیرکرد و سرکوب این گونه تلاشها بهره برداری کنند. فراندوم اقلیم کردستان به جای آن که کردها را متحد کند، مخالفان جدائی اقلیم را در عراق و منطقه متحد کرد. امری که برگزار کنندگان فراندوم را غافلگیر کرد. سقوط حکومت بارزانی یکبار دیگر نشان داد که تشکیل دولت مستقل کردی در کردستان هنوز و هم چنان برای یک دوران طولانی، رویایی دست نیافتنی است. این شکست احتمالاً موجب افت گسترده و طولانی مدت جنبش های جدایی طلبانه کرد در همه کشورهای منطقه خواهد شد. زنده یاد دکتر عبدالرحمن قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان ایران که شناخت عمیقی از تاریخ کردستان و علل شکستها و ناکامی های کردها داشت، بر آن بود که بدون استقرار دموکراسی در کشورهای ایران، ترکیه و عراق تحقق مطالبات کردها ممکن نیست. با کاک دکتر و پس از او با دکتر سعید شرافکندی بحث های مفصلی درباره مطالبات کردستان، اهداف حزب دموکرات و نسبت مطالبات کردستان با پیشرفت



فدرالیسم یا استقلال قومی و تبعات آن

همایون مهمنش



تجزیه یوگسلاوی سابق دیده ایم. کشمکش هایی که در این سرزمین از سال ۱۹۹۱ شروع شد در قالب جنگ های اسلوونی، کروات، بوسنی، کوزوو با کشتار مردم و جنایت علیه بشریت تا سال ۲۰۰۱ ادامه یافت. جنگهایی که تنها پس از دخالت نظامی و فشار آمریکا و کشورهای اروپایی پایان گرفتند.

تحلیلگر آلمانی گوستاو سابت (Gustav Seibt) مطلبی در باره استقلال طلبی بخشی از مردم کاتالونی از اسپانیا در روزنامه زودویچه تسایونگ ۹ اکتبر ۲۰۱۷ منتشر کرد که در

آن از یک سخنرانی سیاستمدار آلمانی، رالف دارندورف (Ralf Dahrendorf) در سال ۱۹۹۱ در باره یوگسلاوی، یاد کرده است. دارندورف در آن سخنرانی جنگهای خونینی را که در یوگسلاوی سابق برای پاکسازی و حتی کشتار قومی صورت گرفت پیش بینی کرده و گفته بود:

«حق تعیین سرنوشت خطرناک می شود وقتی می خواهید همگونی قومی را تحمیل کنید. علت تمایل به بازگشت به واحدهای تاریخی و همگون قبیله ای این است که اعضا قوم نمی خواهند یا نمی توانند زندگی در جوامع غیر همگون را تحمل کنند. آنها به دنبال افراد شبیه - یا تا حد امکان شبیه - به خود می باشند.»

سابت ادامه می دهد:
«دارندورف مفاهیم خود مانند "جامعه قومی یا ایلی" (Stammesgesellschaft) یا "موجودیت قومی" را با دقت انتخاب می کند. این مفهوم با تفکر سیاسی کارل پوپر، از لیبرال ترین معلمان دارندورف، با "جامعه باز" که در آن انسانهای متفاوتی با حقوق مساوی در کنار هم زندگی می کنند، در تقابل قرار دارد.

"حکومت ناهمگون ملی" بزرگترین دستاورد تمدن سیاسی است. حکومت های اروپایی عموماً ناهمگون، حامل تفاوت های درونی بسیار، ادیان مختلف و گویش های متفاوت، اقلیت و اکثریت ها هستند. حکومت

همه پرسی استقلال اقلیم کردستان عراق در ۳ مهر ۱۳۹۶ (۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷) برگزار گردید. پیش از آن هم روشن بود که عراق، ترکیه و ایران از اعلام استقلال اقلیم کردستان و ایجاد کشوری جدید در عراق با تمام قوا جلوگیری خواهند نمود. در واقع هم جدایی اقلیم از عراق منافی تمامیت ارضی این کشور بوده و می توانست باعث آغاز کشمکش های جدید، به هم ریختن مرزها و چالشی دیگر برای صلح و آرامش در خاورمیانه باشد.

متاسفانه آقای بارزانی علیرغم همه هشدارها همه پرسی را عملی ساخت و دیری نپایید که ارتش عراق کرکوک و بخش های دیگری از مناطق تحت فرمانروایی اقلیم را، که بیش از محدوده شناخته شده برای کردستان عراق بود، اشغال نمود. پیشمرگه ها مقاومتی نشان ندادند و به این ترتیب از جنگی جدید در منطقه جلوگیری شد. مدتی بعد آقای بارزانی استعفای خود را از سمت ریاست اقلیم کردستان عراق اعلام نمود و در روزهای اخیر هم اقلیم رای دادگاه عالی عراق مبنی بر ممنوعیت جدایی را پذیرفت.

طی چند دهه گذشته برخی گروههای سیاسی کرد در ایران و عراق "فدرالیسم" و "استقلال" را راه حل مشکلات کردها دانسته و آن را هدف نهایی مبارزات خود قلمداد کرده اند. آنها در ایران هم قائل به تقسیم کشور به مناطقی متعلق به اقوام کرد، بلوچ، آذری، عرب و "فارس" هستند. با سخنی دیگر فدرالیسم مورد نظر آنها قومی است و خواهان خودمختاری خطه هایی متعلق به اقوام می باشند.

می دانیم که فدرالیسم قومی با فدرالیسم استانی که در کشورهایی مانند آلمان، آمریکا و سوئیس برقرار است تفاوت دارد. در فدرالیسم استانی قومیت، نژاد و دین و غیره تاثیر و نقشی در تقسیم بندی های استانی ندارد و در قوانین استانها نیز همه مردم حقوق مساوی دارند.

استقلال قومی هم مانند فدرالیسم قومی به معنی ایجاد سرزمینی از یک قوم با یک دولت قومی است. در جهانی که با رشد جمعیت هر روز تنگ تر و فشرده تر میشود و مردم با قومیت، اصل و نسب، نژاد، زبان، زادگاه و باورهای مذهبی متفاوت هر روز بیشتر مخلوط می شوند، تحقق خواست یک نظام همگون قومی هر روز مشکل تر می شود و می تواند به پاکسازی و کشتار و آوارگی مردم متفاوت از قوم حاکم بیانجامد. نمونه کوشش برای همگون سازی قومی را در دوران

ملی همگون، تخیل بسیاری از ناسیونالیست ها، تنها در سرزمین های کوچک و جایی که مردم به عنوان یک فامیل بزرگ، قبیله یا ایل زندگی می کنند، ممکن است ولی در جایی که جمعی از شهروندان هستند که در طول تاریخ رشد یافته و یکدیگر را مساوی می بینند، میسر نیست. تمام کوشش ها برای حاکم ساختن همگونی و هم شکلی در ملت های بزرگ به سرکوب های فجیع، پاکسازی های قومی و حتی قتل عام منجر گردیده است.

این راه حل که کشور را به واحدهای کوچکتر تجزیه کنیم تا فقط دولت های کوچک همگون باقی بمانند، یعنی "اروپایی متشکل از مناطق"، برای دارندورف لیبرال مطلوب نیست. زیرا "همگونی" با ایده "شهروند" که زندگی در تفاوت را میسر می سازد بیگانه است. تفاوتی که فقط زبان و اصلیت را منظور نمی کند بلکه تمام جنبه های دیگر که هر شهروند می تواند در آن با دیگران تفاوت داشته باشد، از جمله دین، اعتقاد سیاسی، جهان بینی و تمایلات جنسی را نیز در بر می گیرد. هرچه یک سرزمین کوچکتر باشد به همان نسبت مدارای آن نسبت به تفاوت ها کمتر می شود و ایده دموکراتیک تساوی توسط ایده همگونی قومی محدودتر می گردد.

مفهوم سیاسی مردم در دموکراسی به ایده نژاددوستانه قوم و قبیله تبدیل می شود. اگرچه این

ملی نیز بوده و آنها پیشنهاداتی در این زمینه ارائه کرده اند.

در اولین مجلس دوران مشروطه تشکیل "انجمنهای ایالتی و ولایتی" برای تشکیل شوراهای استان و شهرستان به تصویب رسید که تا کنون فقط در مورد شهرها به اجرا در آمده است. تشکیل شوراهای استانی و تفویض اختیارات لازم به آنها با الهام از قانون نامبرده وسیله ای برای بهره گیری از خرد جمعی به منظور رفع مشکلات استانهاست.

نمونه دیگر "عدم تمرکز امور اداری و واگذاری امور محلی به نهادهای انتخابی، از سطح روستا تا استان" از منشور پیششهادی ملیون ایران و سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور است (۳). به این ترتیب اجرای امور محلی به عهده نهادهای انتخابی و نه مسئولین اجرایی اعزام شده از مرکز گذاشته می شود. امری که

علیه دولت کشوری که در آن بودند مبارزه کنند. اما پس از انعقاد قرارداد الجزیره میان ایران و عراق، دولتهای نامبرده دست از پشتیبانی گروههای کرد برداشتند و آنها را بین زمین و آسمان رها کردند. کردهای عراق در اثر حملات و فشار صدام حسین تلفات زیادی دادند. در جریان همه پرسی اقلیم کردستان هم آقای بارزانی به پشتیبانی آمریکا و اسرائیل امیدوار بود. آیا علت اینکه گروه های کرد اجازه می دهند دولت های بیگانه از ایشان برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کنند و بعد از موفقیت، آنها را به حال خود رها سازند، همان هدف گذاری نادرست نیست؟

تاکید بر مبارزه مسلحانه به جای مبارزه سیاسی بدور از خشونت را نیز می توان نتیجه هدف گذاری یادشده و بی توجهی به این نکته دانست که امروز مبارزه مسلحانه هرچند می تواند برای دولت های مرکزی مشکلاتی

صفات بخش هایی از واقعیت را در بر می گیرد، اما روشن می کند که چرا از دید لیبرالسم، همگونی بیش از حد، مطلوب نیست. ... آزادی درونی صدمه می بیند وقتی آزادی در مرحله اول به عنوان آزادی بیرونی و آزادی وحدت ملی فهمیده می شود.

... در سال ۱۹۹۱ در اروپا فرآیند دیگری را نیز شاهد بودیم و آن اینکه بخش های مختلفی که از هم جدا می شدند می خواستند در عین حال در اروپای بزرگ باقی بمانند و مایل نبودند نتایج مادی تجزیه را تحمل کنند. از یکسو می خواستند در کنار هم و همگون باشند و از سوی دیگر و همزمان، خواهان استفاده از مزایای یک نظم اقتصادی بزرگ بودند. (پایان نقل قول از گوستاو سایبت).

پس از بررسی مشکلات عام فدرالیسم قومی یا استقلال قومی به همه پرسی اقلیم کردستان عراق باز می گردیم. اقلیم از سال ۲۰۰۵ به بعد طبق قانون اساسی فدرال عراق، استقلال کامل داخلی داشت. با وجود این، وضعیت امروز اقلیم را از قول آقای هندرن فرج هورامی (۱)، خبرنگار و تحلیل گر سیاسی مستقل کرد عراق بخوانیم:

«بحران های اقتصادی داریم، نیروهای پیشمرگ یکی نیستند، نیروهای پلیس یکی نیستند، درست است. حکومتی هست به نام حکومت اقلیم کردستان ولی در مناطق زیر سلطه اتحاد میهنی، بارزانی هیچ کاره است و در مناطق زیر سلطه پارتی، اتحاد میهنی هیچ کاره است. دو اداره متفاوت دولتی در اداره اقلیم کردستان بود».

با در نظر گرفتن اینکه علاوه بر این آقای بارزانی و یارانش در این دوران از راه صادرات و فروش غیرمجاز نفت موفق به ایجاد صدها شرکت تجاری و تولیدی (۲) در ترکیه و عراق و دیگر کشورهای همجوار شده اند، نمی توان از استقلال داخلی اقلیم کردستان عراق به عنوان تجربه ای موفق یاد کرد.

در مورد ایران تردیدی نیست که زورگویی ها و تمامیت خواهی جمهوری اسلامی، وضعیت اسفبار معیشتی، گرانی و بیکاری در تمام کشور، به ویژه مناطق مرزی، پایمال کردن حقوق و آزادی های مردم و سرکوب هرگونه حرکت اعتراضی، بهترین زمینه سازی برای جدایی طلبی است. جمهوری اسلامی با تبعیض و سرکوب و بی توجهی به وضعیت زندگی و نیازهای مردم، به ویژه مناطق مرزی کشور، این تفکر را در برخی ایجاد و تقویت می کند که تنها با جدا کردن حساب خود از سایر مردم ایران می توانند مشکلات شان را حل کنند. در رابطه با کردها این وضعیت، اگرچه به درجات متفاوت، در کشورهای عراق، ترکیه و سوریه نیز حاکم است.

اما همانطور که اشاره شد هدف قرارداد فدرالیسم قومی یا استقلال قومی با مفهوم جامعه باز در تقابل است، راه به آزادی و رفاه نمی برد و چه بسا نتایجی به بار می آورد که نه تنها برای مردم کرد بلکه برای سایر مردم منطقه نیز فلاکت بار است. هدف گذاری نادرست می تواند باعث سیاست ها و اقداماتی سوال برانگیز گردد. در زیر به دو نمونه از این سیاست ها مانند دل بستن به کمک خارجی و تاکید بر مبارزه مسلحانه به جای مبارزه سیاسی به دور از خشونت می پردازیم.

قاضی محمد از رهبران برجسته کرد و پایه گذار جمهوری مهاباد به شوروی امید بسته بود ولی زمانی که جمهوری مهاباد مورد تهدید ارتش ایران قرار گرفت، شوروی اقدامی نکرد. حزب دموکرات کردستان ایران مدت ها از کمک عراق برخوردار می شد و کردهای عراق از محمدرضا شاه کمک می گرفتند. هر دو برای اینکه

هدف قرارداد فدرالیسم قومی یا استقلال قومی با مفهوم جامعه باز در تقابل است، راه به آزادی و رفاه نمی برد و چه بسا نتایجی به بار می آورد که نه تنها برای مردم کرد بلکه برای سایر مردم منطقه نیز فلاکت بار است. هدف گذاری نادرست می تواند باعث سیاست ها و اقداماتی سوال برانگیز گردد. در ادامه به دو نمونه از این سیاست ها مانند دل بستن به کمک خارجی و تاکید بر مبارزه مسلحانه به جای مبارزه سیاسی به دور از خشونت می پردازیم.

سبب عدم تمرکز و تقسیم بهتر قدرت در کشور می شود.

جبهه ملی ایران در منشور خود همچنین پیشنهاد تشکیل مجلس مهستان به موازات مجلس شورای ملی که هر استان نمایندگانی به آن اعزام می دارد را داده است (۴). نقش چنین مجلسی، کنترل و نظارت بر اجرای امور کل کشور و قانونگذاری برای آن است.

تحقق این پیشنهادات ساختاری و پیشنهادات مشابه نه تنها به مردم استانهای کشور امکان می دهد در اداره امور محلی خود شرکت کنند، بلکه همچنین زمینه ساز رشد و آموزش کادرهای سیاسی بیشتری در کشور خواهد بود. کادریایی که میتوانند برای حل مشکلات کل جامعه و کشور نیز موثر باشند.

تحقق دموکراسی در ایران و تغییرات ساختاری لازم در کنار تحولات اساسی دیگر بدون مبارزه سیاسی متشکل و هدفمند در همه سطوح و همکاری تمامی بخش های جامعه میسر نمی شود. در این مسیر به ویژه گروه ها و مبارزان دموکرات کرد که در مبارزات سیاسی تجربه دارند، می توانند نقش قابل توجهی ایفا نمایند.

همایون مهمنش

۲۹ آبان ۱۳۹۶ برابر ۲۰ نوامبر ۲۰۱۷

hmehmanech@online.de

http://homayoun.info

*آقای هندرن فرج هورامی: <http://melliun.org/>

۱۴۱۷۲۲/iran

<http://www.ghatreh.com/news/nn39481>

AXDXZBYZDAZB1ZDXAVZDXAAZDXZ/۴۵۹

-B۴ZACZDXDBZAAZAC-ZDXDBZAFZD۹ZV

AA-ZDXDAZA۹B1ZDXZB۴ZDXZ

-AVZACZD۹ZDBZDAZA۹B1ZAAZDXZDXA

AFZDXZB1ZDXZAVZAFZDXZDXZ

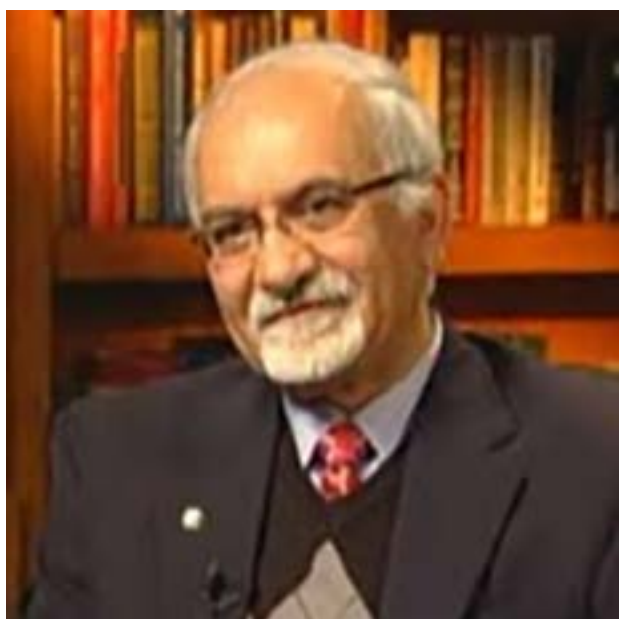
* طرح مقدماتی اصول هدف های ملیون ایران و سازمانهای

جبهه ملی ایران در خارج از کشور

*منشور جبهه ملی ایران

چرا استقلال اقلیم کردستان شکست خورد؟

مهدی نوربخش



همین استدلال از طرف دولت اسپانیا در مورد استقلال منطقه کاتولونیا ارائه گردیده و نهایتاً دولت مرکزی با مشروعیت قانونی که داشت این اسقلال خواهی را محکوم نموده و کنترل سیاسی منطقه را بدست گرفت.

ب: ترکیه و ایران با یکدیگر هم پیمان شدند تا بهر قیمتی اجازه ندهند که این استقلال

جامه عمل ببوید. ترکیه با بیش از شانزده میلیون و ایران با حدود هفت میلیون کرد بیم آن را داشتند که استقلال اقلیم کردستان، کردهای کشورشان را برای استقلال خواهی تشویق کند. اگر چه در هر دو کشور خصوصاً در ایران این فکر از یک توهم سرچشمه می گیرد اما تفکر غالب دولتمردان ایران و ترکیه همین بوده است. هر دو دولت به نیابت از سوریه که اکنون دولتی ندارد نیز در مخالفت با قدرت گرفتن کرده با استقلال خواهی اقلیم کردستان مخالفت نمودند.

جمعیت کردها در عراق حدود ۶،۵، در ایران ۰،۷ در سوریه ۲،۵ و در ترکیه حدود ۱۶ میلیون تخمین زده می شود. در هر سه کشور ایران، سوریه و ترکیه، کردها با تبعیض بزرگی روبرو بوده اند. کردها در ترکیه در حالی که تقریباً یک چهارم جمعیت این کشور را تشکیل می دهند، با بیشترین تبعیض سیاسی روبرو بوده اند. در زمان اردوغان، این تبعیض بار سیاسی بیشتری پیدا کرده است.

اقلیم کردستان همچنین با عراق، سوریه، ترکیه و ایران هم مرز بوده و بدون استفاده از مرزهای زمینی، آبی و هوایی این چهار کشور نمی توانسته است به بازار جهانی دسترسی پیدا کند. اقلیم خود مرزهای مستقل آبی و یا زمینی ندارد که بتواند از آن برای واردات و صادرات استفاده کند. در حال حاضر بخش

بین دلایل مختلف برای شکست استقلال اقلیم کردستان، چهار دلیل از اهمیت بیشتری برخوردار است:

اول: استقلال کردستان با دولت مرکزی عراق مورد توافق قرار نگرفته بود.

دوم: استقلال اقلیم کردستان حمایت همسایگان خود نظیر ایران، ترکیه و سوریه را با خود نداشت.

سوم: این استقلال خواهی و رفراندوم فاقد حمایت بین المللی بود.

چهارم: اختلاف بین کردهای عراقی دلیل عمده دیگری بر شکست استقلال اقلیم کردستان گردید.

اگر چه این نوشته بطور مختصر به سه دلیل اول خواهد پرداخت اما بیشترین تمرکز مقاله بر روی دلیل چهارم و اختلاف بین کردهای عراقی خواهد بود.

چهار دلیل شکست همه پرسی

الف- دولت مرکزی عراق ادعا می نمود که قانون اساسی عراق به کردهای اقلیم کردستان اجازه نمی دهد که بدون توافق دولت مرکزی رفراندومی برای جدا نمودن منطقه ای که مرزهای آن هرگز تعیین شده نیست برقرار نماید. اصولاً تعیین این مرز در اقلیم کردستان کار بسیار مشکلی است به طوری که این مشکل خود را در منطقه کرکوک به روشنی نشان داد. کرکوک بطور تدریجی وبعد از فشارهای داعش از سال ۲۰۱۴ میلادی در کنترل کامل اقلیم کردستان قرار گرفته بود.

کرکوک برای اقلیم کردستان به لحاظ استراتژیک بسیار مهم بوده است زیرا از ۶۰۰ هزار بشکه نفت تولیدی در منطقه شمال عراق و زیر کنترل اقلیم کردستان، ۳۰۰ هزار آن یعنی نیمی از این تولید از کرکوک حاصل می شده است. لذا هم برای دولت مرکزی و هم برای اقلیم کردستان این میزان تولید نفت از این منطقه بسیار حیاتی بوده است. اگرچه کردها در کرکوک بزرگترین اقلیت را تشکیل می دهند، اما اکثریت ساکنان این شهر را دارا نیستند.

عظیم تولید نفت اقلیم از طریق ترکیه صادر می شود. پ- کشورهای اروپایی، آمریکا و سازمان ملل متحد هر سه با استقلال کردستان مخالف بوده اند. هر سه دلایل مشترکی داشته اند. اما دلایل اروپا با دلایل آمریکا و سازمان ملل متحد هم فرق های فاحشی دارد. اروپاییان اقلیم کردستان را در نظام فدرال با عراق دموکراتیک نمی دانسته اند. بیشترین استدلال آنها به دوسالی بر می گردد که بارزانی پارلمان اقلیم را بسته بود و انتخاباتی در این منطقه صورت نگرفته است. اصولاً در علوم سیاسی بحثی هست که اگر مناطقی که به نهادهای دموکراتیک تعهد کامل نداده اند استقلال پیدا کنند، از حقوق شهروندی اقلیت ها حمایت کاملی نمی کنند.

آمریکا در تصویری که از حال و آینده خاورمیانه دارد، می خواهد عراق را یکپارچه ببیند. آمریکایی ها خصوصاً در زمان ترامپ بر این عقیده اند که اواما زودتر از موعد عراق را ترک نموده و بخاطر همین عراق بی ثبات شده است. لذا تصمیم گرفته اند که برای مدت زیادی در عراق بمانند. به رسمیت شناختن استقلال اقلیم کردستان به آنها اجازه نمی داد که بتوانند در عراق بمانند و سیاستهای خود را در منطقه خاورمیانه دنبال کنند. کسانی که اوضاع سیاسی درون عراق را بی ثبات نمودند تا آمریکا زودتر تصمیم به خروج بگیرد و به طائفه گرایی سیاسی دامن زدند

قرار گرفت. در سال ۲۰۰۶ بارزانی و طالبانی قرار دادی را با یکدیگر امضاء نموده که طبق آن دولت اقلیم کردستان وزرای انتخابی را در بین دو حزب به طور مساوی تقسیم می نمود. بند هفت این قرار داد بین دو حزب و بارزانی و طالبانی بر روی غیر سیاسی کردن و اتحاد نیروهای مسلح اقلیم کردستان تکیه می کرد.

اینک دولت اقلیم با دو مشکل اساسی روبرو گردیده است، یکی مشروعیت سیاسی و دیگری بحران اقتصادی که از همین سال شروع شده است.

احزاب و جریانات مختلف سیاسی، سیاست اقلیم کردستان را نمایندگی می کنند. گروهی از این احزاب شامل، حزب اتحادیه میهنی کردستان، حزب دمکرات

غافل از آن بودند که مجدداً آمریکا را پروتوان تر و با یک توجیه به خاورمیانه بر می گردانند. این بار آمریکا با دعوت یک دولت شیعی، حیدر عبادی، به عراق برگشته است. همین کار با روسیه در سوریه شد و در زمان به بن بست کشیده شدن جنگ داخلی سوریه، سپاهیان از پوتین دعوت کردند تا در سوریه دخالت نظامی کند تا در پشت بمباران روسها در سوریه از سرنگونی دولت اسد جلوگیری به عمل آورد. این سیاست های غلط منطقه ای در آینده بسیار پرهزینه خواهد بود. این هزینه با همکاری اسرائیل و روسیه برای ایران بسیار خطرناک و پرزیران خواهد گردید.

در مورد کاتولونیا، اتحادیه اروپا استقلال طلبان را تهدید نمود که هرگز حاضر نیست آن ها را به عنوان یک کشور مستقل برسمیت بشناسد. کاتولونیا نیز بدون دسترسی به بازار اتحادیه اروپا نمی توانست اقتصادی پویا داشته باشد. اروپایی ها نیز بیم آن را داشتند که جنبشهای استقلال طلبی در ایتالیا و بقیه نقاط اروپا به ثبات سیاسی و اقتصادی اروپا ضربه زند، لذا سخت در مقابل استقلال کاتولونیا ایستادگی نموده و از دولت مرکزی اسپانیا به طور کامل حمایت کردند.

اختلاف بین کردها یکی از بزرگترین عوامل بازدارنده استقلال

ت: اختلاف داخلی بین اقوام کرد و همچنین احزاب سیاسی در اقلیم کردستان بزرگترین عامل بازدارنده اتحاد در بین آنها بوده و یکی از بزرگترین عوامل بازدارنده برای استقلال در این منطقه بوده است. بررسی مختصر تاریخ تشکیل اقلیم خود مختار و فدرال کردستان کمک می کند تا از تاثیر اختلافات داخلی گروه های مختلف کرد بر روی تحولات سیاسی در این منطقه اطلاع بیشتری بدست آید.

کردها منطقه خودمختار کردستان را از سال ۱۹۹۱ بدنبال ایجاد منطقه ممنوعه پرواز و بعد از حمله نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۵ ایجاد نمودند. بعدها در قانون اساسی عراق این منطقه خودمختار در چهارچوب ایجاد یک فدرالیسم با دولت مرکزی عراق رسمیت پیدا کرد. تشکیل این منطقه فدرال درست در راستای یک پارچگی دولت عراق تعریف شده است. در ژانویه سال ۲۰۰۵ کردها رفاندوم مشابهی با رفاندوم ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ برای استقلال اقلیم کردستان برگزار نمودند، اما رای در این رفاندوم هم شکل رسمی نداشت.

در طول ۲۵ سال گذشته، جنبشهای تجزیه طلبانه در سراسر دنیا از اینگونه رفاندوم ها که به شکل یک جانبه و نه هماهنگ شده با دولت مرکزی است را برگزار کرده تا بتوانند آرزو و حمایت مردم خود را از استقلال نشان دهند. نگورنو-کرایاخ، سومالی، تمیل ایلام، ابغازیا، اوستیای جنوبی از این نمونه و آخرین آنها کاتولونیا است. به این نوع حرکت در جهت ایجاد یک منطقه مستقل با دولتی جدا راه، دولت سازی آرام هم می نامند.

شاید یکی از دلایل برای زمان برگزاری رفاندوم در اقلیم کردستان در تاریخ ۲۵ سپتامبر مشکل مشروعیت دولت فدرال اقلیم کردستان بوده باشد. اعضای پارلمان اقلیم کردستان در سال ۲۰۱۳ انتخاب گردیدند. مسعود بارزانی از حزب دمکرات کردستان در سال ۲۰۰۹ برای بار دوم به عنوان رئیس جمهور اقلیم انتخاب گردید و برای دویار ریاست جمهوری او تمدید گردید. در سال ۲۰۱۵ عملاً زمان ریاست جمهوری بارزانی به پایان رسیده بود. پارلمان اقلیم از اکتبر ۲۰۱۵ دیگر تشکیل نگردید.

در شکست استقلال اقلیم کردستان، چهار دلیل از اهمیت بیشتری برخوردار است: استقلال کردستان با دولت مرکزی عراق مورد توافق قرار نگرفته بود؛ استقلال اقلیم کردستان حمایت همسایگان خود نظیر ایران، ترکیه و سوریه را با خود نداشت؛ این استقلال خواهی و رفاندوم فاقد حمایت بین المللی بود و اختلاف بین کردهای عراقی. در بین این چهار دلیل، اختلاف داخلی بین اقوام کرد و همچنین احزاب سیاسی یکی از بزرگترین عوامل بازدارنده بوده است.

در عین حال تاکید بر این بود که "کمیسون عالی" برای نهادینه کردن پلیس و نیروهای امنیتی تشکیل گردد. وزارت امور پیشمرگان در سال ۲۰۱۰ مجدداً احیا گردید.

هر دو حزب همچنین بر تشکیل یک ارتش متحد کردی تکیه داشته و بارزانی متعهد شد تا پایان سال ۲۰۱۲ اتحاد بین نیروهای پیشمرگه انجام گرفته و به پایان رسد. از سال ۲۰۱۰ اندک پیشرفتی در این رابطه حاصل گردید. چهل هزار نیروی پیشمرگه زیر نظر وزارت امور پیشمرگه ها ایجاد گردید اما این تمام نیروهای پیشمرگه وابسته به گروههای مختلف را پوشش نمی داد. احزاب در قلمرو نفوذ خود، پیشمرگه های خود را دارا بوده و به عنوان یک قدرت نظامی در صورت لزوم از آنها استفاده می کرده اند.

جنبش تغییر (گوران)

تغییرات در ایجاد اتحاد بین نیروهای پیشمرگه بیشتر مدیون تحولات سیاست اقلیم از سال ۲۰۰۹ میلادی است. در سال ۲۰۰۶ میلادی حزب دیگری به نام "جنبش تغییر- گوران" توسط نوشیروان مصطفی که از حزب اتحادیه میهنی جدا شده بود تشکیل گردید. این جنبش جدید بیشتر به فکر فساد زدایی از سیاست اقلیم و اتحاد نیروهای پیشمرگه برای تشکیل یک نیروی نظامی واحد بود.

در انتخابات سال ۲۰۰۹، گوران توانست از ۱۱۱ کرسی پارلمان ۲۵ کرسی را تصاحب نماید. پیروزی گوران راه را برای ائتلاف با حزب دمکرات و اتحادیه میهنی باز کرد. در سال ۲۰۱۴، وزارتخانه های وزارت امور پیشمرگه، اقتصاد، تجارت، صنایع اوقاف و مذهب در دست گوران قرار گرفت. اما به خاطر اینکه حزب گوران خود نیروی پیشمرگه ای نداشت، موفق نشد تا در روابط نیروهای نظامی و احزاب تغییر جدی ایجاد نماید. بارزانی به طور مشخص در مقابل اصلاحات گوران ایستاد و در پارلمان اقلیم به نقد این اصلاحات پرداخت.

گوران نتوانست رابطه بین نیروهای نظامی پیشمرگه و دولت غیر نظامی اقلیم را به سر انجامی موفق برساند. در آوریل ۲۰۱۵ سخنگوی وزارت امور پیشمرگه، جبار یاور، اعتراف نمود که قوانین گذشته از پارلمان قادر به ایجاد اتحاد در بین گروه های پیشمرگه نیست به خاطر اینکه قدرت در اقلیم خصوصی شده است و پای در فرهنگی سیاسی حامی پروری (کلاینالیسم) دارد.

کردستان، جنبش تغییر یا گوران، حزب اخوان ترکمن عراق، حزب چاره جویی دموکراتیک کردستان، حزب خران کردستان عراق، حزب دموکراتیک بین النهرین، حزب سوسیالیست آشوری، حزب سوسیال دمکرات کردستان و حزب کمونیست کردستان، می باشند.

یکی از مشکلات بزرگ در کردستان عراق، مشکل همکاری بین گروههای سیاسی با یکدیگر خصوصاً همکاری در ایجاد نیروی امنیتی واحد و مشکل تلفیق پیشمرگه های کرد که متعلق به گروه های مختلف سیاسی اند، بوده است. در ژوئیه ۲۳ سال ۲۰۱۴ درست یک هفته بعد از تسخیر موصل توسط داعش و پیشروی به سمت اربیل، پارلمان اقلیم کردستان تصمیم گرفت که در شش ماه تمام نیروهای پیشمرگه کردستان که متعلق به گروههای سیاسی مختلف بودند را در یکدیگر تلفیق و متحد نماید. متحد کردن پیشمرگان از سال ۱۹۹۱، زمانی که کردهای اقلیم توانستند خودمختاری خود را از دولت مرکزی عراق در دست صدام حسین اعلام نمایند، در دستور کار گروه های کرد بوده است.

بعد از جنگهای پارتیزانی احزاب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان بر ضد دولت بعثی عراق در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی، دو حزب در سال ۱۹۹۲ میلادی به این نتیجه مشترک رسیدند که نیروهای پیشمرگه را زیر تشکیلات وزارت امور پیشمرگان منسجم و متحد نمایند. جنگهای داخلی بین این دو گروه در سالهای ۱۹۹۴ به بعد، ایجاد این اتحاد را به تاخیر انداخت. در سال ۱۹۸۸ مجدداً احزاب اتحادیه میهنی و دمکرات کردستان تصمیم گرفتند تا برای ایجاد این اتحاد متعهد شده و کوشش خود را بکار گیرند. بیست سال از این تاریخ گذشته است و هنوز پیشمرگه های کرد بیش از آن که به یک دولت تعهد داشته باشند، به گروههای سیاسی خود متعهد مانده اند.

دخالت نظامی آمریکا در عراق در سال ۲۰۰۳ که منجر به سقوط دولت صدام حسین گردید، پیشمرگه های کرد را با یکدیگر متحد نمود تا جایی که کرکوک در زیر کنترل پیشمرگه های اتحادیه میهنی قرار گرفته و حزب دموکرات، پیشمرگه ها را در زمان تعرض نظامی آمریکا به عراق در اطراف موصل منسجم می نمود. در انتخابات سال ۲۰۰۵ در اقلیم کردستان، بیش از ۸۵ درصد کرسی های پارلمان اقلیم در اختیار دو حزب دمکرات و اتحادیه میهنی

کاری که قاسم سلیمانی و دولت عراق با کردهای عراق کردند استفاده یک گروه در مقابل گروه دیگر برای حل زودرس مشکل سیاسی فراندوم و چالش پیش روی بود. این راه حل نهایی نخواهد بود و بدون شک این راه حل بیشتر تخم نفرت و اختلاف را در بین کردها خواهد پاشید. بهترین راه حل مذاکره با

سورانی و بادیانی آنها نیز بر می گردد نگذاشته است که با اتحادی در خور یک هویت فراگیر ملی با چالشهای پیش رو مقابله کنند. کردهای اقلیم همچنان نتوانستند یک دموکراسی قابل اعتماد و با ثبات ایجاد کنند. تجربه آنها در ایجاد نهادهای دموکراتیک بهتر از ایران، عراق و ترکیه نیست. آفت فرهنگ سیاسی حامی

افرادی از هر دو حزب دمکرات و اتحاد میهنی نیروهای خصوصی پیشمرگه خود را داشته و در این فرهنگ سیاسی بر ازدیاد حجم آن افزوده اند. به عنوان مثال بعد از سال ۱۹۹۲، حزب دمکرات کردستان تا ۲۵،۰۰۰ پیشمرگه داشته است. تعداد ۲۵،۰۰۰ دیگر به شکل ذخیره همیشه برای این حزب آماده بوده اند. اتحاد میهنی در همین سالها تا ۱۸،۰۰۰ نیروی پیشمرگه داشته است. در سال ۲۰۰۷ این رقم در اقلیم کردستان بالغ بر ۱۲۰،۰۰۰ پیشمرگه و ۷۰،۰۰۰ ذخیره می شده است. هزینه بالای حقوق پیشمرگه ها در طول سالها مشکلاتی بین دولت اقلیم و دولت مرکزی عراق ایجاد نموده است. احزاب کرد با بالا بردن حجم پیشمرگه های خود، بدنبال ایجاد حمایت سیاسی در بین شهروندان کرد بوده اند.

جنگهای داخلی بین دو حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان در گذشته، به عدم اطمینان به یکدیگر منتهی شده است. در سال ۱۹۹۶ حزب دمکرات کردستان با دولت صدام حسین ائتلاف نمود تا بتواند حزب اتحادیه میهنی را از اربیل خارج کند. در سال ۲۰۱۵، زمانی که گوران کوشش نمود تا قدرت رئیس جمهوری را در قانون اساسی محدود نماید، حزب دمکرات در مقابل حزب گوران قرار گرفت. بارزانی به ائتلاف بین گوران و حزب دمکرات خاتمه داد. در اکتبر ۲۰۱۵، تظاهراتی در مقابل حزب دمکرات در سلیمانیه به خشونت گرایید و در آن پنج نفر کشته شدند. حزب دمکرات گوران را متهم به خشونت کرد و اجازه نداد که پنج وزیر و تعدادی از رهبران گوران وارد اربیل شوند. عدم اعتماد بین گروههای سیاسی کرد در موارد زیادی سیاست اقلیم را با چالشهای عمیقی روبرو نموده است.

از سال ۲۰۱۴، پیشمرگه های کرد از گروههای سیاسی مختلف در مقابل داعش و شکست این گروه نقش بسزایی داشته اند. اما هر دو گروه اتحاد میهنی و دمکرات کردستان از خلا قدرت دولت مرکزی استفاده نموده و در رقابت با یکدیگر خواسته اند مناطق بیشتری را در عراق به زیر کنترل خود در

در مورد کاتولونیا، اتحادیه اروپا استقلال طلبان را تهدید نمود که هرگز حاضر نیست آن ها را به عنوان یک کشور مستقل برسمیت بشناسد. کاتولونیا نیز بدون دسترسی به بازار اتحادیه اروپا نمی توانست اقتصادی پویا داشته باشد. اروپایی ها نیز بیم آن را داشتند که جنبشهای استقلال طلبی در ایتالیا و بقیه نقاط اروپا به ثبات سیاسی و اقتصادی اروپا ضربه زند، لذا سخت در مقابل استقلال کاتولونیا ایستادگی نموده و از دولت مرکزی اسپانیا به طور کامل حمایت کردند.

گروه های مختلف کرد و گردآوردن همه آنها برای یک مذاکره مشترک بود. در هر مذاکره پایدار، می بایست به دنبال نتیجه برد- برد برای گروه های درگیر بود. کاری که در اقلیم کردستان شد بازی برد برای دولت عراق، ایران و ترکیه و باخت برای کردها خصوصا حزب دمکرات کردستان بود. دولت عراق می توانست از این اقبال مردمی به فراندوم استفاده کرده تا مشکلات بین اقلیم و دولت مرکزی عراق را برای یک صلح نهایی حل و فصل کند. حقوق کردها از منابع استخراجی از شمال عراق، مرزهای نامشخص برای دولت فدرال اقلیم و ایجاد یک نیروی واحد نظامی که بتواند دولت مرکزی را به اقلیم کردستان پیوند دهد می توانستند برای مذاکره انتخاب گردند. قانون اساسی سال ۲۰۰۵ عراق به بسیاری از مشکلات و سوالات بین اقلیم کردستان و دولت مرکزی عراق جواب نداده و آنها را در پرده ابهام رها کرده است.

پروری اجازه نداده است تا کردها بتوانند نهادهای قابل اطمینان دموکراتیکی بنیان گذاری کنند. رقابت بجای همکاری سیاسی-نظامی در کردستان باعث ناکامی های عدیده ای بوده است. بزرگترین ناکامی سیاسی که به ایجاد نظامی ناپایدار و غیر دموکراتیک انجامیده است، عدم اطمینان بین گروههای مختلف سیاسی است. عدم اطمینان بین گروههای کرد که به عنوان یک عامل بازدارنده اجازه نداده است نهادهای امنیتی واحدی شکل گیرند، کرارا مورد سوء استفاده دولت های خارجی نیز قرار گرفته است تا منافع خود را به جای منافع شهروندان اقلیم گسترش و تامین نمایند. در تاریخ ۲۵ سپتامبر فراندوم برای استقلال کردستان برگزار گردید. در تاریخ ۱۵ اکتبر قاسم سلیمانی به اقلیم مسافرت نموده تا با خانواده طالبانی وارد مذاکره شود. در این مذاکرات از اختلاف بین دو گروه بارزانی و طالبانی استفاده شده تا یک گروه در مقابل گروه دیگری قرار گرفته و راه حل سریعی برای چالش پیش رو اتخاذ گردد.

مسعود بارزانی در یک محاسبه غلط پیش از آن که شرایط جهانی و اوضاع داخلی اقلیم را بررسی کند و خصوصا برای برگزاری فراندوم با همه گروه های کرد به نتیجه واحدی برسد، دست به چنین اقدامی زد. کردها برای بار دیگر در مقابل چالش رهبرانی بی کفایت و ناتوان و همچنین نفوذ و منافع دولتهای خارجی قرار گرفتند.

نتیجه فراندوم حامل پیامی بود که نباید به آرامی از کنار آن گذشت. کردهای اقلیم کردستان و بسیاری دیگر در خارج از اقلیم که از این فراندوم حمایت می کردند، به دنیا نشان دادند که بدنبال استقلال برای کردهای اقلیم کردستان هستند. به این رای که آرزوی دیرینه کردها را عیان می کند می بایست نگاهی واقع گرایانه داشت. تحلیلگرانی در ایران که از ابتدا تا آخر به این پدیده به عنوان یک توطئه می نگریستند و نهایتا با برخورد خشونت آمیز با این مسئله، مشکلی نداشتند؛ از نگاهی واقع گرایانه به این مشکل بی نصیب ماندند.

پیام نتیجه همه پرسی اقلیم
اما نتیجه فراندوم حامل پیامی بود که نباید به آرامی از کنار آن گذشت. کردهای اقلیم کردستان و بسیاری دیگر در خارج از اقلیم که از این فراندوم حمایت می کردند، به دنیا نشان دادند که بدنبال استقلال برای کردهای اقلیم کردستان هستند. به این رای که آرزوی دیرینه کردها را بسیار روشن عیان می کند می بایست نگاهی واقعگرایانه داشت. تحلیلگرانی در ایران که از ابتدا تا آخر به این پدیده به عنوان یک توطئه می نگریستند و نهایتا با برخورد خشونت آمیز با این مسئله، مشکلی نداشتند؛ از نگاهی واقعگرایانه به این مشکل بی نصیب ماندند.

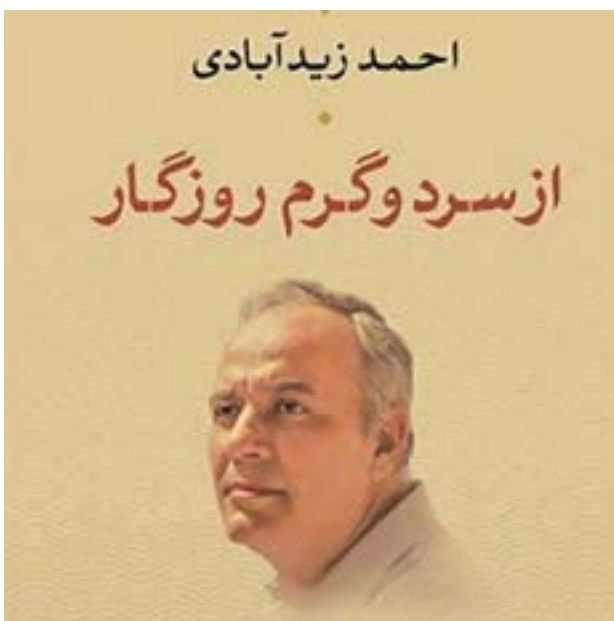
بازی برد- باخت با کردها راه حل نهایی نخواهد بود
خارج از اختلافات داخلی بین گروههای مختلف کرد، ۸۰٪ از ۳.۹ میلیون کرد واجد شرایط در فراندوم شرکت نمودند. ۹۳٪ از رای دهندگان به استقلال کردستان رای مثبت دادند. بسیاری از مخالفین این فراندوم کوشش نمودند تا این پروسه را به اسرائیل و بقیه ربط داده و وابسته بدانند. سؤال اصلی شاید این باشد که چگونه بیش از ۳.۲ میلیون کرد که در این انتخاب شرکت کرده اند می توانند از خارج برای این رای تشویق شده باشند.

آوردند. رقابت بر سر کنترل کرکوک بین دو گروه بسیار بالا بوده است.
حزب دمکرات کردستان قسمت غربی موصل را در زیر کنترل خود داشت اما به اندازه کافی نیروی پیشمرگه در آنجا مستقر نکرده بود. داعش توانست به راحتی از این ضعف استفاده نموده و کل موصل را به تسخیر خود درآورد. حزب دمکرات کردستان به دولت مرکزی عراق به اندازه کافی کمک نکرد تا در روزهای ابتدایی تسخیر موصل، کاری برای پس گرفتن آن شهر بزرگ صورت دهد.
اختلافات داخلی کردهای اقلیم که به هویتهای

با تمام مشکلاتی که در اقلیم کردستان مشاهده می شود، راه حلی که از اختلاف بین گروه های مختلف کرد استفاده کرده تا جوابی سریع به چالش پیش روی داشته باشد، راه حل نهایی برای پاسخ به یک آرزوی تاریخی قومی نیست. دولتهایی که از جواب درست به این کنشها طفره می روند، راه را برای آیندگان دشوار تر می کنند.

آستانه هجدهم (تازه‌های ادبیات فارسی)

شمعانه اصفهانی



احمد زیدآبادی

از سرد و گرم روزگار

در این شماره به معرفی پنج تالیف و دو ترجمه در بازار ادبیات ایران می‌پردازیم:

۱- هما - کاظم رضا

”هوا رو به سردی می‌رفت. برگ ریخت، با غم‌اش، پیش آمد. با اوقات قاطی، بر صحن زرد درد قدم می‌زد و خش خش از اندام خشک می‌شنیدم. سوغات سقوط، چه تماشا داشت؟“

بخش ابر می‌ترکید و باران تیز می‌بارید. باد هم دم گرفته بود و بی داد می‌کرد.

در این هوا، نم می‌کشیدم و دیگر نمی‌کشیدم. بختم سوخته، وقتم سخت، اوام ناخوش شد. تنم از داغ سر می‌رفت و مغزم از غم می‌جوشید...”

”هما“ تنها داستان بلند کاظم رضاست که در واپسین روزهای زندگی او وقتی در بستر بیماری بود مجوز گرفت و چهل و هشت ساعت قبل از مرگش آبان ۱۳۹۵ پشت ویتترین‌ها رسید. کاظم رضا را کم شناختیم حالا که فرصتی پیش آمده از برای داستان خوب هما، کمی از فرصت را از هما می‌گیرم و به کاظم می‌دهم هر چند دیر.

کاظم رضا متولد ۱۶ دی ۱۳۲۴ دروازه شمیران تهران است. او اولین فرزند خانواده‌ای فرهیخته بود. پدر نابینایش چهار کتاب با موضوع ریاضیات نوشت که در مدارس رشت تدریس می‌شد. پدر نابینا عاشق کتاب بود و کاظم از کودکی با پدرش به کتاب‌فروشی می‌رفت و این عادت در خانواده‌ی رضا ادامه یافت تا فرزندانش که همراه پدر و پدربزرگشان به کتاب‌فروشی می‌رفتند. پنج‌ساله بود که زبان فرانسوی را از پدر آموخت. عشق به کتاب و دانش در فامیل رضا پراکنده بود. پرفسور فضل‌الله رضا و دکتر عنایت‌الله رضا عموها و محمود طلوع، موسس روزنامه‌ی طلوع، دائی پدر کاظم بودند و پدربزرگش، شیخ اسدالله رضا، از روحانیان موثر گیلان بود، ولی مسلک کاظم چنان بود که هیچ‌وقت به خودش اجازه نمی‌داد از اسم و رسم عموهایش استفاده کند. شهرت‌گریزی چیزی بود که در تمام عمر با او ماند. حاضر نبود از داشته‌هایش و نویسندگی‌اش شهرتی دست‌وپا کند. از سال ۱۳۴۰، یعنی در

شانزده‌سالگی نویسندگی را شروع کرد. بلندترین روزنامه‌دیواری (۱۲۰۰ متری)

به سردبیری او نوشته شد. این روزنامه‌دیواری هنوز در کتابخانه‌ی عظیم ۴۰ هزار جلدی او نگهداری می‌شود. تازه از مدرسه فارغ شده بود که قصد انتشار نشریه‌ی ”جار“ را کرد. چاپ شد، ولی به دلیل نداشتن مجوز و صاحب‌امتیاز پیش از توزیع خمیر شد. مدتی بعد توانست مجوز انتشار مجله‌ی ”لوح“ را بگیرد.

نشریه‌ای برای قصه و داستان. اولین شماره‌ی ”لوح“ سال ۴۷ منتشر شد. ”لوح“ قرار نبود مجله‌ای باشد که به طور منظم دربیاید، دفتری بود که گاه به گاه چاپ می‌شد. سرلوحه‌ی ”لوح“ انتشار آثار جوانانی بود که جایی برای دیده شدن و انتشار آثارشان نداشتند. نویسنده‌های بسیاری اولین‌ها یا بهترین‌هایشان را در نشریه‌ی لوح منتشر کردند.

نگاه‌های مختلفی در لوح دیده می‌شد و صداهای گوناگونی از آن به گوش می‌رسید، مهم برای رضا قصه بود و قصه‌گوئی. ضمیمه‌ی لوح آثار دیگری هم چاپ شد که کتاب‌های مستقلی بودند. ”ساده‌نویسی تذکره‌الاولیاء“، ”قصص القرآن و اسرارالتوحید“ با قلم کاظم رضا و مقدمه‌ی م. آزاد و شفیعی کدکنی از همان ضامن است. ”تابستان همان سال“ ناصر تقوایی، ”تماز میت“ رضا دانشور و ”سفر“ محمود دولت‌آبادی درواقع کتاب‌هایی بودند که به‌عنوان ضمیمه‌ی ”لوح“ منتشر شدند.

به گفته‌ی رحمان چوپانی: ”در دهه‌ی شصت، که بازار کاغذ و مقوا در تلاطم بود، بندگان کاغذ می‌خرید و در یکی از اتاق‌های خانه‌ی پدری‌اش انبار می‌کرد. از آن‌واهمه داشت که برای زمان مقرر انتشار ”لوح“ کاغذ مناسب پیدا نکند و نشریه‌اش را نامرغوب به مخاطب عرضه کند. سرمایه‌ای که آن زمان صرف خرید کاغذ

کرد برای خرید خانه‌ای در تهران کافی بود. نام چنین رفتاری را چه می‌شود گذاشت غیر از شیدائی ادبیات؟“ ویرایش از دیگر کارهای کاظم رضا بود، کاری که به‌خصوص در سال‌های اخیر به آن مشغول بود، ویرایش اما نه به‌معنای آن؛ تصحیح روح و روان نوشته. بلکه به معنای حقیقی آن؛ تصحیح روح و روان نوشته. راه ادبیات برای کاظم رضا از زبان می‌گذشت. او برای ساخت زبانی متفاوت و منحصربه‌فرد بسیار تلاش می‌کرد. هر سطر را گاه تا ۱۰ شکل متفاوت می‌نوشت و از میان آنها یکی را انتخاب می‌کرد. برای سطر به‌سطر نوشته‌هایش نقشه و برنامه داشت. در زبان دنباله‌رو ذائقه‌ی عمومی و سلیقه‌ی روز نبود. مهم برایش کاری بود که می‌کرد، نه تشویق‌ها.

”خواب‌ها“، ”آه و دم“، ”سفر نجف“، ”عصر سرور“، ”از نجف تا دولت‌آباد سبزوار“، ”تیمای در خانه‌ی ما“ و ”روز واقعه“ و ... بخشی از قلمی‌های او در مطبوعات بود. داستان‌های کوتاهش در نشریاتی مثل ”این شماره با تاخیر“، ”نوشتا“، ”دفتر هنر و بیدار“ منتشر شده است. چه دریغ و درد که در زمان حیاتش سه کتاب از او چاپ شد: ”سفر نجف“، ”عمر نخستین“ و ”هما“.

هما داستان بلندی است که نثر و زبان شاخص‌ترین وجه آن است. داستان دلدادگی پسر جوانی است به دختری با نام هما. جوانکی علاقه مند به کتاب خوانی،

کاظم رضا پنج‌ساله بود که زبان فرانسوی را از پدر آموخت. عشق به کتاب و دانش در فامیل رضا پراکنده بود. پرفسور فضل‌الله رضا و دکتر عنایت‌الله رضا عموها و محمود طلوع، موسس روزنامه‌ی طلوع، دائی پدر کاظم بودند و پدر بزرگش، شیخ اسدالله رضا، از روحانیان موثر گیلان بود، ولی مسلک کاظم چنان بود که هیچ‌وقت به خودش اجازه نمی‌داد از اسم و رسم عموهایش استفاده کند. شهرت‌گریزی چیزی بود که در تمام عمر با او ماند. حاضر نبود از داشته‌هایش و نویسندگی‌اش شهرتی دست‌وپا کند. از سال ۱۳۴۰، یعنی در شانزده‌سالگی نویسندگی را شروع کرد.

درست به عدد صفحات جزوه‌های تاریخی پنج ریالی، می‌آمد و باز «ناتمام» بود. آن را دست می‌گرفتم و سبک سنگین می‌کردم. ترس بزم می‌داشت. دَم چنان تیز بود که بهتر می‌دیدم اصلا از نیم در نیام!» (صفحه ۵۶)

اگر آثارش به وقتش منتشر می‌شد، شاید حال ادبیات ما بهتر بود. قدرشناسی و ناسپاسی جامعه‌ی ادبی کاظم رضا را منزوی کرد. شوق حضور را از او گرفت. تنهایی و دورافتادگی را به او تحمیل کرد. گفته بود: «اعتیاد «یاد» دارم. باورم را و آن چه به یاد می‌آورم، جای چاه سیاه، در سفید کاغذ می‌برم. قیل‌وقالم قلم است، بی‌انتظار انتشار.»

داستان هما که با نام «بلوغ شلوع» مجوز نگرفت و بعدا نامش به «هما» تغییر داد شاید آغاز خوبی باشد برای شناساندن کاظم رضا. می‌شود منتظر مجوز دیگر کارهایش «آه و دم»، «سرنای ناصری» و «شمایل» ماند. می‌شود داستان‌هایش را در شماره‌های «لوح»، «دفتر هنر» و «نوشتا» خواند و لذت برد. می‌شود «هما» را بارها خواند و از نثرش لذت برد، هما از آن نثرهایی دارد که سطر سطرش حال آدم را خوب می‌کند.

۲- هُرس - نسیم مرعشی

«نوال شب‌هایی که بی‌خواب می‌شد، شب‌های زیادی که بی‌خواب می‌شد، گوسفندها را نمی‌شمرد تا خوابش ببرد، مُردهای مُرده‌ی خرمشهر را می‌شمرد. از کس‌وکار خودش شروع می‌کرد، از پسرش و آقا و پسرعموه‌اش که قبل از پسرش و آقا طوری مرده بودند که هیچ تکه‌ی درشتی ازشان نمانده بود، بعد می‌رسید به همسایه‌ها، بعد همبازی‌های بچگی، بعد آن‌هایی که در تلویزیون و حجله‌های سر خیابان‌ها و روی سنگ قبرهای جنت‌آباد دیده بود و اسم‌ها و صورت‌هایشان یادش نرفته بود و رسول سپرده بود اسم هیچ‌کدام را هیچ وقت نیاورد.»

متولد ۱۳۶۲ فارغ‌التحصیل رشته‌ی مکانیک از دانشگاه علم و صنعت، نویسنده‌ی جوانی که نوشتن را از کار در مطبوعات و همشهری جوان شروع کرد در سال ۱۳۹۲ رتبه‌ی اول جایزه بیهقی را برای داستان «تخجیر» و در سال ۱۳۹۳ رتبه‌ی اول نخستین دوره جایزه‌ی تهران را برای نوشتن داستان «رود» به دست آورد و در رمان اولش «پاییز فصل آخر سال است» برگزیده‌ی جایزه ادبی جلال‌آل احمد شد و نام خود را به عنوان جوان‌ترین برگزیده این جایزه ادبی در ایران ثبت کرد، این بار کار متفاوتی ارائه کرده است.

با اینکه نویسنده در سال‌های جنگ، کودکی بیش نبوده اما زمین جنگ را مین رومی کرده و به مین خنثی نشده‌ای رسیده است؛ بیرون کشیدن لایه‌های خاک گرفته و دیده نشده از جنگ، خرمشهر، آبادان، قصه‌ای تلخ از آدم‌هایی که جنگ دست از سرشان

نداشت به عنوان نویسنده در گیر و گریز با سانسور، حالا «هما» درآمد و رضا مرده، جانی آمده و جانی رفته و عجب نثر مسجع پر کلمه‌ای دارد این داستان که هنوز در بهتاش هستم، یک عاشقانه‌ی شاعرانه، یک نگاه تغزلی به روزگاری سپری شده. جایی که زبان اندام می‌شود و ما را با نویسنده‌ای ساختارساز تنها می‌گذارد. هما که آمد رضا رفت. ناشرش میثم سالخورد (مدیر نشر خوش کار رشديه) برای‌ام نوشت که حداقل کتاب را دید، قلب اش امان نداد و حال برماست که «هما» را بخوانیم تا رضا کمی از غبار درآید. شاید راه برای چاپ کارهای منتشر نشده‌اش باز شود، باید «هما» را خواند. یک داستان غیرمتعارف از نویسنده‌ای که ندیدیم‌اش!

در قسمتی از هما می‌خوانیم: «حقارت را، چشم به چشم؛ هلاهل را، چشمه به چشمه، روزانه چشیده بودم. قیافه‌ی درهم هما را در همه حال، همه‌جا، پیش رویم می‌دیدم. گاهی گران و سنگدل، گاهی نگران و تنگدل، یا نرم‌خو و آسان‌گیر بودم؛ گاه خونم غلیظ می‌شد و غیظم بالا می‌زد. بسته به اتصال و سیر ستاره‌ها و احوال آفتاب، صبر پیشه می‌کردم یا شتابکار می‌شدم. از کلمه، کله پُر بود. آن‌ها را روی کاغذ می‌ریختم و می‌خواندم. به نظرم می‌رسید هنوز سَبک است. برای سنگین‌کردنش، در صفحات آبی،

که تا پایان داستان آتش سوزان عشق هما گریبانش را می‌گیرد، و در کل کتاب شرح شیدایی، بی‌قراری و بی‌سامانی اوست.

در قسمتی از داستان می‌خوانیم: «مَمَل می‌گفت: هما، مثل همجنس‌انسان، هم سن من و تو، اما با عقلی رسیده تر، پی تکیه گاه و جفت بود. من و نوبی ريقو، که تازه از تخم بیرون جسته ایم و روی زمین صاف، مثل خط شکسته راه می‌رویم، کجای مان به شوهر شبیه است.» (صفحه ۹۹)

نثر و زبان کاظم رضا که گویی حد فاصل نوشتن و سرودن است؛ نمایانگر تسلط او بر ادبیات کهن بود.

«پاییز به میانه رسید و سر در زبان روزانه پیش رفت. هرچه، درخت، رخت ریخت، برگ، رنگ مرگ و رنگ زر و زنگار گرفته بود.» (صفحه ۱۵)

«حاصل دودلی، دود دلی بود که می‌خوردم.» (صفحه ۱۶)

«در امتحان تاریخ، تالار، نیمه تاریک بود. چراغ روشن کردند. از سرگذشت و درگذشت و غیرت و غارت و قلع و قمع و آسَف و غم، همه رقم، تا صف سپاه و لاش و لَش بازمانده از لشکر، برگ امتحانی سیاه شد.» (صفحه ۹۱)

«در همه‌ی مراحل مرا خل در حال خوش کرد.» (صفحه ۳۵)

به گفته‌ی خانواده‌اش: شبانه روز چیزی حدود ۱۶ ساعت غرق خواندن و نوشتن بود. بیماری قلبی امانش را بریده بود اما قلم را زمین نمی‌گذاشت. در روزهای آخر و دوران اوج بیماری گفته بود که شوق نوشتن‌اش گل کرده و اگر دو سال به‌ش فرصت بدهند ده‌ها کتاب تحویل ادبیات می‌دهد. غلو نکرده. آن چه که باقی گذاشته و به مرور درخواهند آمد گواه این ادعاست. مردی که ۱۲ شماره آماده برای چاپ از «لوح» عزیزش را در کمد به جا گذاشته و رفته است جان و مالش را وقف ادبیات و داستان کرد.

کتاب‌هایش را یکی پس از دیگری اداره ممیزی از

«هما» تنها داستان بلند کاظم رضاست که در واپسین روزهای زندگی او وقتی در بستر بیماری بود مجوز گرفت و چهل و هشت ساعت قبل از مرگش آبان ۱۳۹۵ پشت و بترین‌ها رسید. «خواب‌ها»، «آه و دم»، «سفر نجف»، «عصر سرور»، «از نجف تا دولت‌آباد سبزوار»، «نیما در خانه‌ی ما» و «روز واقعه» و ... بخشی از قلمی‌های او در مطبوعات بود. داستان‌های کوتاهش در نشریاتی مثل «این شماره با تاخیر»، «نوشتا»، «دفتر هنر و بیدار» منتشر شده است. چه دریغ و درد که در زمان حیاتش سه کتاب از او چاپ شد: «سفر نجف»، «عمر نخستین» و «هما». نثر و زبان کاظم رضا که گویی حد فاصل نوشتن و سرودن است؛ نمایانگر تسلط او بر ادبیات کهن بود. کتاب‌هایش را یکی پس از دیگری اداره ممیزی از چاپ بازداشت و روی دستش گذاشت. کاظم رضا، فرصت بزرگی بود که ادبیات داستانی معاصر به سادگی از کنارش گذشت.

چاپ بازداشت و روی دستش گذاشت. او اما، نویسنده ای نبود که به خودسانسوری تن بدهد. کاظم رضا، فرصت بزرگی بود که ادبیات داستانی معاصر به سادگی از کنارش گذشت.

مهدی یزدانی‌خرم در معرفی کتاب «هما» در صفحه‌ی شخصی‌اش نوشت: «... سرنوشت خوبی

بعد تند می‌پرید، باز می‌نشست روی یکی دیگه. عین گنجشک، گفتمش چه‌ته؟ گفت قبر بچم اسم نداره. پیداش نمی‌کنم. گفتم چند سالش بود؟ چی تنش بود؟ گفت پیرهن قرمز. بردمش سر یه قبری ته قبرستون. قبر بچه بود. کوچیک بود. قسم خوردم براش گفتم خودم دیدم. قبر بچت همینه. یه نشونه‌هایی هم الکی دادم. نشست پای قبر، دیگه هم بلند نشد. رفتم یه پلاک آوردم روش نوشتم شهید. نوشتم بچه‌ی سه ساله‌ی پیرهن قرمز. هر روز می‌اومد می‌نشست تا شب. ئی قدر اومد تا شهر خالی شد. به زور بردنش. تو جنگه ندیدی. دروغ می‌گی که دیدی. اگر دیده بودی می‌دونستی فرق نداره کی سر قبر کی گریه کنه کی بچه‌ی کیه بزرگ کنه. می‌دونستی همین که زنده‌ن بس شونه. (صفحه‌ی ۱۲۷)

هرس روایتی است برآمده از دل تاریخ جنگ ایران و عراق. هرس رازهایی را روایت می‌کند که سرنوشت پسران و مادرانی را رقم می‌زند که در لایه‌های تاریخی غلیظ گم شدند.

۳- پدرکشتگی - سلمان امین

«راستش یک موضوع مسخره دیگر هم وجود داشت که باعث شد من و لاله به هم نزدیک شویم؛ تهران، این شهر دامن‌گیر ناگزیرا! تو چه پنهان، مرض صعب‌العلاجی در میان‌های وجود دارد و آن این است که هر جا غیر از شهرشان یکدیگر را ملاقات کنند، زرتی عاشق هم می‌شوند؛ فرقی نمی‌کند نانتینگام باشند یا تربت جام، ممکن است توی خود تهران محل سگ به هم نگذارند، اما دیدار دو تهرانی تنها، در هر جای دنیا که باشد، به نتیجه‌ای بهتر از ازدواج ختم نمی‌شود.»

جنگ در خاطرمان مانده و بعد از آن دهه‌ی هفتاد و اثراتی که جنگ روی زندگی مردم گذاشته بود را حس کردم. بعد از تمام شدن جنگ در ایران، مردم داستان حول محور یک زن و شوهر خرمشهری و

با اینکه نسیم مرعشی در سال‌های جنگ، کودکی بیش نبوده اما زمین جنگ را مین رویی کرده و به مین خنثی نشده‌ای رسیده است؛ بیرون کشیدن لایه‌های خاک گرفته و دیده نشده از جنگ، خرمشهر، آبادان. هرس قصه‌ای است تلخ از آدم‌هایی که جنگ دست از سرشان برنمی‌دارد، آنان که جنگ را پشت سر گذاشتند اما آسیب‌های آن را نه. روایتی است برآمده از دل تاریخ جنگ ایران و عراق. هرس رازهایی را روایت می‌کند که سرنوشت پسران و مادرانی را رقم می‌زند که در لایه‌های تاریخی غلیظ گم شدند.

شهرهای جنگ‌زده با مسائلی متفاوت از شهرهای دیگر درگیر بودند؛ بسیاری از خانواده‌ها افرادی را از دست داده بودند، اقتصاد بسیار خراب بود و شهرهای کوچکی کاملاً از بین رفته بودند و این کاملاً متفاوت از دغدغه‌های مردم در شهرهای بزرگی مثل تهران بود. جنگ تنها روی خانواده جانبازان و شهدا اثر نگذاشته، بلکه خیلی از مردم عادی هم آسیب‌های جدی و شدیدی را متحمل شدند. بعد از جنگ شهرهای جنگ‌زده دچار مشکلاتی بودند که کسی زیاد از آن‌ها نشنیده. شهرهای خلوتی که مردم داشتند آرام آرام به آن‌ها برمی‌گشتند. مردمی که هم با اوضاع بد اقتصادی درگیر بودند و هم با مسایل روانی بسیار، از دست دادن عزیزان، زندگی، زمین، شهرهای شادی که

فرزندان‌شان می‌گذرد. سال ۷۶ است اما قصه با فلاش بک‌هایی از سال ۵۹ تا ۷۶ روایت می‌شود. جنگ تمام شده اما جنگ از آنها شخصیت‌های دیگری ساخته است؛ از پدر، از مادر، از دختر بزرگتر حتی فرزندان تازه به دنیا آمده از آن ترکش‌ها بی نصیب نیستند. هرس داستان مردی است که سال‌ها بعد از پایان جنگ پی همسر گمشده‌اش می‌گردد و او را در مکانی عجیب پیدا می‌کند.

در قسمتی از رمان می‌خوانیم: «امیدت برا ئی زندگی زیاده رسول. ما نفرین شده‌یم. یه چیزاییه آدم نباید ببینه. زن نباید ببینه بچه‌هاش مردن، خونه‌ش رمبیده، زمینش پکیده. اگه دید نباید بمونه. باید بمیره. زندگی ئی طور نبوده که بچه‌ها برن مادرا بمونن. که مردا برن زمینا بمونن. ما آدم نیستیم رسول. برده‌ن مون ته ته سیاهیه نشون مون دادن و آورده‌ن مون زمین. ما از جهنم برگشته‌یم. نگاه مون کن؛ ما مرده‌یم. خودمون، زمین مون، گامویشامون؛ همه مرده‌یم. فقط راه می‌ریم. اینایه گفتم که فکر نکنی نوال همون زنیه که داشتی. فکر نکنی دستشه می‌گیری، می‌بریش تموم. اول برو ببینیش، بعد قصه بساز برا زندگی‌ت. برا خوت می‌گم رسول. سخت می‌شه.» (صفحه‌ی ۱۶۱)

نویسنده به کمک راوی سوم شخص اطلاعات را کم کم می‌دهد. خواننده از فصل اول همراه رسول و پسرکش راهی خرمشهر می‌شود تا مادر و همسری که رهایشان کرده را پیدا کنند و یک سوال می‌ماند که چرا؟ فصل به فصل، از اتفاقات افتاده در زندگی‌شان با خبر می‌شود و هر چه جلوتر می‌رود علت آن چرا را می‌فهمد.

در قسمتی از رمان می‌خوانیم: «زنته که آوردم از خرمشهر، نشست پا ئی نخلا. از همون اول. گفت مادرشونم، مادر هرچی‌ام که تو جنگ مرده. هی به‌شون دست مالید. آب ریخت پاشون. بعد آب و خاک، تمیزشون کرد. رفت شهر براشون پارچه‌ی سفید آورد. پیراهن دوخت، تن‌شون کرد. ما هم خو کاری به‌ش نداشتیم. گفتیم دلش خوشه با ئیا، بذار باشه، ئی قدر بی تابی نکنه. یه روز، دو سال پیش بود، اومدم دیدم همین‌طور که داره دست می‌کشه به‌شون، یکی‌شون بچه داده. از بغلش. عین نخل مادری که زنده‌ن. عین همون از یه گوشه‌ش تو سیاهی یه جوونه‌ی سبزی دراومده. عین قبل جنگ که نخلا بیست تا سی تا بچه می‌دادن ها! دیدی خو؟» (صفحه‌ی ۱۰۰)

نویسنده در مصاحبه‌ای در مورد هدف و دغدغه‌اش از نوشتن این داستان می‌گوید: «من در اهواز بزرگ شدم و تا پنج‌سالگی همان‌جا بودم. تمام صحنه‌های

سلمان امین نویسنده‌ای اجتماعی‌گرا به دور از حاشیه و محافل ادبی، داستان‌نویسی است که پیش‌تر رمان «قلعه‌مرغی؛ روزگار هر می» را نوشته و برای این کتاب برگزیده جایزه‌ی گلشیری شده‌است. از نگاه سلمان امین دوره‌ی نوشتن داستانهای شهری و آپارتمانی تمام شده است، رمان‌های او اگر چه آثاری شهری هستند، اما نه در آپارتمان‌ها که در دل جامعه، کف شهر و در لایه‌ی پایین اجتماعی می‌گذرند. از طرف دیگر او برای متفاوت شدن داستانش، مدتی آنها را زندگی می‌کند. بودن در کمپ ترک اعتیاد یا زندگی با کارتن خواب‌ها. از مشخصات رمان پدرکشتگی، طنز سیاه آن است. در بسیاری از بخش‌های کتاب، نویسنده از رفتار، افکار و ماجراهای واقعی افراد جامعه به خوبی توانسته موقعیت‌های گروتسک بسازد. آنچنان که در جاهایی مخاطب نمی‌تواند بخندد یا گریه کند. در آخر آنچه پدرکشتگی را متمایز می‌کند از دیگر رمان‌ها دیالوگ‌های دلنشین سیواش است که انگار از ذهن ناخودآگاه خواننده می‌آید.

سلمان امین نویسنده‌ای اجتماعی‌گرا به دور از حاشیه و محافل ادبی، داستان‌نویسی است که پیش‌تر رمان «قلعه‌مرغی؛ روزگار هر می» را نوشته و برای این کتاب برگزیده جایزه‌ی گلشیری شده‌است. از نگاه سلمان امین دوره‌ی نوشتن داستانهای شهری و آپارتمانی تمام شده است، رمان‌های او اگر چه آثاری شهری هستند، اما نه در آپارتمان‌ها که در دل جامعه، کف شهر و در لایه‌ی پایین اجتماعی می‌گذرند. از طرف دیگر او برای متفاوت شدن داستانش، مدتی

دیگر شاد نبودند و مردمی که نمی‌توانستند جنگ از زندگی‌شان حذف کنند و به زندگی عادی برگردند، همه از موضوعاتی است که می‌توانم مطمئن باشم وقتی دارم از آن‌ها حرف می‌زنم روی زمین سفت پا می‌گذارم.»

«نوال نگاه کرد به صورت نسیم. ماه‌گرفتگی‌اش انگار جای سیلی دستی خونی بود که به صورتش زده باشند. گفت: «از جنگ نکو. باید جنگ یادم بره.» نسیمه گفت: «یه زن دیگه بود چند روز تو قبرستون می‌دیدمش. انگار قبرا عقرب دارن، می‌نشست روشون،

خاطره داری. جاکردن زندگی گذشته از حال و آینده شدنی نیست. مثل نیمروبی که به هم زده‌ای، زرده و سفیده با هم قاتی می‌شوند. گاه خاطرات دیروز جوری به امروز وصله پینه می‌شوند که مجبوری روزهای تقویم را منکر شوی.

شخصیت سازی و پرداختن به ابعاد مختلف آن برای باورپذیری خواننده از هنرهای نویسنده است که این خصوصیت در رمان‌های قبلی نویسنده «سرزمین نوچ» و «زندگی منفی یک» هم دیده شده‌است.

کرده‌ام. روزها و شب‌های تنهایی که زیاد شود، آدم خودخواه می‌شود و غیر از خودش تحمل هیچ‌کس را ندارد. گاهی دلم برآش تنگ می‌شود. نمی‌دانم، شاید دلم برای خودم می‌سوزد. انسان موجود غریبی است. به هر کوفت و زهرماری عادت می‌کند. هم به بودن، هم به نبودن.

هر کسی که دستی در تایپ داشته باشد با فونتی به نام «بی نازنین» آشنایی دارد. «بی نازنین» با نامی

آنها را زندگی می‌کند. بودن در کمپ ترک اعتیاد یا زندگی با کارتن خواب‌ها.

پدرکشتگی سرگذشت بحران‌های اجتماعی امروز جامعه است. سیاوش شخصیت شیذوفرنیک رمان یادآور خاطره‌ی تلخ و شومی برای پدرش محسوب می‌شود، خاطره‌ی تولد او که با مرگ مادرش همراه شده است. به همین خاطر پدر اسم سیاوش را برایش انتخاب کرده تا این خاطره را از یاد نبرد. همین نگاه نادرست پدر سبب می‌شود که سرنوشت سیاوش در بزرگسالی دچار دگرگونی‌های عجیب شده و با بیماری‌های مختلف روانی همراه شود. سیاوش از همسر اول خود جدا شده و برای درمان بیماری روانی خود نزد روانشناس می‌رود که با زنی که بعداً همسر دومش می‌شود و او هم به خاطر وسواس از مراجعه‌کنندگان به روانشناس بوده، ملاقات می‌کند. در هر جای داستان می‌توان کسی را یافت که نوعی روان پریشی دچار است. یکی قربانی پدر است. دیگری می‌خواهد از آپارتمان پادگان بسازد زیرا عمری سودای ریاست داشته‌است. یکی هم هنوز درگیر مفاهیم مربوط به کاپیتالیسم و مارکسیسم است چون آرزوهای روزگار جوانی‌اش را فاش کرده و این قصه تا کارتن خواب‌های شهر ادامه دارد. همه به نوعی قربانی شرایط خود هستند و وقتی در ارتباط با دیگر شخصیت‌ها قرار می‌گیرند، فاجعه تازه آغاز می‌شود. هر کس لاشه‌ای از گذشته خود را به دوش می‌کشد و غنچه‌ها و حسرت‌های خود را در ارتباط با دیگری وارد گود می‌کند. همگی به شکل ناشیانه‌ای به دنبال عشق هستند تا با فرار از نسخه‌های دیگران، حالشان برای همیشه خوب شود.

در قسمتی از رمان می‌خوانیم: «وقتی تصمیم به ازدواج گرفتیم همه کارهایمان را رها کردیم و به شکل خستگی ناپذیری گذاشتیم به جویدن سجایای اخلاقی هم. حالا که همه چیز تمام شده می‌دانم که این عشق نبود که ما را از موجوداتی معمولی به افرادی بی نقص و دوست داشتنی تبدیل می‌کرد. ما به هم محتاج بودیم و عشق خودش محصول این احتیاج بود.»

سلمان امین علاقه‌ی آشکاری به داستانگویی دارد. در خلال داستان شاهد نامه‌هایی هستیم که سیاوشی که بسیار پرحرف است و درباره خیلی از مسائل از جمله روانکاوی، روان‌پزشکی، علم و حتی نمایش توضیح می‌دهد و آن‌ها را به چالش می‌کشد به دختر کوچکش آرام نوشته است که با آن‌ها خواننده با زندگی سیاوش از تولد، گذشته، شکست‌ها و ریشه‌های شخصیتی و درونیات او آشنا می‌شویم. «بچه داشتن بی هدف از قتل‌های سازمان یافته هزار بار بدتر است، بدبختانه حفظ زندگی به کمک بچه‌دار شدن چیزی است که بیشتر مردم به شکل شرم آوری روی آن توافق کرده‌اند.»

از مشخصات رمان، طنز سیاه آن است. در بسیاری از بخش‌های کتاب، نویسنده از رفتار، افکار و ماجراهای واقعی افراد جامعه به خوبی توانسته موقعیت‌های گروتسک بسازد. آنچنان که در جاهایی مخاطب نمی‌تواند بخندد یا گریه کند. در آخر آنچه پدرکشتگی را متمایز می‌کند از دیگر رمان‌ها دیالوگ‌های دلنشین سیاوش است که انگار از ذهن ناخودآگاه خواننده می‌آید.

۴- بی نازنین - کیوان ارزاقی

«اوایل به بودن مرد و داشتن عشقی کنار خودم عادت داشتم ولی دو سال است به تنهایی عادت

شخصیت سازی و پرداختن به ابعاد مختلف آن برای باورپذیری خواننده از هنرهای نویسنده است که این خصوصیت در رمان‌های قبلی کیوان رزاقی «سرزمین نوچ» و «زندگی منفی یک» هم دیده شده‌است.

عنوان کتاب دارای ابهام است و پس از خواندن آن، مشخص می‌شود بی نازنین، نام فونتی است که دو کاربر مجازی با آن نوشته‌های خود را تایپ می‌کنند و همچنین اشاره‌ی استعاری به سرانجام داستان دارد که همان متلاشی شدن رابطه و اعتماد است. دریافت ایمیل از یک ناشناس، شاید برای همه‌ی ما اتفاق افتاده باشد. آنچه داستان را لذت بخش چنین موضوع ساده‌ای دست‌مایه‌ی نوشتن یک کتاب می‌شود، سوالی است که با خواندن داستان بی نازنین، به آن پاسخ داده می‌شود. کیوان ارزاقی با طرحی هدفمند در ذهن و با استفاده از قواعد ایمیل و زبانی ساده دغدغه‌ی خود را در بستری مدرن روایت می‌کند. او با انتخاب چنین موضوعی به ظاهر ساده، با ایجاد تعلیق و غافلگیری از عهده‌ی چنین انتخابی برآمده است. اطلاعات در روند خوانندگم کم و با بیان آنچه لازم است در ایمیل‌ها به دست مخاطب می‌رسد. داستان خطی نیست گذشته، حال و آینده به قاعده‌ی ایمیل پیش می‌رود. در آخر آنچه داستان را لذت بخش می‌کند تجربه‌ی پرسه در حوالی دنیای مجازی است و قبول واقعیت غافل‌گیری دنیای مجازی که نشأت گرفته از واقعیت‌های تلخ دنیای حقیقی است. واقعیت‌هایی که راهی برای درک و حل‌شان نداریم و یا، داریم اما نمی‌خواهیم باور کنیم. آن وقت است که زیر سایه‌ی سایه‌ها و مانی‌ها با تکیه به رویاها و خیال بافی دنبال راه حل می‌گردیم و یادمان می‌رود سایه تا وقتی سایه است که خورشید غروب نکرده باشد.

۵- از سرد و گرم روزگار - احمد زیدآبادی

«سرنوشت به دنبال بود؛ «چون دیوانه‌ای تیغ در دست» به خلاف همسالانم، تسلیم آن نشدم. هر غروب پاییز از بلندای تک‌درخت تناور روستایمان چشم به افق‌های دوردست و بی‌انتهای کویر دوختم و به آواز درونم گوش فرا دادم؛ آوازی که مرا به «انتخاب»

پُر ابهام، نسبت به هزاران فونت دیگر خوش‌شانس‌تر بوده که نام داستان بلندی شود و ماندگار در ذهن‌ها. چرا بی نازنین و چرا با نازنین نه؟

بی نازنین، داستانی به روز است که تمام اتفاقاتش در فضای مجازی می‌افتد. فضایی که می‌تواند سوءتفاهم برانگیزد و به تبع آن، ویرانگر باشد. نویسنده با تسلط به این دسته اتفاقات، جهان داستانی‌اش را می‌سازد. قصه از جایی شروع می‌شود که «مانی» در اسپم صندوق پستی‌اش به یک ایمیل ناشناس از زنی، به نام «سایه» برمی‌خورد. ایمیلی که به گفته‌ی سایه از قضا با جابه‌جایی دو حرف به جای رسیدن به روانپزشکش به شخصی به نام مانی رسیده است. مانی هم از نامه نمی‌گذرد و به آن جواب می‌دهد و جواب می‌گیرد. همین شروع پر ابهام، شاید برای ترغیب خواننده به ادامه دادن کافی باشد.

رابطه‌ی سراسر دروغ با ردوبدل ایمیل‌ها آغاز می‌شود. هر یک از شخصیت‌ها دنبال یک گوشه از زندگی خود در این رابطه می‌گردند. از یک جایی به بعد که پای زن‌ها و مردهای دیگری به میان می‌آید داستان به اوج جذابیتش می‌رسد. تردید، شک و انتقام مهم‌ترین درونمایه‌ی داستان است.

در قسمتی از داستان می‌خوانیم: «... شکست در زندگی به چند میلیون پول نقد و وجه رایج مملکت و یک گونی سه خط سکه‌ی تمام بهار آزادی محدود نمی‌شود. جایی که پای قمار عاطفی وسط آید، بازی صفر یا یک شروع می‌شود، سفید یا سیاه. خاکستری وجود ندارد. یا برنده‌ای یا بازنده. وقتی هم ببازی، جمع و جور کردن خرده‌های روح زمان و انرژی می‌برد. به این راحتی نیست که کیسه برداری و مانند دوستداران طبیعت تکه‌های پخش و پلاشده را مثل بطری نوشابه و پلاستیک‌های چپس و پفک از زمین و لای بوته‌ها جمع کنی. هر گوشه‌ای از خانه و شهر

فرامی‌خواند. پس انتخاب کردم؛ فقر و بی‌پناهی را با شکیبایی تاب آوردم، از رنج و زحمت کار شانه خالی نکردم، سر در کتاب فرو بردم و بر همه‌ی تباهی‌های محیط اطرافم شوریدم... این قصه‌ی سرگذشت من است تا ۱۸ سالگی.”

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: “یک بار هم همراه اوسا نعمت به کاهگل کردن پشت‌بام خانه‌ای مشغول بودیم. من کاهگل‌ها را در ظرف استامبولی می‌ریختمیم و مانند فرفره از راه پله‌ای که فقط زیرساختش آماده بود، بالا می‌بردیم. نزدیک ظهر در حین بالا رفتن از

”از عمارت قدیمی دانشکده، امروز فقط خرابه‌ای باقی‌ست که نگهبانی از آن مراقبت می‌کند. کتاب‌های بی‌شماری در زیرزمین کتابخانه‌ی مرکزی درون جعبه‌ها، کیسه‌های پلاستیکی و ... در انتظار طبقه‌بندی مجدد روی هم تلنبارند. کسی به درستی نمی‌داند چندین مجلد هنوز زیر ویرانه‌ها دفن هستند. هرازگاهی، این یا آن محقق جرئت می‌کند و پا به درون این قصر ویرانه می‌گذارد و از راهروهای مدفون در آوار و پله‌های مسدود آن بالا می‌رود. هنوز می‌توان به‌وسیله‌ی طناب‌های بالابر داخل انستیتوها رفت. هنگامی که آن اتفاق شوم رخ داد، کرسی‌های فلسفه‌ی کلاسیک، عصب‌شناسی زبان، گروه زبان‌های باستان، انستیتوی ادبیات ملی و دو یا سه گروه دیگر که نام‌شان خاطر من نیست هنوز دایر بودند؛ در حافظه‌ی من هم خیلی چیزها زیر آوار مانده‌اند. بعد از فاجعه، بارها داخل عمارت رفته بودم تا نوشته‌هایی را پیدا کنم که قلب این داستان‌اند. و امروز که دوباره به این جا برگشته‌ام علت دیگری دارد: می‌خواستم نخستین صفحات گزارش خودم را حتماً در همین جا بنویسم. چون تنها در این مکان خرابه است که می‌توانم این کار را شروع کنم.“ (صفحه‌ی ۷)

با شروع رمان در عمارت قدیمی وارد فضایی سرد، کهنه و ترسناک می‌شویم. بر خلاف نام رمان دانشکده جای پُر رمز و رازی است که رازهایش یکی یکی فاش می‌شود. رمان سخت خوان “دانشکده” مثل یک بازی شطرنج منحصر به فرد است. این رمان تاکنون بهترین رمان پابلو د سانتیس و بی تردید یکی از کتاب‌های اصیل در سنت ادبیات معاصر آرژانتین است. د سانتیس رمان را از خرابه‌ای آغاز می‌کند که روزگاری عمارت قدیمی دانشکده بوده. رازی استبان میرو دانش‌آموخته‌ی جوان ادبیات که مادرش یک چهره فرهنگی سرشناس است، کارش را در کتابخانه بی‌نظم دانشکده آغاز می‌کند و در همین حین کار رساله‌اش را هم که درباره‌ی یک شاعر و روان‌پزشک است پیش می‌برد. یک روز که استبان میرو در کتابخانه نشسته است، پروفیسور کاندو، مدیر انستیتوی ادبیات ملی، سراغ او می‌آید و با هم گپ می‌زنند. کاندو از استبان میرو درباره رساله‌اش می‌پرسد و وقتی موضوع رساله او را می‌فهمد توصیه می‌کند به‌جای شاعری که انتخاب کرده، به کلاسیک‌ها بپردازد. بعد می‌گوید خودش دارد روی نویسنده‌های کلاسیک و متعلق به جهان فردا کار می‌کند. نویسنده‌ای به نام اومرو بروکا که به گفته کاندو کار بر روی آثار گمشده‌ی او برایش کلی دشمن تراشیده است. باز شدن پای این نویسنده به رمان، داستان را وارد حال‌وهوایی غریب و معمایی می‌کند. استبان میرو وقتی نخستین سمت اداری خود را در عمارت قدیمی و لایبرنت‌وار دانشکده‌ای آغاز می‌کند هنوز نمی‌داند که پیش به جنگ بیرحمانه‌ای

آن کودک سه ساله‌ای که معجزه آسا نجات یافت کسی نبود جز احمد زیدآبادی. مرد صبوری‌ها، سکوت و آزادی که این‌بار قلمش و البته جسارتش را در نوشتن خاطراتش تیز کرده و کتابی نوشته که می‌شود یک نفس خواند و فهمید چگونه می‌شود احمد زیدآبادی شد. چگونه مشق صبوری کرد، چگونه تمرین سکوتی کرد که از هر صدایی بلندتر باشد. کتاب را باید خواند و فهمید چگونه او حروف آزادی را از لابه‌لای کار، فقر، گرسنه‌گی، سختی، بیرون کشیده تا کلمه‌ای به نام آزادی بسازد بر خلاف آنان که آزادی را فقط رونویسی کردند و می‌کنند.

“ آب قنات در قلعه مظفرخان به آرامی جریان داشت. تابستان بود و توت‌های درشت و رسیده یکی پس از دیگری از بلندای درختان کهنسال به روی آب فرو می‌افتادند و بر سطح آن شناور می‌شدند. پسری سه ساله روی “کت پله” -جایی که آب جوی روباز به تونلی سرپسته از نای وارد می‌شود- دراز کشیده بود و با فرورودن سرش به عمق جوی، در انتظار رسیدن دانه‌های شیرین توت به قصد شکار آن‌ها بود. در آن لحظه هیچ‌کس در قلعه نبود. مادرش برای جمع‌آوری هیزم به باغ پسته امیرآقا رفته بود و خواهرانش هم در پستوهای نمور و تاریک به قالی بافی مشغول بودند. پسرک با نخستین تقلا برای شکار دانه‌های توت، با سر به عمق آب فرورفت. جریان آب او را به داخل کت پله کشاند و از چشم هر ناظر احتمالی پنهان کرد. آن روز آبیاری علی نذرعلی در باغ‌های اطراف بود. علی نذرعلی درست در همان لحظه‌ای که پچه به داخل جوی آب سرازیر می‌شد، از پیچ کوچه وارد قلعه شد و سایه ماندنی از دو پای طفلی را که طعمه آب شده بود در هوا معلق دید. او به سرعت خود را به کت پله رساند، بیلش را جلوی آب گرفت و کودک را از داخل آن بیرون کشید.”

آن کودک سه ساله‌ای که معجزه آسا نجات یافت کسی نبود جز احمد زیدآبادی. مرد صبوری‌ها، سکوت و آزادی که این‌بار قلمش و البته جسارتش را در نوشتن خاطراتش تیز کرده و کتابی نوشته که می‌شود یک نفس خواند و فهمید چگونه می‌شود احمد زیدآبادی شد. چگونه مشق صبوری کرد، چگونه تمرین سکوتی کرد که از هر صدایی بلندتر باشد. کتاب را باید خواند و فهمید چگونه او حروف آزادی را از لابه‌لای کار، فقر، گرسنه‌گی، سختی، بیرون کشیده تا کلمه‌ای به نام آزادی بسازد بر خلاف آنان که آزادی را فقط رونویسی کردند و می‌کنند.

”از سرد و گرم روزگار“ کتابی صادقانه و بی‌ریاست با فضایی سرد و واقعی از دل کویر. نویسنده از قبل تولدش شروع می‌کند. گذشته و آرزوهایش، انقلاب و امیدهایش، جنگ و استقامتش را از نگاه کودک، نوجوان و جوان نقل می‌کند. با آرامی همه اعضای خانواده، اهالی روستا و شهر را معرفی می‌کند. با آرامش همیشه‌گی‌اش دست خواننده را می‌گیرد و به عقب می‌برد تا از زندگی‌اش بگوید. از اینکه در پس گذر روزگار چه رازهایی نهفته است. از سختی، فقر، کار، گرسنه‌گی، درس، مشق و کتاب.

پله‌ها، آجر زیر پایم شکست و همراه ظرف کاهگل به زیر غلتیدم. بر اثر این حادثه تمام تنم زخمی شد، اما به روی خود نیاوردم و به کار ادامه دادم.”

به نقل از خود نویسنده: “اندوهی که بخش‌هایی از این خاطرات بر دل می‌نشانند و یا لبخندی که بخش‌های دیگر آن بر لب می‌آورد، شاید به نوعی بیانگر سرشت کم‌دی - تراژیک حیات انسانی است، اما به نظرم هم موقعیت‌های کم‌دی هم موقعیت‌های تراژیک، هر دو حاوی معنایی است که کشف آن‌ها شاید فلسفه‌ی خلقت ما آدمیان باشد.”

نویسنده بی آنکه طلبکار روزگار باشد و به دنبال مقصر بگردد بدون نق ناله‌های امروزی فقط از سرد و گرم روزگار می‌گوید. از جزئیاتی که نشان از دقت اوست. درست به مانند روشن کردن شمع در زمانی که نه کبریتی هست نه هیچ آتشنمایی و فقط طوفان است و بوران. او آتش را کشف می‌کند و به زحمت جرقه را از دل سنگ بیرون می‌کشد تا شمع را روشن کند. شمع‌ی که تا امروز هیچ طوفانی نتوانسته آن را خاموش کند نه حصر و نه تبعید. و این کتاب گواه آن است؛ هرچه را بشود حبس کرد واقعیت را نمی‌شود و زیدآبادی همان واقعیت خاموش است که شمع وجودش همیشه روشن است. زیدآبادی با لب‌هایی خاموش فریادش را در “سرد و گرم روزگار” به رشته‌ی تحریر درآورده. باشد تا به گوش شنوایان رسد. به امید قسمت دوم خاطراتش، از سرد و داغ روزگار، از هجده سالگی به بعد...

۶- دانشکده (ترجمه) - نویسنده: پابلو د سانتیس - ترجمه: بیوک بوداگی

”هر که سفر می‌کند، سرنوشت خویش را گم می‌کند.“ (صفحه‌ی ۱۰۹)

رمان سخت خوان «دانشکده» (پابلو د سانتیس / بیوک بوداگی) مثل یک بازی شطرنج منحصر به فرد است. این رمان تاکنون بهترین رمان پابلو د سانتیس و بی تردید یکی از کتاب‌های اصیل در سنت ادبیات معاصر آرژانتین است. در این رمان نسبت ادبیات، زندگی، خیال و واقعیت چنان درهم تنیده شده که به گرهی ناگشودنی می‌ماند. پابلو د سانتیس همچون خورخه لوییس بورخس مخاطبان را در لایبرنتی از کتاب‌ها و متون و روایت‌های مختلف سرگردان می‌کند که البته این سرگردانی خالی از لطف هم نیست.

کشیده می‌شود.

شروع رمان وقتی است که استبان قصد دارد اتفاقات افتاده در دانشکده را بنویسد. او هرچه سعی کرده بود روایتی از ماجرای عمارت قدیمی دانشکده بنویسد، نتوانسته و روایتش از چند سطر فراتر نرفته بود و سرانجام دریافته بود که تنها در همان مکان، عمارت ویرانه دانشکده است که می‌تواند واقعیت را بنویسد و همین دریافت او را کشانده بود به جایی که جز بقایای عمارت، کیسه‌های زباله، به‌قول خودش "قاتل‌ها نه، بازمانده‌ها هستند که به محل وقوع جنایت باز می‌گردند". این رمان به‌سیاق دیگر رمان‌های نسل تازه ادبیات آمریکای لاتین، در فرم خاص خود نوشته شده است.

"دانشکده" روایت داستان اومرو بروکا نویسنده‌ای است که نه کسی او را دیده است و نه در جایی کتابی از او وجود دارد. نوشته‌هایش تنها در روایت‌های دگرگون‌شده متعددی وجود دارند. او محور رمان است. در این بین ادیبان مدعی و پروفیسورهای ادبیاتی هستند که هرکس به دنبال گم شده‌ای از بروکا است تا به نام خود ثبت کند. کم کم در راستای رسیدن به اهدافشان دست به جنایت می‌زنند. جنگ ادبیات، جنگی ساکت، خاموش در بین اهالی ادب و هنر. در این رمان نسبت ادبیات، زندگی، خیال و واقعیت چنان درهم تنیده شده که به گرهی ناگشودنی می‌ماند. پابلو دسانتیس همچون خورخه لویس بورخس مخاطبانش را در لایبرنتی از کتاب‌ها و متون و روایت‌های مختلف سرگردان می‌کند که البته این سرگردانی خالی از لطف هم نیست.

۷- **مو قرمز (ترجمه) - اورهان پاموک - ترجمه‌ی عین‌له غریب**

"همیشه دوست داشتیم نویسنده شوم، اما پس از ماجراهایی که برای‌تان تعریف خواهم کرد مهندس زمین‌شناسی شدم و بساز بفروش. مخاطبان گمان نکنند چون حالا قصد روایت این وقایع را دارم به این دلیل است که همه چیز تمام شده‌است. در واقع با تداعی این وقایع بیش از پیش با آن‌ها درگیر می‌شوم و از این رو احساس می‌کنم که اسرار رابطه‌ی متقابل پدر و پسری من شما را هم به خود مبتلا خواهد کرد."

اورهان پاموک در سال ۱۹۵۲ در محله‌ی نیش‌ناشی استانبول متولد شد. او دروس متوسطه را در کالج آمریکایی رابرت در استانبول گذراند. پس از پایان تحصیلات متوسطه به اصرار خانواده‌ی خود به ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی معماری در دانشکده‌ی فنی استانبول مشغول شد، هرچند پس از مدتی این رشته را نیمه‌تمام رها کرد. او سپس در دانشگاه استانبول و در رشته‌ی روزنامه‌نگاری به تحصیل پرداخت و فارغ‌التحصیل شد اما هیچ‌وقت کار روزنامه‌نگاری نکرد. اولین رمانش آقای جودت و پسران را در سال ۱۹۸۲ نوشت که جوایز ملی ارهان کمال و کتاب سال را برایش به ارمغان آورد. پاموک بعد از انتشار رمان قلعه سفید کرسی تدریس ادبیات داستانی را در دانشگاه کلمبیا پذیرفت و به همراه همسرش از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ مقیم نیویورک شد. این رمان تقریباً به همه زبان‌های اروپایی ترجمه شد. اوج شهرت پاموک زمانی بود که رمان نام من سرخ را منتشر کرد و انبوهی از جوایز ادبی در کشورهای مختلف را از آن خود کرد. سال ۲۰۰۲ رمان برف را منتشر کرد که خودش آن را نخستین و آخرین رمان سیاسی در کارنامه‌ی کاری‌اش خواند. ضمیمه‌ی روزنامه‌ی

نیویورک تایمز سال ۲۰۰۴ این رمان را یکی از ۱۰ رمان برتر جهان معرفی کرد. پاموک سال ۲۰۰۳ کتابی با عنوان استانبول منتشر کرد که در واقع اتوبیوگرافی نویسنده است. بسیاری این کتاب را یکی از بهترین اتوبیوگرافی‌های نویسندگان ادبی می‌دانند. آخرین رمان او موزه معصومیت نام دارد که به موضوع عشق‌های ممنوعه در کشورهای اسلامی می‌پردازد. در ژانویه ۲۰۱۶ جدیدترین اثر او مو قرمز انتشار یافت.

موقرمز

داستان پسر فقیری، اهل استانبول است که آرزوی نویسنده شدن دارد اما از بد روزگار پدر این پسر که یکی از چپ گراهای تندرو بوده، بعد آزادی از زندان پسر و همسرش را رها می‌کند و می‌رود. برای همین پسر مجبور به کار کردن می‌شود تا بتواند هزینه‌ی کلاس‌های کنکورش را بدهد. او درحالی که در جستجوی کار بود به پیرمردی چاه کن معرفی می‌شود که قرار است در حوالی استانبول و در زمینی بایر که نزدیک شهرکی نظامی ست چاهی عمیق بزند تا به آب برسد. چاه کن (اوستا محمود) با تمام وجود سعی می‌کند جای پدر نداشته‌ی پسر را پر کند. پسر در تمام متن از احساس بی پدر بودن رنج می‌کشد.

"گفتم: پدرم ما را ترک کرده.

پس با این حساب درحق تو پدری نکرده، خب تو هم برای خودت پدری دیگر پیدا کن. در این مملکت بابا زیاد است، دولت بابا، خداوند بابا، پاشا بابا، مافیا بابا در این جا هیچ کس بدون بابا نمی‌ماند."

در این مدت که آنها ساکن بیابان‌های اطراف استانبول می‌شوند گاهی برای گشت و گذار به شهرک نزدیک محل چاه نیز سر می‌زدند که در آن جا با چادر تئاتر سیاری رو به رو می‌شوند که برای سربازها نمایش‌های مختلف، از کمدی تا داستان کشته شدن سهراب به دست رستم اجرا می‌کنند. یکی از

خلاقی که در گذشته انجام شده کار بهبوده‌ای است و حس می‌کردم که این کار چیزی جز احساس گناه نصیب من نخواهد کرد."

سالها می‌گذرد. او مهندس می‌شود و در تمام جهان پی داستان رستم و سهراب و ادیپوس پدرکش می‌گردد. او حتی برای کاری تجاری به تهران می‌آید. توصیفی از تهران در رمان می‌خوانیم:

"از این‌که ایرانی‌ها بسیار شبیه ما بودند و نقاط اشتراک فرهنگی دو همسایه غیر قابل اغماض بود، به وجد آمده بودم و دقیقاً به همین خاطر عجله‌ای برای بازگشت به استانبول نداشتیم. در خیابان‌های تهران از بازارها گرفته تا کتابفروشی‌ها (چقدر کتاب‌های نیچه ترجمه شده بود!) پرسه می‌زدم و بسیاری از چیزها را جذاب و جالب می‌یافتم. حرکات اغلب "دستی" مردانی که به نظر بی جهت در پیاده‌روها بالا و پایین می‌شدند، حالتی که در صورت داشتند، زبان بدن، شیوه‌ی احوال پرسی، این که تعارف دم در را شکلی از احترام می‌دانستند، این که ساعت‌ها بی هیچ کاری جایی می‌ایستادند، این که خیلی اهل کار نبودند، این که در قهوه‌خانه‌ها می‌نشستند و سیگار می‌کشیدند و عملاً وقت‌کشی می‌کردند، چه قدر شبیه ما ترک‌ها بود. ترافیک تهران هم درست مثل ترافیک استانبول دیوانه‌کننده بود. ما ترک‌ها تا رو به غرب کردیم ایران را به کل از یاد بردیم. تنوع کتاب فروشی‌های خیابان انقلاب بی نهایت حیرت انگیز بود."

موقرمز از پرماجرترین رمان‌های پاموک است محور اصلی رمان رابطه‌ی پدر و پسر است. در صفحه‌ی اول رمان پاموک بی‌نی از داستان سیاوش شاهنامه می‌آورد که کلید اصلی خوانش رمان است: "پدر بی پسر چون پسر بی پدر، که بیگانه او را نگیرد به بر"

قسمتی از رمان برآمده از قصه‌ی رستم و سهراب فردوسی است و قسمت دیگرش از قصه‌ی ادیپوس

اورهان پاموک متولد استانبول به خاطر اولین رمانش آقای جودت و پسران

جوایز ملی ارهان کمال و کتاب سال را برایش به ارمغان آورد. رمان قلعه سفید او تقریباً به همه زبان‌های اروپایی ترجمه شد. اوج شهرت پاموک زمانی بود که رمان نام من سرخ را منتشر کرد و انبوهی از جوایز ادبی در کشورهای مختلف را از آن خود کرد. سال ۲۰۰۲ رمان برف را منتشر کرد که نیویورک تایمز سال ۲۰۰۴ آن را یکی از ۱۰ رمان برتر جهان معرفی کرد. جدیدترین اثر او مو قرمز (ترجمه‌ی عین‌له غریب به فارسی) است.

شهریار، سوفوکل " ادیپ: رد یک گناه دیرین را چگونه و در کجا باید رفت؟" و قسمتی هم از زندگی پسر. پاموک این سه قصه را چنان تلفیق می‌کند که واقعیت از افسانه قابل تشخیص نیست و او در بیان هر چه استعاری‌تر و ملموس کردن این مفاهیم بسیار موفق بوده است و سعی کرده در پشت پرده به پاسخ پرسشی برسد که آیا سرنوشت انسان از پیش تعیین شده است؟

در قسمتی از رمان می‌خوانیم: "آن‌ها زنده‌اند، قهرمانان، تک تک آنها با عوض کردن لباسهایشان در میان ما زندگی می‌کنند."

آن‌چه در آخر ذهن خواننده را درگیر می‌کند، بازی سرنوشت و تاریخ است. اینکه آیا امکان دارد افسانه‌ها تکرار شوند؟ رستم‌ها، سهراب‌ها با شکل و شمایل امروزی. آیا افسانه‌ها سرنوشت ما را از قبل نوشته‌اند؟

هنرپیشه‌ها، زنی زیبا با موهایی قرمز، که نقش تهمنیه را بازی می‌کرده و چنان بر پیکر سهراب گریه می‌کرده که پسر را دیوانه می‌کند. او با این زن هنرپیشه که از او بسیار بزرگتر بوده آشنا می‌شود.

"همان شب بود که فهمیدم نویسنده خواهم شد. برای این کار کافی بود انسان ببیند و آنچه را که می‌بیند به کلمات تبدیل کند در درونم از زن موقرمز سپاسگزار بودم."

چند هفته که می‌گذرد، حین کار حادثه‌ای رخ می‌دهد که او از ترس نرسیدن به آرزوها و مجازات به پیرمرد چاه‌کن خیانت می‌کند و او را در ته چاه تنها می‌گذارد و فرار می‌کند.

"بعضی وقتها به یاد استاد محمود می‌افتادم و از خودم می‌پرسیدم چه بلایی سر او آمده است اما فکر می‌کردم مانند ادیب جست‌وجو کردن در مورد گناه یا

آشتی ملی، عفو عمومی و حق خواهری برای کردها

محسن رنانی



مقدمه

اکنون عصر عاشورا است. کم‌کم به شام غریبان نزدیک می‌شویم. من هر سال در شام غریبان در یکی از مساجد رنان روزه می‌خواندم. موضوع عمومی همه روزه‌هایم، غربت حسین «ع» در میان ما شیعیان بود. دو سال است که دیگر در شام غریبان روزه نمی‌خوانم. راستش دیدم سال به سال که عزاداری ما برای حسین بیشتر می‌شود، غربت حسین هم در میان ما بیشتر می‌شود. امروز خیلی دلم گرفته بود. نگاه کردم دیدم در دلم روز روزه است. سالهاست به روزه نمی‌روم. وقتی اقوام از همسرم می‌پرسند چرا شوهرت به روزه ما نمی‌آید، پاسخ می‌دهد او هر روز در دلش روزه است. امروز می‌خواهم یکی از آن روزه‌ها را برای شما بخوانم، شاید دل‌تان به درد آید، اما به جای آن که اشکی بریزید، دستی از آستین عقل برون کنید و تصمیم بگیرید برای تغییر وضع موجود، از خودمان شروع کنیم.

ما شیعیان فضایل فراوانی را، به‌حق، برای حسین - که درود خدا بر او باد - بر می‌شمیریم. اما به گمان من هیچگاه از دو فضیلت بزرگ حسین، یاد نکرده‌ایم. یکی «وفای به عهد» و احترام به میثاقی که با دیگران، حتی با دشمن، می‌بست و دیگری «فضیلت گفت‌وگو». پس از صلح امام حسن «ع» با معاویه، نه تنها امام حسین «ع» تا هنگام شهادت برادرش بر پیمان صلح پایدار بود، بلکه حتی پس از مرگ برادرش نیز، تا زمانی که معاویه زنده بود، این پیمان را نشکست و وقتی برخی یارانش به او پیشنهاد قیام دادند فرمود «ما بیعت کرده و پیمان بسته ایم و راهی برای شکستن بیعت ما نیست».

دین ما دین «شنیدن» است نه دین نعره کشیدن. پیامبر اکرم «ص»، همیشه سراپاگوش بود، تا جایی که منافقان از روی استهزا او را «اذن» (گوش) می‌خواندند و وقتی پیامبر دلگیر شد پیام وحی آمد که «قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لِّكُمْ» (بگو سراپاگوش بودن برای شما بهتر است/ یا: او بهترین گوش‌دهنده برای شماست). و حسین «ع» نیز همانند جدش سراپا گوش بود و اهل مدارا و گفت‌وگو بود. در مسیر مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا همه جا شیوه اش «گفت‌وگو» بود. گفت‌وگو با همه، با خانواده، با یارانش، با کسانی که مخالف حرکت و اقدام

او بودند و حتی با دشمنانش. امام در کربلا با فرمانده لشکر کوفه دیدار و رودرو گفت‌وگو کرد و حتی برخی اخبار حاکی از آن است که امام پیشنهاد داد که بگذارند به شام بروند و با یزید گفت‌وگو کنند. اما ظالمان تن به گفت‌وگو ندادند. ظالمان، خود را حق می‌دانستند و یزید را خلیفه پیامبر و بنابراین حاضر نبودند با کسی که بر خلیفه پیامبر خروج کرده است گفت‌وگو کنند. در واقع اگر کربلا، کربلا

شد، چون ظالمان همه راههای گفت‌وگو را بر حسین بستند و تنها یک راه گذاشتند: تن دادن به ذلت و اسارت و البته حسین کسی نبود که چنین کند.

امروز می‌خواهم به غربت حسین «ع» در جامعه ما از زاویه «وفای به عهد» و «گفت‌وگو» بنگرم. می‌خواهم به برخی ظلم‌هایی اشاره کنم که ما مدعیان پیروی از حسین به دیگرانی روا می‌داریم که با ما متفاوتند و همانند ما نمی‌اندیشند؛ به بی‌وفایی‌هایی که در عهد و پیمان خود کرده‌ایم و به راه‌های گفت‌وگویی که بین خود و دیگران مسدود ساخته‌ایم.

ترا به خدا اگر شیعه‌ی حسین هستید، این روزه را تا پایان بخوانید و بعد قضاوت کنید که آیا اگر حسین امروز در میان ما بود مانند ما عمل می‌کرد و ما را توصیه به همین رفتارها می‌کرد؟ و بعد ببینید آیا حسین و اندیشه‌ی او و راه و رسم او در میان ما غریب نیست؟

سفر به ولایت تبعیض

در پاییز سال ۱۳۸۰ وقتی با حمله آمریکا به افغانستان رژیم طالبان فروپاشید، از طرف مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ماموریت یافتیم که گزارشی از تحولات مناطق مرزی ایران و افغانستان تهیه کنیم. سفری دشوار، آزارنده و آموزنده بود. من پیش از آن همواره از نحوه برخورد حکومت ایران با حقوق

مهاجران افغان و بویژه ممانعت از ثبت نام کودکان آنان در دبستان‌ها خیلی آزرده خاطر بودم؛ احساس می‌کردم به انسانیت، ایرانی‌ت و اسلامیت اهانت شده است. چون می‌دیدم که علاوه بر ظلمی که به این کودکان می‌کنیم، چه فرصتی را برای ایجاد دوستی پایدار با ملت همسایه از دست می‌دهیم. اگر ما کودکان افغان را در این چهار دهه سخاوتمندانه آموزش داده بودیم اکنون سه میلیون سفیر صلح در ایران و افغانستان داشتیم. خیلی ساده، ما حسینی‌ها، حق آموزش را - که در دنیای مدرن همسایه‌ی حق حیات است - از صدها هزار کودک هم‌دین‌مان (که پدران شان تا ۱۶۰ سال پیش شهروند ایران بوده‌اند)، دریغ کردیم.

من از دهه شصت از سیاست تبعیض آمیزمان در مورد آموزش کودکان افغان نگران و دل آزرده بودم. نگرانی ام به حدی بود که در اوایل دهه هفتاد با هزینه شخصی نخستین مدرسه‌ی غیررسمی برای آموزش کودکان افغان را در اصفهان و با نام «دبستان لاله‌های مهاجر» تاسیس کردم. حتی آموزش و پرورش به ما کتاب نمی‌داد و ما مجبور بودیم از کتابهای دست دوم بچه‌های ایرانی استفاده کنیم. بارها از سوی مراجع قانونی برای بستن مدرسه ما اقدام شد و ما مجبور بودیم مکان مدرسه را به جای دیگری منتقل کنیم تا کارمان را ادامه بدهیم.

وقتی سه سال پیش جوانی افغان به اتاقم آمد و گفت

من نعمت‌الله یعقوبی دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان هستم که در دبستان لاله‌های مهاجر شما خواندن و نوشتن را آموختم، اشک در چشمانم جاری شد و دریافتم که جمهوری اسلامی چه فرصتی را در این سی سال از دست داده است. جمهوری اسلامی با سی سال تأخیر نهایتاً در سال ۹۴ به این خطای خود پی برد و تصمیم گرفت اجازه دهد که همه کودکان مهاجران افغان (اعم از قانونی یا غیرقانونی) بتوانند در مدارس دولتی ایران ثبت نام کنند. ما برای سی سال، آینده چند نسل از مهاجران افغان را به گروگان گرفتیم. پدران شان را به بیگاری بردیم و با نیروی کار آنها شهرها مان را ساختیم و سخت‌ترین مشاغل را در صنایع‌مان بر دوش آنها گذاشتیم، اما اجازه ندادیم کودکان شان در مدارس ما درس بخوانند. و البته به جز حوزه آموزش، ما خطاهای راهبردی دیگری نیز در مورد مهاجران افغان در حوزه‌های حقوق عمومی و فعالیت‌های اقتصادی داشته ایم که بیان آنها در این نوشتار نمی‌گنجد.

با این حال تا زمان سفرم به مرزهای شرقی ایران متوجه عمق بی‌تدبیری و ظلم‌های مان در برخورد با ملت افغان نشده بودم. در مناطق مرزی از زندان‌هایی بازدید کردم که در آنها مهاجران غیرقانونی افغان را در شرایطی غیر انسانی بازداشت کرده بودیم. اما عجیب آن جا بود که با وجود این برخوردهای خشن، همزمان بی‌تدبیری ما باعث شده بود تا مرزهای مان به طرز خنده داری دستخوش بی‌ضابطگی و هرج و مرج باشند. برای مثال در حاشیه شهر زابل خانه ای را دیدم که روی خط مرزی ساخته شده بود؛ یعنی یک اتاق آن در ایران و اتاق دیگرش در افغانستان بود.

این‌ها را به عنوان مقدمه گفتم تا ذهن شما آماده شود برای نشان دادن این که چگونه از همین نوع ظلم‌ها، بی‌تدبیری‌ها و رفتارهایی تا این حد خطا و فاجعه بار را نیز نسبت به شهروندان ایرانی خودمان یعنی اقوام بلوچ، کرد و عرب داشته ایم که اگر امروز آن رفتارها را متوقف و جبران نکنیم برای آینده ایران خسارت‌بار خواهد بود.

در همان سفر، در زاهدان به دیدار مولوی عبدالحمید رفتم. مولوی یک سینه سخن داشت و بی‌پرده بیرون می‌ریخت. نمی‌دانم چرا به من جوان شیعه‌ای که هیچ قدرت سیاسی و حکومتی نداشت و فقط داشت کار تحقیقی می‌کرد اعتماد کرد و سفره دلش را باز کرد. آن زمان هنوز گروه‌های تندروی مانند جندالله در سیستان و بلوچستان شکل نگرفته بودند. مولوی نمونه‌های زیادی از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌هایی که حکومت در مورد بلوچ‌های اهل سنت روا داشته بود را مثال زد و بعد گفت به خاطر این تبعیض‌ها جوان‌های ما دارند برای تحصیل یا کار به پاکستان می‌روند. او گفت: به مقامات تهران بگویید اگر به این شرایط پایان داده نشود تعداد بیشتری از این جوانان به پاکستان می‌روند و آنگاه فردا روز وقتی بازمی‌گردند بسیاری از آنها با افکار القاعده و طالبان به ایران باز خواهند گشت. مولوی راست می‌گفت، در همان زمان که مولوی داشت این هشدارها را می‌داد، عبدالملک ریگی و برخی یارانش، بی‌نام و نشان در پاکستان مشغول تحصیل در مدارس دینی آن کشور بودند. چند سال بعد با بازگشت عبدالملک ریگی به ایران و تشکیل گروه جندالله، پیش‌بینی مولوی محقق شد.

مولوی به عنوان نمونه برایم توضیح داد که اخیراً یکی از نهادهای حکومتی در استان از طریق انتشار اطلاعیه عمومی و برگزاری آزمون، صد نفر نیروی

جوان را استخدام کرده است؛ با توجه به این که اکثریت جمعیت این استان اهل سنت هستند انتظار می‌رفته است که دستکم نیمی از پذیرفته شدگان اهل سنت باشند، اما وقتی دوستان مولوی تحقیق کرده‌اند متوجه شده‌اند که هیچ جوان اهل سنتی در میان پذیرفته‌شدگان نیست. آنگاه مولوی جمله عجیبی را گفت که هنوز وقتی به خاطر می‌آورم قلبم تیر می‌کشد. مولوی گفت به مقامات تهران بگویید: اینقدر نگویید «برادران اهل تسنن»، ما چیز زیادی نمی‌خواهیم، به ما فقط «حقی خواهری» بدهید، ما به حق خواهری هم راضی هستیم و جوانان مان را راضی خواهیم کرد.

اجازه بدهید اعتراف کنیم که ما به زبان مسلمانان ولی در عمل شدیداً گرفتار نژادپرستی قومی و مذهبی هستیم و قانون اساسی را هم که خودمان نوشته ایم و به آن رای داده‌ایم و عهد و میثاقی است بین حکومت و شهروندان کشور، هم قبول نداریم. ما به بلوچ‌ها به کردها به عرب‌ها، به ترکمن‌ها، به اهل تسنن و سایر شهروندانی که جزء ما «اکثریت برگزیده» نیستند «حقی خواهری» هم ندادیم. ما کدام یک از حقوق ویژه‌ای که قانون اساسی - به عنوان یک پیمان ملی - برای اقلیت‌های مذهبی، قومی و زبانی قائل شده است را به آنها داده ایم؟ اعتراف کنیم که ما بر عهد و پیمان رسمی خود که ۹۸ درصد از مردمان به آن رای داده اند نمانده ایم. آیا ما پیروان مکتب حسینی هستیم که بر پیمان خود حتی با معاویه، تا آخر باقی ماند؟

سفر به ولایت تسویف

ده سال بعد از گفت‌وگو با مولوی، برای انجام مطالعات توسعه به کرمانشاه و کردستان رفتم و مصاحبه‌هایی با سرآمدان سیاسی، فکری، قومی و مذهبی این استان‌ها داشتم. در جوانرود به دیدار روحانی برجسته‌ی کرد «ماموستا بهرامی» رفتم. داستان برخورد نهادهای حکومتی ما با ماموستا بهرامی و نقض حقوق اولیه شهروندی او حتی در انجام فعالیت‌های اقتصادی، خود

«وعده‌های دروغ دادن» است. ما در مناطق کُردنشین، تسویف کرده‌ایم.

ماموستا گفت سی سال است ما پیران کُرد به جوانان مان می‌گوییم دنبال کار سیاسی و هواداری از گروه‌های سیاسی معارض نروید. به آنها می‌گوییم بالاخره این دموکراسی نیم بندی که در این دیار وجود دارد راه را برای مشارکت شما و رسیدن به حقوق تان خواهد گشود. بروید دنبال درس بخوانند. بروید دنبال تحصیلات عالی تا در آینده بتوانید با حضور در موقعیت‌های کارشناسی و مدیریتی کشور، هم راه را برای توسعه مناطق کُرد نشین هموار کنید و هم حقوق شهروندان کُرد را به طرق قانونی و سیاسی استیفا کنید. ماموستا گفت: اما حالا بعد از سی سال، دهها هزار جوان دانش‌آموخته عالی‌کُرد چشم در چشم ما نگاه می‌کنند و می‌گویند چه شد آن وعده‌ها؟ ما رفتیم و تحصیل کردیم و متخصص شدیم و برگشتیم، اما سقف فرصت‌هایی که در این کشور برای ترقی به ما داده می‌شود، مدیریت مدرسه، یا یک پست رده میانی در ادارات معمولی است. موقعیت‌های کلیدی و سیاسی و مدیریتی سطح بالای اداری به روی جوانان تحصیل کرده‌ی کرد بسته است.

و من (رنانی) می‌پرسم راستی چه توجیهی دارد که هنوز پس از چهل سال تثبیت حاکمیت جمهوری اسلامی، به جز در دولت موقت مهندس بازرگان، هنوز هیچ کُرد اهل سنتی نتوانسته است استاندار کردستان یا آذربایجان غربی یا سیستان و بلوچستان شود؟ راستی چه توجیهی دارد که کشوری با بیش از ده درصد جمعیت اهل تسنن، هنوز طی چهل سال یک وزیر اهل سنت نداشته است؟ راستی چه توجیهی دارد که علی‌رغم تصریح قانون اساسی اجازه نمی‌دهیم در کنار زبان فارسی، زبان‌های دیگر اقوام ایرانی نیز در مناطق و استان‌های آنان تدریس شود؟ راستی چه توجیهی دارد که با وجود دهها هزار نفر اهل سنت ساکن تهران آنها حق داشتن یک مسجد برای خود ندارند؟ راستی چه

چه توجیهی دارد که پس از چهل سال، به جز در دولت مهندس بازرگان،

هنوز هیچ کُرد اهل سنتی نتوانسته است استاندار کردستان یا آذربایجان غربی یا سیستان و بلوچستان شود؟ چه توجیهی دارد که کشوری با بیش از ده درصد جمعیت اهل تسنن، هنوز طی چهل سال یک وزیر اهل سنت نداشته است؟ چه توجیهی دارد که با وجود دهها هزار نفر اهل سنت ساکن تهران آنها حق داشتن یک مسجد برای خود ندارند؟ چه توجیهی دارد که سهم استان کردستان از صنعتی شدن کشور فقط ۸ واحد صنعتی بالای ۱۰۰ نفر کارکن است (فقط هشت واحد!) و کل شاغلان صنعتی واقعی این استان تنها ۸۵۰۰ نفر؟ ما آگاهانه نگذاشتیم مناطق کُرد نشین توسعه بیابند. کردستان امروز یکی سه استان اول کشور با فقر چند بعدی است. با این حال همین کردها بالاترین مشارکت‌ها را در انتخابات‌ها دارند و در انتخابات اخیر هم به سه برابر شدن یارانه‌ها، «نه» گفتند.

توجیهی دارد که اهل سنت ساکن تهران در خانه‌های خود نیز نمی‌توانند دور هم جمع شوند و نماز جمعه برگزار کنند؟ راستی چه توجیهی دارد که جمهوری اسلامی در این چهل سال به بهانه اجرای برنامه‌های توسعه، بخش اعظم نفت و سایر منابع اقتصادی و طبیعی کشور را برداشت و مصرف کرده است و اکنون پس از نزدیک به چهل سال، سهم استان کردستان از صنعتی شدن کشور فقط ۸ واحد صنعتی بالای ۱۰۰

داستانی شنیدنی است و نشان می‌دهد که ما چگونه به صورت سیستماتیک مانع توسعه مناطق کُردنشین شده‌ایم. اما ماموستا نگران ضایع شدن حقوق خودش نبود او حرف‌های مهمی زد که با آن که دیر شده است اما اگر اکنون نیز شنیده شود، شاید بتوان آب رفته را به جوی بازگرداند. بلوچستان را ولایت تبعیض گفتم و اکنون کردستان را ولایت تسویف می‌خوانم. تسویف به معنی «پی‌درپی کاری را به تأخیر انداختن» و

حوزه نگرشمان به اقوام ایرانی است. «پارادایم شیفت» به معنی «تغییر نگرش» یا «نو نگری» است.

یک سیستم اجتماعی و سیاسی وقتی از عملکرد طبیعی و مطلوب خود دور می شود، بازگشت آن به مسیر مطلوب یعنی مراحل بازپروری یک سیستم شامل این‌هاست: «بهبود»، «اصلاح»، «تحول»، «پارادایم شیفت» (نو نگری) و «انقلاب». یعنی یک نظام سیاسی

مگر لیبی یا مصر یا سوریه در

کنار خودشان اقلیم مستقل کردستان داشتند؛ آنها از درون دچار انهدام شدند. شک نکنیم که بدون مشارکت همه بخش‌های ملت ایران، عبور از بحران‌های در پیش رو ممکن نخواهد بود.

اول باید دنبال «بهبود» خود باشد، اگر نشد باید برود سراغ «اصلاح»، اگر نشد ناچار است دست به «تحول» بزند، اگر در ایجاد تحول هم شکست خورد به زودی نقطه ای می رسد که جز با «پارادایم شیفت» نمی‌توان سیستم را نجات داد و اگر سیستم ناتوان از ایجاد پارادایم شیفت باشد، لاجرم در فرایند عمر خویش به نقطه «انقلاب» خواهد رسید. و انقلاب می‌تواند از نوع انقلاب‌های انتقالی باشد (مثل انقلاب اسلامی ایران) یا از نوع انقلاب‌های انهدامی (مثل انقلاب‌های سوریه و لیبی).

در بهبود و اصلاح، نه هدف تغییر می‌کند نه ساختارها. در بهبود فقط عملکردها بهتر می‌شود و در اصلاح، فرایندها بازبینی می‌شود. در تحول، ساختارها هم تغییر می‌کند. اما در پارادایم شیفت، اول باید «نگرش» ما عوض شود و به دنبال آن، هم اهداف و هم ساختارها را بازنگری کنیم.

عصر هاشمی در ایران، دوران «بهبود» بود که به علل مختلف ناتمام ماند و لاجرم باید به دوره اصلاح گذر می‌کردیم. در عصر خاتمی وارد دوران «اصلاح» شدیم، که ناشی‌گری بازیگران سیاسی و قدرت طلبی اصحاب قدرت، آن را به شکست کشاند. از انتخابات ۱۳۸۴ کشور وارد دوران «تحول» شد. فرقی نمی‌کند در ۸۴ احمدی نژاد برای تحول آمد (اما تحول از منظر خودش) و بعد هم در ۸۸ موسوی و کروبی برای تحول آمدند (آن هم تحول از منظر خودشان). همه‌ی آنها درست تشخیص داده بودند، اصلاحات بی‌نتیجه مانده بود و نظام نیاز به تحول داشت، اما احمدی‌نژاد تحول را در بازگشت به ساختارها و سازوکارهای سه دهه قبل می‌دید و موسوی و کروبی تحول را در لزوم پالایش نظام و احیای همه اصول قانون اساسی می‌دیدند.

اما پروژه تحول‌خواهی هر سه‌ی آنها به شکست انجامید. مهم نیست عامل شکست چه بوده است، مهم این است که در این ساختار سیاسی، ایجاد تحول، امکان‌پذیر نشد. اکنون که نظام، تمام فرصت‌های بهبود و اصلاح و تحول را به شکست کشانده است هیچ راهی ندارد جز آن که «پارادایم شیفت» را بپذیرد و گرنه نهایتاً به نقطه «انقلاب» (انتقالی یا انهدامی) رانده خواهد شد.

آیا جمهوری اسلامی هیچ‌گاه به پارادایم شیفت تن داده است؟ آری. مثلاً پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ در

روشنفکر یا ماموستای اهل سنت در صداوسیما می‌داریم درباره بی‌عدالتی‌هایی که ما در مورد آنها روا می‌داریم سخن بگویند و خطرات این شیوه رفتار را به ما گوشزد کنند؟ چرا گمان می‌کنیم اگر چند صد راننده تاکسی در تهران اعتراض کردند باید فوراً یک برنامه خبری برای انعکاس نظرات آنها در سیمای پخش کنیم اما اگر ده میلیون اهل سنت به روند‌های خلاف قانون اساسی در مورد خودشان معترض باشند نباید سخن آنان را بشنویم؟ باور کنید ما از بس عادت کرده‌ایم فریاد بزنی قدرت «شنیدن» خود را کاملاً از دست داده‌ایم. ناتوانی از شنیدن باعث شده است که ما حتی بین خودمان هم دیگر توان گفت‌وگو نداشته باشیم. آیا ما امت پیامبری هستیم که همه‌ی وجودش گوش بود؟

سفر به ولایت عقل

و اکنون ما پیروان حسینی که مظهر «وفای به عهد» بود، چهار دهه است بخش‌های مهمی از میثاق ملی‌مان یعنی قانون اساسی را زیر پانهاده یا مغفول گذاشته‌ایم و در این مدت حتی توانایی گفت‌وگو درباره اصول اختلافی آن را هم نداشته‌ایم، و همچنان با خطا پشت خطا به پیش رفته‌ایم تا اکنون به نقطه‌ای از تاریخ‌مان رسیده ایم که مشکلات انباشته در حوزه‌های مختلف در حال تبدیل شدن به بحران هستند و به زودی با سیلابی از بحران‌ها روبه‌رو خواهیم شد که اگر اکنون چاره نکنیم، زودا که خود را تسلیم سیلاب خواهیم یافت. ما فرصت پشت فرصت سوزانده‌ایم و قوام اقتصادی و اجتماعی خود را به پای اهداف جناحی ریخته‌ایم تا اکنون که مثلاً با اعتصاب کارگران شرکت آذراب، از ترس سرایت بحران، دست‌پاچه می‌شویم و با آنها برخورد خشن و خونین می‌کنیم یا مثلاً تحول طبیعی‌ای مثل «همه‌پرسی استقلال» در اقلیم کردستان نگرانمان می‌کند و خط و نشان می‌کشیم.

اکنون که حکومت اقلیم کردستان عراق با برگزاری همه‌پرسی استقلال، دست به کار بر هم زدن ساختار ژئوپولیتیک منطقه شده است، حتی اگر اقلیم کردستان در عمل از عراق جدا نشود هم، عملاً تغییر ساختار جغرافیای سیاسی کنونی منطقه آغاز شده است. کردها یکی از اقوام اصیل ایرانی هستند که عاشق ایرانند. اما حجم تبعیض ما در این سالها، و هنوز هم، چنان بالاست که ممکن است نقطه ای فرا برسد که نفرت

نفر کارکن است (درست خوانده اید: فقط هشت واحد) و کل شاغلان صنعتی واقعی این استان تنها ۸۵۰۰ نفر می‌باشند؟ اگر شما فکر می‌کنید این وضعیت تصادفی است، من می‌گویم نه، ما آگاهانه نگذاشتیم مناطق کرد نشین توسعه بیابند. کردستان امروز یکی سه استان اول کشور با فقر چند بعدی است. با این حال همین کردها بالاترین مشارکت‌ها را در انتخابات‌ها دارند و در انتخابات اخیر هم به سه برابر شدن یارانه‌ها، «نه» گفتند.

و آنگاه ماموستا ادامه داد: ما دیگر پاسخی به جوانان مان نداریم. آنها در تمام این سالهای تبعیض و حذف، سکوت کردند و درس خواندند و امیدوار بودند که آرام به سمت بازشدگی و دستکم اجرای قانون اساسی برویم. اما نرفتیم. جوانان تحصیلکرده‌ی ما اکنون سه راه دارند:

یا وضع موجود را بپذیرند که به منزله ادامه بیکاری و تبعیض و ضایع شدگی حقوق و خانه نشینی و بسته بودن راه ترقی و تعالی آنان است؛

یا به خارج مهاجرت کنند که اکنون با تحولات منطقه و مشکلات اروپا، دیگر راه برای مهاجرت آنها بسته است؛

یا به گروه‌های معارض که وعده‌های آرمانی می‌دهند بپیوندند.

ماموستا بهرامی هشدار می‌داد که اگر جمهوری اسلامی مسیر خود را اصلاح نکند احتمال پیوستن جوانان به گزینه سوم روز به روز شدیدتر می‌شود. او می‌گفت: ما سی سال عرق ریختیم تا به جوانان مان حالی کردیم که راه بهروزی مردم کرد از گلوله اسلحه نمی‌گذرد. راه بهروزی آنان تنها از طریق دانشگاه و مشارکت مدنی و انتخابات و فعالیت اقتصادی می‌گذرد. ماموستا می‌گفت: اما دیگر این روزها، جوانان، ما را باور نمی‌کنند و حرف ما خریدار ندارد. آنان به زبان بی زبانی می‌گویند:

ما از موده ایم در این شهر بخت خویش/ بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش
راستی آیا ما تاکنون حرف مردمان کرد و بلوچ و ترکمن و عرب و سایر اقوام کشورمان را درباره حقوق‌شان شنیده‌ایم؟ کسی تاکنون دیده است که در سیمای ملی ما میزگردی باشد که در آن نمایندگان

عقب ماندگی استانهایی که جمعیت اصلی آنها فارس و شیعه نیستند،

حکایت از اعمال یک روبه بلندمدت و پایدار از تبعیض یا دست کم غفلت نسبت به این مناطق دارد. مردم این مناطق کاملاً دل شکسته و ناامیدند. بازسازی امید و جلب مشارکت جدی آنها در فرایند توسعه، گام سومی است که تا برداشته نشود، همواره باید به این مناطق به دید امنیتی بنگریم و بخش بزرگی از انرژی ملی خود را صرف کنترل این مناطق کنیم. همین کنترل باعث می‌شود که فضا امنیتی بماند و بنابراین سرمایه‌ها به این استانها جلب نشود و باز این مناطق در چرخه عقب‌ماندگی بیشتر فرو روند و عدم رضایت شان بیشتر شود و باز ما احساس خطر کنیم و اوضاع را امنیتی‌تر کنیم. این چرخه شوم که سی سال است ادامه یافته، جایی باید شکسته شود و دیرتر از این نیز خطا خواهد بود.

تولید شده از این تبعیض بر عشق ایرانی آن غلبه کند. اکنون نوبت آن است که ما به ولایت عقل سفر کنیم و نخستین منزل این سفر، پذیرش یک «پارادایم شیفت» در حوزه سیاست داخلی کشور و بویژه در

این بخش از شهروندان در آن حضور یابند و درباره استیفای حقوقشان سخن بگویند؟ آیا تاکنون برنامه ای درباره آموزش زبان مادری کردی و ترکی و بلوچی و ... در سیمای بوده است؟ آیا تاکنون اجازه داده‌ایم

پایان جنگ، یک پارادایم شیفت بود. پذیرش برجام نیز می‌توانست به یک پارادایم شیفت بینجامد که البته تذبذبها و رقابت‌های مخرب داخلی نگذاشت به

بود که می‌تواند امنیت ملی ما تقویت و پایدار سازد. جمهوری اسلامی در طول این چهار دهه به تدریج سه بخش بزرگ از شهروندان را از مشارکت جدی

مختلف سلب می‌کنیم و حجم زیادی از انرژی کشور را صرف مبارزه و حذف و کنترل آنها می‌کنیم. غافل از آن که این کشتی بدون پارو زدن همه‌ی ساکنان آن به سرمنزل مقصود نخواهد رسید. ما به خطا مناقشه ۸۸ را به یک گسل عظیم اجتماعی و سیاسی تبدیل کرده ایم که هر از گاهی فعال می‌شود و زلزله‌ای در فضای اجتماعی و سیاسی ایران برپا می‌کند. ما (دو طرف ماجرا) چاره‌ای نداریم که با اعلام «آشتی ملی» و حل‌وفصل مناقشه ۸۸، و عبور از مرحله مقصریابی (صرف نظر از این که چه کسی مقصر بوده است)، به سطح تازه‌ای از تعامل ملی دست یابیم و برای بیرون کشیدن کشتی به گل نشسته اقتصاد، عزمی ملی ایجاد کنیم. به گمان من اعلام «آشتی ملی» در دسترس‌ترین نقطه برای آغاز یک «پارادایم شیفت» عمومی در کشور خواهد بود. توانایی جمهوری اسلامی در حفظ پایداری و پویایی خود برای آینده، در همین آزمون گذار از مناقشه ۸۸ روشن خواهد شد. و البته برای این گذار، فرصت چندانی نداریم. یک حادثه کوچک، مثل مرگ یکی از رهبران جنبش سبز، می‌تواند حتی فرصت پارادایم شیفت را نیز از ما بگیرد.

و سرانجام بخش سوم جمعیت حذف شده و نادیده گرفته شده کشور، میلیون‌ها نفر از ایرانیانی هستند که فارس و شیعه نیستند. عقب ماندگی توسعه‌ی منطقه‌ای در استان‌هایی که جمعیت اصلی آنها فارس و شیعه نیستند، حکایت از اعمال یک رویه بلندمدت و پایدار از تبعیض یا دستکم غفلت نسبت به این مناطق دارد. مردم این مناطق کاملاً دل شکسته و ناامیدند. بازسازی امید و جلب مشارکت جدی آنها در فرایند توسعه، گام سومی است که تا بر داشته نشود، همواره باید به این

ما اکنون با نسل جوان تحصیل کرده گرد روبه‌رو هستیم. بدون یک «پارادایم شیفت» در سیاست‌های مان نسبت به اقوام و به طور خاص نسبت به کردها، البته نباید انتظار داشته باشیم که امواج جوانان تحصیلکرده اما بیکار مناطق کرد نشین، نسبت به نگرانی‌های ما همدلی نشان دهند.

سرانجام برسد. اما هر دوی این‌ها در حوزه سیاست خارجی بودند. اکنون ما در حوزه سیاست داخلی نیازمند یک پارادایم شیفت هستیم. دولت روحانی، دولت شرایط استثنایی است، دولت گذار است، دولت پارادایم شیفت نیست. البته دولت روحانی، با به نتیجه رساندن برجام، در حوزه سیاست خارجی ما را به سمت یک پارادایم شیفت ناقص برد اما فشارهای رقبا نگذاشت که آن را به سرانجام برساند. اما دولت روحانی در حوزه سیاست داخلی حتی در مدیریت اقتصاد هم که مهم‌ترین مأموریت آن دولت است، برای خودش مأموریت پارادایم شیفت تعریف نکرده است. دولت روحانی در حوزه اقتصاد به تلاش برای «بهبود» بسنده کرد.

و البته من معتقدم در شرایط کنونی اصولاً با تغییر دولت‌ها، پارادایم شیفت ممکن نیست و این نظام سیاسی است که باید برای پارادایم شیفت تصمیم بگیرد. به گمان من مأموریت دولت روحانی از هم اکنون پایان یافته است. در حوزه سیاست خارجی، فرایند تحقق یک پارادایم شیفت متوقف شده است و در حوزه اقتصاد هم مأموریت دولت روحانی برای «بهبود»، با کنترل تورم به خوبی انجام شده است. برای «خروج حقیقی از رکود» (که در اقتصاد ما معیارش «مثبت شدن نرخ رشد تولید ناخالص داخلی» نیست بلکه معیارش کاهش ذخیره بیکاران است)، دولت روحانی هیچ کار دیگری نمی‌تواند بکند. در واقع اکنون می‌خواهم یک ادعای بزرگ را به زبان بیابورم و آن این است که: در اسفند ۱۳۹۱ گفتم اقتصاد ما در «فق رویداد» است و دارد به سمت تکینگی می‌رود (این جا را ببینید) اکنون می‌گویم اقتصاد ما اکنون در میانه‌ی تکینگی (بخوانید تکینه‌گی) است و بدون تحقق یک پارادایم شیفت در کل نظام سیاسی، نه تنها امکان خروج این اقتصاد از رکود وجود ندارد، بلکه باید به زودی منتظر یک بحران بزرگ، نظیر یک جهش ارزی و سپس یک انفجار تورمی هم باشیم؛ و اگر از اکنون شروع نکنیم ممکن است با یک انفجار تورمی، شرایط اقتصادی و به دنبال آن شرایط اجتماعی، کنترل‌پذیری خود را از دست بدهند.

جمهوری اسلامی در تمامی سال‌های پس از جنگ تحمیلی، هنوز در حوزه داخلی هیچ پارادایم شیفتی را نپذیرفته است و من در نوشته‌های دیگرم توضیح داده‌ام که این ناشی از «پیری زودرس» نظام سیاسی است که خودش محصول آن است که سیستم از اوایل دهه هشتاد وارد «تله بنیانگذار» شد (این جا را ببینید). اما اکنون زمان آن است که پارادایم شیفت را بپذیرد. در غیر این صورت بعد از شکست در «پارادایم شیفت» باید منتظر ورود به مرحله بعدی (یکی از انواع انقلاب‌های انتقالی یا انهدامی) باشد. بنابراین جمهوری اسلامی برای تقویت پایه‌های امنیت ملی خود چاره ای ندارد که در حوزه سیاست داخلی دست به یک «پارادایم شیفت» بزند. این پارادایم شیفت دارای سه بُعد خواهد

و موثر در فرایند توسعه کشور حذف کرده است و با این حذف‌ها، مجموعه انرژی ملی ما به جای انباشت و تمرکز بر روی فرایندهای توسعه آفرین، به شکلی پاره‌پاره درآمده و در جهت کنترل و تخریب یکدیگر به کار گرفته شده است.

بخش اول، میلیون‌ها نفر از ایرانیانی هستند که به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند. اینان عموماً از نخبگان و دانش‌آموختگان عالی کشور بوده‌اند. یعنی هم‌اینک نه تنها چندین میلیون تحصیل‌کرده متخصص در خارج از کشور داریم بلکه سرمایه‌های آنها نیز چند هزار میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. با حذف این جمعیت عظیم از فرایند توسعه کشور، عملاً فرصت‌های فراوانی را از کف می‌دهیم. ورود ده درصد سرمایه‌های ایرانیان خارج، به داخل کشور، عملاً می‌تواند چنان موج اقتصادی ایجاد کند که اقتصاد ما را از زمین‌گیری خارج سازد. حتی اگر همه‌ی ایرانیان خارج بتوانند سالی یک‌بار به کشور سفر کنند معادل پنجاه درصد درآمد نفت، برای کشور ارز آوری خواهد داشت. هواپیمای انقلاب چهار دهه است

گردها عاشق ایرانند. گردها در واقع ایرانیانی هستند که از زمان حمله یونانیان به ایران، مرزداران مرزهای غربی ایران بوده‌اند. آنان نه تنها در ۲۴۰۰ سال پیش در سپاه اردشیر دوم هخامنشی، در مقابل یونانیان ایستاده و ارتش ده هزار نفری یونان را به شکست کشانده‌اند، بلکه در چهارصد سال اخیر نیز همواره مرزهای غربی ایران را حراست کرده‌اند. گردهای ایران هیچگاه تجزیه طلب نبوده‌اند اما همواره «حق طلب» بوده‌اند و البته گاه این حق طلبی را با زور و خشونت که از طبیعت خشن آن اقلیم آموخته‌اند، همراه کرده‌اند.

مناطق به دید امنیتی بنگریم و بخش بزرگی از انرژی ملی خود را صرف کنترل این مناطق کنیم. و همین کنترل باعث می‌شود که فضا امنیتی بماند و بنابراین سرمایه‌ها به این استانها جلب نشود و باز این مناطق در چرخه عقب‌ماندگی بیشتر فرو روند و عدم رضایت شان بیشتر شود و باز ما احساس خطر کنیم و اوضاع را امنیتی‌تر کنیم. این چرخه شوم که سی سال است ادامه یافته، جایی باید شکسته شود و دیرتر از این نیز خطا خواهد بود. من البته در این نوشتار، به علت همزمانی آن با اعلام نتایج همه پرسی استقلال اقلیم کردستان، تمرکز سختم بر کردهاست، اما به واقع شهروندان همه اقوام و مذاهب ایران را مد نظر دارم.

گردها عاشق ایرانند. گردها در واقع ایرانیانی هستند که از زمان حمله یونانیان به ایران، مرزداران مرزهای غربی ایران بوده‌اند. آنان نه تنها در ۲۴۰۰ سال پیش در سپاه اردشیر دوم هخامنشی، در مقابل یونانیان ایستاده و ارتش ده هزار نفری یونان را به شکست کشانده‌اند، بلکه در چهارصد سال اخیر نیز همواره مرزهای غربی

از باند پرواز بلند شده است اما خلبان هنوز اعلام نکرده است که کمربندها را باز کنید. وقت آن است که با اعلام «عفو عمومی» اجازه دهیم همه ایرانیانی که در داخل جرمی مرتکب نشده‌اند و شاکی خصوصی ندارند بتوانند بدون نگرانی از برخوردهای امنیتی، به ایران تردد کنند. به گمان من، در شرایط کنونی که ظرفیت تقاضا و منابع مالی در اقتصاد داخلی به شدت محدود شده است، تنها راه موثر و فوری برای احیای اقتصاد زمین گیر شده کنونی — که نفس‌هایش به شماره افتاده و اکنون وارد فاز «آذر آبی شدن» شده است و به زودی وارد فاز «فونزولایی شدن» خواهد شد — گشودن راه و آغوش برای ورود و مشارکت ایرانیان خارج از کشور در بازسازی اقتصاد کشور است.

بخش دوم از جمعیت به حاشیه رانده شده یا حذف شده کشور، میلیون‌ها نفر از ایرانیانی هستند که به جرم اعتراض به نتایج یک انتخابات، گاه و بیگاه به آنها اتهام فتنه می‌زنیم و فرصت‌های مختلف را از آنها دریغ می‌کنیم و امکان حضور آنها را در عرصه‌های

ایران را حراست کرده اند. گمان نکنیم مرزهای غربی ایران را دولت‌های مرکزی حفاظت کرده اند. آنان اگر خارج از کشور، و میلیون‌ها ایرانی حامی جنبش سبز، امواج کارگران اخراجی و صدها هزار نفر سپرده گذار

ادامه از صفحه ۹

آن‌ها را یکسان ببینیم و حتی پیشنهاد کنیم که از آن‌ها بگذریم و برای نگه داشتن آن‌ها تلاشی نکنیم و یا اعتباری برای قانونی بودن یا رسمی شدنشان قائل نشویم. آن‌چه در بندهای پیشین این یادداشت آمد، اشاره‌های ساده‌ای بود به اصالت انسان‌هایی که دارای گوشت و پوست و استخوان‌اند. بلی، می‌شود سیاست ورزید و به خاطر منافع سیاسی و اقتصادی فردی یا عمومی به خواسته‌های هویتی بی‌توجه بود و یا آن‌ها را ترجیح نداد و با اعمال زور مشروع یا نامشروع از تبدیل و تحولشان جلوگیری کرد. حتی می‌شود استدلال کرد که تغییر یا حذف فلان مولفه‌ی هویتی به رنج انسان‌های بیشتری منجر می‌شود و یا در تضاد با منافع عمومی فلان گروه بشری است و علیه آن کوشید. حتی در نمونه‌های بالا، می‌توان گفت که چون تغییر نام فامیلی ممکن است با ناراحتی فرزندان صغیر روبرو شود، چون اسباب از دست رفتن بخشی از هویت سابق آنان می‌شود، پس از این کار باید جلوگیری کرد و یک نفر را رنجاند تا دیگری متحمل رنج نشوند. یا می‌شود نوشت که چون از تغییر هویت فلان دانشجوی کرد و یا وطن خواندن فلان جا، کشوری مانند اسرائیل منافع می‌شود و منافع اسرائیل در تضاد با منافع کشور ماست، پس باید با آن مخالفت کرد و از آن جلوگیری کرد. (و این دهشتناک‌ترین خطای بخشی از سیاست‌مداران ایرانی بود که حتی در مواردی خود قربانی همین نگاه و رویکرد بودند)

اما و صد اما، نمی‌شود و نمی‌توان «اصالت» آن خواسته‌ی بشری و آن تعلق خاطر اصیل را انکار کرد و آن را به مولفه‌های دیگری نسبت داد که موجب «انکار» بخشی از هویت خودخواسته‌ی فرد شود. این «انکار» به چیزی جز خشونت نمی‌انجامد و تاریخ بشر گواه است که بزرگ‌ترین خون‌ها و کشتارهای بشری محصول این انکارها و رقابت‌های هویتی است. ویرانه‌های سوریه و آواره‌های سوری گواه رقابت دو هویت سنی و شیعی‌اند که هیچ‌کدام حامل هیچ حقیقت و معرفتی نیستند و تنها نشانه‌های نوعی رفتار متفاوت و درختچه تاریخی دو گروه انسان‌اند که در جغرافیای متفاوتی زیسته‌اند و شاید متفاوت اندیشیده‌اند. حتی اگر بخواهیم برای نشان دادن عمق فاجعه غلو کنیم، می‌توانیم بگوئیم میلیون‌ها انسان در سوریه کشته و بی‌خانمان و آواره شدند به این خاطر که یک شناسه هویتی مانند «دست گرفتن به هنگام نماز» و یا «مهر گذاشتن به هنگام سجده»، در فلان جغرافیا، بماند یا برود.

«دشمنی کردن» با آدم‌ها بسی سهل‌تر از «انکار» آن‌هاست. انکار هویتی به انکار آدم‌ها می‌انجامد و آدم‌ها حق ترک، انتخاب و تعلق خاطر به هویت خود را دارند، حتی اگر این حق به رسمی نبوده، قانونی برای آن وضع نشده و زوری برای گرفتن آن وجود نداشته باشد. زیبایی و اعتبار جهان به حضور و وجود انسان‌هاست و «انکار» مرحله‌ی فراتر و خشن‌تر و دهشتناک‌تر از عداوت و دشمنی است؛ این‌ها را احمد شاملو به خوبی دریافته بود، هنگامی که سرود:

جهان اگر زیباست
مجیز حضور مرا می‌گوید
ایله‌ها مردا
عدوی تو نیستم من
انکار تو ام

جمهوری اسلامی به تدریج سه بخش بزرگ از شهروندانش را از مشارکت جدی در فرایند توسعه کشور حذف کرده و مجموعه انرژی ملی ما به جای انباشت و تمرکز بر روی فرایندهای توسعه آفرین، به شکلی پاره پاره درآمده و در جهت کنترل و تخریب یکدیگر به کار گرفته شده است: بخش اول، میلیون‌ها نفر از ایرانیانی هستند که به خارج از کشور مهاجرت کرده اند...؛ بخش دوم میلیون‌ها نفر از ایرانیانی هستند که به جرم اعتراض به نتایج یک انتخابات، به آنها اتهام فتنه می‌زنیم... و بخش سوم میلیون‌ها نفر از ایرانیانی هستند که فارس و شیعه نیستند...

بانک‌های ورشکسته، همگی تهدیدی برای امنیت ملی خواهند بود. مگر لیبی یا مصر یا سوریه در کنار خودشان اقلیم مستقل کردستان داشتند؟ آنها از درون دچار انهدام شدند.

بنابراین جمهوری اسلامی باید دست به یک پارادایم شیفت بزرگ در داخل بزند و در سه حوزه جمعیتی یاد شده، نگرش و سیاست خود را تغییر اساسی بدهد و نشان دهد که واقعا همه ایرانیان را شهروند درجه یک ایران می‌داند و خواهان مشارکت آنها در فرایند توسعه کشور است. شک نکنیم که بدون مشارکت همه بخش‌های ملت ایران، عبور از بحران‌های در پیش رو ممکن نخواهد بود. اما دقت کنیم که این پارادایم شیفت نباید به عنوان تاکتیکی برای بقا تلقی شود وگرنه سرنوشت برجام را خواهد یافت. ما باید خطاهای گذشته را بپذیریم و از صمیم قلب تصمیم بگیریم که تغییر کنیم و حقوق همه‌ی شهروندانمان را مطابق قانون اساسی محترم بشماریم. اگر بهبود یا اصلاح یا تحول، بدون صداقت ممکن باشد، پارادایم شیفت، بدون

هم چنین کرده اند با حضور و مشارکت و حمایت کردها چنین کرده اند. کردهای ایران هیچگاه تجزیه طلب نبوده اند اما همواره «حق طلب» بوده اند و البته گاه این حق طلبی را با زور و خشونت که از طبیعت خشن آن اقلیم آموخته اند، همراه کرده اند.

اما اکنون کردها چهل سال است که نشان داده اند در برابر سیاست‌های تبعیض آمیز و گاه کودکانه‌ی ما مرکز نشینان، صبری استراتژیک دارند. ما باید این صبر استراتژیک را ارج بگذاریم. اما فراموش نکنیم که ما اکنون با نسل جوان تحصیل کرده کرد روبرو هستیم. بدون یک «پارادایم شیفت» در سیاست‌های مان نسبت به اقوام و به طور خاص نسبت به کردها، البته نباید انتظار داشته باشیم که امواج جوانان تحصیلکرده اما بیکار مناطق کرد نشین، نسبت به نگرانی‌های ما همدلی نشان دهند. (دو نمونه از نگاه جوان تحصیل کرده کرد در نامه‌هایی که در پیوست این نوشتار آورده‌ام حتما بخوانید).

استقلال کردستان عراق به خودی خود هیچ تهدیدی برای ما نیست، به شرط آن که ما نه حق برادری، دستکم حق خواهری برای هموطنان کردمان قائل باشیم. اگر اقلیم کردستان به یک کشور کاملا مستقل هم تبدیل شود، اکثریت قاطع کردهای ایرانی تمایلی به تجزیه طلبی نخواهند داشت این را من پس از سالها تردد مداوم به کردستان و کرمانشاه و همنشینی با بزرگان و روشنفکران آنان دریافته‌ام اما تنها یک شرط دارد و آن این که ما به حسین «ع» اقتدا کنیم و بر پیمان‌های مان وفادار بمانیم. این خواسته به حقی است که دستکم همان حقوقی که قانون اساسی بر تبعیض ما برای اقوام مصرح کرده است را برای آنان قائل باشیم. اجازه بدهیم در کنار زبان فارسی، زبان مادری شان را نیز بخوانند، مدیریت‌های شهری و استانی خودشان را خودشان بر عهده بگیرند، اجازه بدهیم نهادهای مدنی تاسیس کنند و در مسائل منطقه‌ای خودشان مشارکت کنند، اجازه بدهیم مساجد تازه برای خودشان بسازند، اجازه بدهیم موسیقی و ادبیات و رقص محلی و لباس بومی و جشن‌های سنتی خودشان را داشته باشند و در یک کلام: اجازه بدهیم کرد باشند، بلوچ باشند، ترکمن باشند، عرب باشد ولی ایرانی باشند.

من شک ندارم که اگر ما دست به پارادایم شیفت بزینم و حقوق قانونی آنها را رعایت کنیم، همین جوانان کرد ایرانی حافظ منافع و حاکمیت ملی ما حتی در برابر اقلیم کردستان خواهند بود و اگر چنین نکنیم آنگاه نه تنها کردها بلکه بخش بزرگی از یازده میلیون حاشین نشین شهرهای بزرگ، نزدیک به ده میلیون بیکار آشکار و پنهان، حدود ۵ میلیون ایرانی

ما به صورت سیستماتیک مانع توسعه مناطق گردنشین شده‌ایم. بلوچستان را ولایت تبعیض گفتم و اکنون کردستان را ولایت تسویف می‌خوانم. تسویف به معنی «پی‌درپی کاری را به تاخیر انداختن» و «وعده‌های دروغ دادن» است. ما در مناطق گردنشین، تسویف کرده‌ایم.

آن ممکن نیست. ما برای بقا راهی نداریم جز آنکه با خود صادق باشیم که صدق یکی از بهترین راههای نجات است (النجات فی الصدق). و البته صدق حقیقی کاری بس دشوار است. به قول جنید: «صدق آن است که راست گویی در آن کار که راست می‌نشود جز به دروغ.»

محسن رنایی

۹ مهرماه ۱۳۹۶

عصر عاشورای ۱۴۳۹

* برای خواندن پیوست به این آدرس مراجعه کنید
<https://goo.gl/9E2tEp>
* منبع وبسایت نویسنده



شماره بعدی بهمن و اسفند ۱۳۹۶

«انقلاب» پس از چهار دهه

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

contact@mihan.net